

تبیان الحق

یا

شکفته دروس

تألیف و تصنیف.... شیخ عبدالکریم مدرسی عالم
الملقب بمعصومعلیشاه جلالی

نزیل طهران

مملو از تصاویر عرفاء و اهل الله

حق چاپ و اقتباس محفوظ و منحصر من مؤلف است

۱۳۳۷

قیمت ۱۱۰ ریال

آثار چاپ نشده مؤلف

- ۱- محمدرضا شاه نامه
- ۲- تذکرة العلماء معاصر
- ۳- کنز العرفاء
- ۴- احادیث الولایه
- ۵- ترجمه تنزیه الانبیاء سید مرتضی ره
- ۶- تذکرة الاولیاء معاصر
- ۷- ترجیحات عرفاء
- ۸- کشف الانتباه
- ۹- بیان الواعظین
- ۱۰- گنجینه عرفان

معصوم علی شهم شهم من
عهدی است غلام در کهم من

۷۴۸۰۱۴

تبیان الحق آیات ولایت

بانضمام کتاب سفرنامه یا جلد اول تحفه درویش
مملو از تصاویر عرفاء و بزرگان سلسله جلیله خاکسار

و

کتاب مونی الشیعه اشعار نگارنده
بقلم شیخ عبدالکریم مدرسی عالم الشهیر بکوفی الملقب
بمعصوم عیشاه جلالی

نهمین زاده

نزیل نهران ۱۳۳۷



حق چاپ مخصوص و محفوظ برای مؤلف

چاپ مطبوعاتی نیکپو
باستان اول کوچه نظایرتجرب پاشا آشتیانی

• • • • •

• • • • •

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

جناب حجة الاسلام شرعمدار آقای شیخ عبد الکریم مدرسی عالم مشهور
بکوفی مؤلف رساله شریف سالیها عمر عزیز خود را بریاضت دروس و بحث و سیر و
سلوک صرف کرده و در این راه زحمتهای کشیده و توفیقات یافته و بغیضها رسیده و مراحل
مختلف طی کرده و بمقامات شایسته واصل شده و الحق در تنظیم و تألیف این رساله
مبارک از احادیث و اخبار معتبر مونی و اشعار مناسب مقام و مطالب دلچسب استعداد
خود را ثابت کرده و بموقع است علاقمندان این گونه مباحث از رساله تبیان الحق فوائد
کافی برگیرند که رساله ایست در نوع خود کم نظیر که حکایت از حسن سلیقه و
دقت و مواظبت مؤلف در حفظ اخبار دارد فی جزاه الله عن اهل العالم خیر الجزاء و فقه الله
لما یحب و یرضی بحق محمد و اله الطیبین (ع)

ابو القاسم پاینده

المصباح الاول

بسم الله الرحمن الرحيم

مخفی و پوشیده نماناد بر کافه اخوان مؤمنین و فقهیم الله تعالی که این حقیر فقیر سراپا تقصیر عبدالکریم مدرسی عالم شهیر بکوفی متولد ۱۶ تیر سال یک هزار و سیصد و پنج شمسی خلف مرحوم حاجی شیخ علی ابن فرج الله مرحوم و سلسله آباء فقیر به ابراهیم ابن مالک ابن الحارث الاشتر النخعی رحمهم الله منتهی میشود و محل تولد شهر نجف اشرف بوده و در سن سه سالگی ابوی شهر کاظمین (ع) هجرت کرده و رشد و بلوغ و تحصیلات فقیر نیز در کاظمین (ع) واقع شده و در سنه ۱۳۱۸ شمسی بایران آمدم در سنه ۱۳۲۲ در مشهد مقدس تا مدت سه سال مشغول خدمت ریاضت بودم و در اثناء این مدت و قبل از آن اغلب شهرها و قراء ایرانرا سیر کرده و در آفاق و انفس غور نمودم و به مصداق فرمایش حضرت مولا علی علیه السلام

من طلب شیئاً وجد وجد طالب خوارق عادت و جویای کسی بودم که واجد آن باشد تا حلقه در گوش او شوم از اطراف و اکناف میشنیدم که در فلان شهر و فلان خانه و فلان کوه یاده قطبی یا مرشدی یا پیری بمنزل رسیده می باشد که واجد تمام خوارق عادات است با سرو پای برهنه پیاده و سواره بسوی او شتافتم و منظور خود را در وی نیافتم ولی در زمانی که ترك حیوانی کرده بودم روشنایی و فروغ هائی در خود می یافتم که شعرا و بزرگان نیز در همین زمینه سروده اند

گوهر خود را هویدا کن کمال این است و بس

خویش را در خویش پیدا کن کمال این است و بس

ها تف گفته

آنچه نا دیدنی است آن بینی

چشم دل باز کن که جهان بینی

حافظ ره میفرماید

آنچه خود داشت ز بیگانه تمنایم کرد

سالها دل طلب جام جم از ما می کرد

البته پیران یا حقیقت هادی فقیر بوده اند برای اینکه بعضی گمان سوء نمایند و معرفتی ایشانرا تعبیر به تبلیغ نفرمایند نام و نشان مبارکشان را بطور وضوح ننکاشته ولی در اشعار ناچیز خود اشاره نموده ام در هر حال اگر ایشان هم دارای خوارق عادت بوده اند فقیر را لایق ندانسته یا اینکه مأموریت آنها نداشته اند که اسراری را تلقین یا گوهری را واگذار نمایند بلکه اکنون بر فقیر یقین حاصل شده است در ایام شباب و باغرور جوانی نمیتوان حامل خوارق عادات شد زیرا نیرومندی مانع، و جوانی مانع خواهد بود از کردار از بسکار نبردن آن در امور شهوانی. پس باید ملاحظه کنیم در گفتار پیشینیان مثل شیخ بهائی ره که در اطراف اسم اعظم میفرماید

سال عمرم چه به آخر بر رسید فکرتم پرده از این رمز درید
یا اینکه مرحوم فروغی میگوید

یکقوم نکوشیده رسیدند بمقصد یکقوم دویدند و بمقصد نرسیدند



این تصویر در سنه ۱۳۲۳ در مشهد مقدس برداشته شده است

شیخ عبدالکریم مدنی:



این تصویر دیگر از مؤلف که در سنه ۱۳۲۴ در مشهد مقدس برداشته شده است.

درا بوصلتش دوسالی هم بسر کردیم ما
در ره او ترك سر کردیم ما
وصله خدمت به بر کردیم ما
خاك ايران را گذر کردیم ما
خاك ره را در بصر کردیم ما
نور باطن را نظر کردیم ما

یکزمانی سوی مشهد چون سفر کردیم ما
چون براه عشق بنهادیم گام
در طریق فقر شاهنشاه دین
از عراقات عرب باعشق و حال
در جوار حضرت موسی الرضا (ع)
عالم معصوم شد طالب بنور



این تصویر دیگری است از مؤلف که در سنه ۱۳۳۰ شمسی در تهران برداشته شده

عهدی است غلام در گهم من
که از همه حال آگهم من
که گمره و گاه در رهم من
یا ماه فتاده در جهـم من
فرمانده صد ها سپهم من
غرقاب هزاران گنهم من

معصوم علی شهم شهم من
که بی خبرم زحالت خویش
نی ضالم و نه در طریقم
بر اوج منم بعالم فقـر
مجنوب بنور شه مطهر
کوفی وفا دارم و لیکن

المصباح الثانی

بسم الله الرحمن الرحيم

لا فخر الا لاهل العلم انهم
یعنی فخر و مباهاتی نیست مگر برای اهل خرد و دانش زیرا آنها کسانی هستند که
در راه سعادت و دستگیری برای جویندگان آن راهنمایند.

ثم قال علی علیه السلام

لو كان للعلم في غير التقى شرفاً
لكان اشرف خلق الله ابليس
یعنی چنانچه برای دانش در غیر پرهیزگاری شرافتی بود هر آینه شریفتربین خلق
خدا ابلیس بود پس طبق فرموده آن حضرت دانش بدون پرهیزگاری اعم از اینکه فخر و
بزرگی ندارد مثل صاحب آن (مثل الحمار يحمل اسفارا) مانند خری است که باری میبرد پیغمبر (ص)
میفرماید (العلم بلا عمل - كالسحاب بلا مطر) یعنی دانش بدون عمل مانند ابری است که باران
نداشته باشد و قال امیر المؤمنین (ع) - (المتعبد علی غیر فقه كحمار الطاحونه يدور ولا يبرح) یعنی
پرستش کننده بدون دانش و خرد مانند خر آسیاب است که گردش نموده ولی در جای خود باقی
است - فی الاختصاص.

شيخ بهائي میگوید :

علم نبود غیر علم عاشقی
ما بقی تدلیس ابلیس شقی
مقصود عشق همان عمل است و حضرت امیر (ع) فرموده اند (العلم نقطة كثرها الجاهلون)
یعنی علم يك نقطه است ولی زیاد نموده آن را بی خردان. نقطه دایره است که ابتدا و انتها
ندارد و آن نقطه تحت باء بسم الله است مؤلف میگوید این نقطه اشاره است بنقطه توحید
یعنی یگانه بدون شریک و همین نکته در فضیلت علی علیه السلام بس که فرمود .
(كلما في القرآن في الحمد وكلما في الحمد في البسمله وكلما في البسمله في الباء و
كلما في الباء في النقطة وانا ذالك النقطة)

در آیات الولایه صفحه ۱۵ آورده است

(بالباء ظهر الوجود وبنقطة تميز العابد من المعبود) تفسیر و حدیث را مؤلف چنین
بیان مینماید اول یعنی هر چه در قرآن است در سوره حمد است و هر چه در حمد است در بسمله است و هر چه
در بسمله است در نقطه زیر بسمله است و من نیز آن نقطه میباشم حدیث دوم یعنی برای وجود حضرت
علی علیه السلام پدیدار شد وجود آفریدگان و بدائره توحید او تمیز داده شد پرستش کننده از
پرستش شونده حضرت امیر المؤمنین علیه السلام میرساند به اینکه تمام قرآن در مدح و منقبت
من آمده است نگارنده گوید ناگزیر شدم در این جا این موضوع را واضحه تر بیان کنم که برای
ارباب طلب و پیروان حق و حقیقت و دوستان ثابت مولی (ع) و سلاک طریق الی الله مطلب
روشن تر آید کلیه حروف قرآنی در لغت عرب بیست و هشت حرف است نصف آن نورانی و
نصف دیگر آن ظلمانی است چهارده حرف آن که نورانی است از این قرار است ص - د - ا - ط - ع -

ل - ی - ح - ق - ن - م - س - ك - ه میشود (صراط علی حق نمسكه) یعنی شاه راه حق و حقیقت همان راه علی علیه السلام است و ما آنرا می گرویم .
 شیخ بهائی ره هم در اشعار خود که راجع به اسم شریف اعظم سروده است اشاره کرده و می فرماید :

چهارده حرف رساند این اسم اولش آنكه گشائی تو طاسم
 میرساند كه اسم اعظم خدا جل و علا هم اسم علی علیه السلام است و اسناد در این باب بسیار است من جمله شیخ عباس قمی ره در باب ولادت حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در منتهی الامال می نگارد كه وقتی كه فاطمه بنت اسد علیها سلام الله از خانه كعبه بیرون شد و بخانه ابوطالب علیه السلام رفت به ابوطالب عرض كرد كه فرزندت را نام كن گفت من بر برادر زاده ام سبقت نمی گیرم روانه خانه آنحضرت شدند و عرض كردند یا حبیب الله این فرزند ما را نام گذار حبیب خدا فرمودند من بر خدای خودم سبقت نمی گیرم لذا ابوطالب به اتفاق فاطمه بنت اسد روانه ابطح شدند كه نام ناحیه ایست در نواحی مكه و محل دعاء بوده است در آن موضع ایستاد و دستهایش را بسوی آسمان بلند نمود در حالیکه رو بخانه كعبه بود عرض كرد.

يارب يا ذا الغسق الدجی والقمر المبتلج المضی
 بین لنا من حکمك المقضی ما ذاتری فی اسم ذالصبی
 یعنی ای پروردگار ای صاحب شب تار و ماه تاب روشنی دهنده بفرمای و بیان نماز حکم جاری خود كه نام این پسر را چه می فرمائی همین طور كه ایستاده بود گرد و غباری وزیدن گرفت و بعد چند لحظه يك قطعه سبزی از آسمان بر زیر آمد این دو بیت بر روی آن نقش بسته بود.

حصصتما بالولد الزکی والطاهر المنتجب الرضی
 فاسمه من شامخ علی علی اشتهق من العلی

ترجمه شعر :

یعنی مخصوص گردانیده شدید شما (یعنی ابوطالب و فاطمه بنت اسد) به این فرزند پاك و پاکیزه و برگزیده خدا و راضی به فرمان وی و نام او از علو شان و رفعت و بزرگی علی است و از نام گرامی علی اعلا مشتق شده است و این قطعه را بخانه آوردند سپس به دست خلفای وقت رسید و تازمان عبدالملك مروان بر دیوار خانه كعبه آویخته بود و بعد از آن، آن فاقد ایمان و آن ناهموار آن را از بین برد فقیر مؤلف گوید كه برای طالبان راه هدایت و پیروان هدف سعادت پوشیده نباشد كه تمام قرآن در فضیلت علی علیه السلام حکایت میکند بواضحترین ادله كه آنحضرت واجد تمام اوامر و کلام الله و فاقد کلیه منہیات آن بوده اکنون آیاتی را كه صریحاً در شأن آن آیت الله اعظم و حجة الكبری دلالت میکند بضرر حسن كه بسیار آسان و روشن بوده باشد فرا گرفتن و حفظ نمودن آن برای راهروان شاه راه حقیقت و تلامیذ دبستان طریقت در این مختصر رساله می نگارم و امید میرود علماء ربانی و صاحبان مسالك روحانی و جویندگان مطالب عرفانی در ملاحظه نمودن اغلاط اغماض فرموده حك و اصلاح نموده نام فقیر را بذكر و دعاء یاد و اموات ذره بیمقدار را بحمدی شاد نمایند و نام این كتاب را تبیان الحق گذارده ام .

المصباح الثالث

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه المبرم (قد افلح المومنون الذين في صلواتهم خاشعون)
بدرستی که رستگار شدند گرویدگان وایمان آورندگان بخدا آن کسانی که ایشان در
نماز خود ترس کارانند مؤلف فقیر گوید خضوع و خشوع همان حضور قلب است که
فرموده اند (لا صلوة الا بحضور القلب) یعنی نمازی نیست مگر آن نمازی که با حضور قلب
بوده باشد شاعری که متخلص به عاشق است میفرماید البته غیر عائق اصفهانی است
روژه و نماز بود دام حیل و تزویر حج بی جهادت بود بر خلاف انسانی
گو جهاد نفست کوتار هاند از هستی تربیت کنی تا کی نفس شوم حیوانی
سبحه بگسل و بر بند دست نفس باز نجیر بر کن و بنه بر دل داغ را ز پشانی
گر کنی دو عمر نوح هی عبادت بی روح وقت خود کنی ضایع اجرت از که بستانی
فقط کسی که واقعاً در نماز خضوع و خشوع داشته مولای ما علی علیه السلام بوده و
یازده فرزندش (جعلنی الله فداهم) چنانکه در اخبار صحیح وارد شده در جنگ احد پیکان
مخالقین بر بدن مبارک مولی الموحدين امام المتقين امیر المومنین علیه افضل التحية والثناء
نشست از غایت وجع (درد) نتوانستند آنرا بیرون بیاورند صورت حال را بحضرت رسول (ص)
عرض کردند فرمود بگذارید تا علی علیه السلام بنماز بایستد آنگاه پیکان را بیرون بیاورید
پس صبر کردند تا گاهی که حضرت به نماز ایستاد و پیکان را بیرون آوردند از آنجاییکه حضرت
تکبیرة الاحرام را که میگفت از خود بیخود میشد و دیگر سوای حضرت حق توجهی نداشت و
تمام دنیا و ما فیها را پشت سر میگذاشت ابدأ اعتناء فرمود حتی تمام سجاده آنحضرت پر از
خون شده بود تا آنکه از نماز فارغ شد پرسید این خون چیست عرض کردند از موضع پیکان
است . مؤلف گوید آری گاهی که بنده خدا الله اکبر میگوید یعنی آنچه خیالات دنیوی در
دل دارد بکناری بریزد و بگوید خدا بزرگتر است، بعد حضرت فرمود بخدائیکه جان علی
درید قدرت او است در نیافتم و احساس ننمودم که چه وقت پیکان را از بدن من بیرون آورده اید،
و در عین حال که در وقت نماز چنین حالتی در حیاتش ایجاد میشد میفرمود (الهی ما عبدتك
خوفاً من نارک ولا طمعاً الی جنتک لثوابک بل وجدتك اهلالاً للعباده فعبدتک) این جمله در تمام
کتاب تاریخ و شرح حال آنحضرت موجود است یعنی من ستایش و پرستش نکردم تو را از ترس
آتش تو و نه بهوای بهشت تو بلکه تو را لایق و سزاوار پرستش یافتم از این روی تو را
ستایش کردم و در کتاب شرح دیوان الامیر تألیف مرحوم مبرور حسین ابن معین الدین المیبدی
رحمه الله تعالی در صفحه ۲۲ از قول حضرت امیر علیه السلام نگاشته که آنحضرت فرمود
(لم اعبد رباً لم اره) من ستایش نمیکنم خدائی را که او را نبینم این جمله تواتر دارد (والذین هم
عن اللغو معرضون) مؤمنان آن کسانی هستند که از آنچه بیهوده و بیفایده است از گفتار و
کردار دوری میورزند در معراج الصادقین جزء ۱۸ صفحه ۱۹۳ نگاشته است ابن عباس ره و

غیره لغو را باطل و جمیع معاصی و کذب و خلاف وعده تفسیر کرده اند و بعضی دشنام دانسته اند بعضی آواز و بازی شمرده اند و قشیری گفته که آنچه از خدا نبود لغو است نگارنده گوید آن کسانی که گفته های پیغمبر (ص) را باز بچه شمرده اند و بعد از آنحضرت فرمایشاتش را ضایع و ضمه جل ساختند اهل ایمان نبوده و نخواهند بود زیرا اول کسیکه در روز غدیر خم اقرار بولایت علی علیه السلام کرد عمر بود که پس از اتمام فرمایشات حضرت رسول (ص) که نرمود (علی اشجعکم افضلکم اتقیکم اسخاکم اولاکم اعلمکم) در خاتمه فرمود:

(من كنت مولاء فهذا علي مولاء) یعنی علی علیه السلام را بالای دست مبارک قرار گرفته بود و بر جهاز شتران قرار داشت فرمود علی شجاعترین شماست، خردمندترین شماست، پرهیزکارترین شماست، بخشندهترین شماست، پیشکوتترین شماست، دانشمندترین شماست از این روی هر کس من پیشوا و آقای او بودم و از این پس علی نیز مولا و آقای او است عمر از میان مردم برخاست و گفت (بخ لك يا علي اصبح مولاي ومولا كل مؤمن ومؤمنة) یعنی به بتویا علی که امروز صبح فرمودی در حالیکه پیشوای من و پیشوای هر گرونده از زن و مرد میباشی این جمله را متفق علیه تمام مورخین خاصه و عامه نگاشته اند

(ایضاً) مؤلف گوید اگر کسی واقعاً بخواهد حق و حقیقت را پایمال نکند و ایمان داشته باشد اگر چه کافه مردم برای اورای بدهند و او را انتخاب کنند چون او ایمان دارد علی را که تمام عمر گرامی خود را در دامان بدون لوث حضرت خاتم الانبیاء (ص) پرورش یافته و حامل تمام علوم و معارف حق است بر خویش و برد بگران پنهان نمیدارد و خود را که بارها در ۷۵ موضع گفته است (لولا علی لهلك عمر) یعنی اگر علی نبود هر آینه نسا بود میشد عمر ناسخ التواریخ جلد امیر المؤمنین صفحه ۷۲۳) بر آن بزرگوار ترجیح نمیدهد و خلق را بضلالت ابدی (گمراهی همیشگی) استوار نمیسازد

هر کارا پیرش چنین گمراه بود کی مریدش را بچند ره بود
پس (قد افلح المؤمنون الذین فی صلواتهم خاشعون) فقط شامل حال حضرت ولای علی علیه السلام است (والذین هم عن اللغو معرضون) آل و عترت او و شیعیان و پیروان آن امام بحق و ولی مطلق میباشند.

البته گمان خوانندگان بر آن نرود که مامیگوئیم عمر تقصیر دارد در حالیکه ابابکر خلافت را در بود مامیگوئیم (الساکت علی الحق کالشیطان الاخرس) یعنی کسیکه بداند حق بسا کیست ولی خاموشی اختیار کند مانند هیولای لال است ولی در قرآن مجید میفرماید (یریدون لیطفتوا بعدا به الخ) یعنی می خواهند خاموش کنند نور خدای را به دهانهای خود یعنی زبانهای خود را بتکذیب آنحضرت

و قرآن و خدا نگاه میدارد نور خود را و نمی گذارد اگر چه مکر و مهیدارند آنرا کافران.

نیست نشانی ز شمر غیر پلیدی بلند به بین رواق حسین چون حرم کبر یاست

المصباح الرابع

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى سئل سائل بعذاب واقع للكافرين ليس له دافع من الله
در نسخ التواريخ ج امير المؤمنين (ع) ص ۷۲۸ مينگارد که بعد از غزوه تبوك از پس
آنکه ابابكر و عمر ابن الخطاب و عمرو ابن العاص از وادی الرمل فرار کردند و علی (ع) برفت و
نصرة یافت و مراجعت نمود قال النبی (ص) یا علی (لولا اننی اخاف ان یقال فیک ما قاتلت النصارى
فی المسیح لقلت فیک مقاتلاً لا تمر به بملاء من المسلمین الا اخذ والتراب من تحت قدمک) یعنی
یا علی اگر بیمناک نبودم از آنکه مردمان آنچه بمسیح نسبت میدادند که می گفتند عیسی (ع)
پسر خداست چنانچه در قرآن است (وقالت النصارى المسیح ابن الله) بتونسیت دهند در منزلت
توسختی میگفتم که بر هیچ جماعتی نمی گذشتی مگر آنکه خاک قدمت را بگیرند نعمان ابن
الحارث الفهیدی با مردم خویش گفت محمد (ص) از برای پسر عم خویش هیچ نظیری جز مسیح
ابن مریم بدست نکند هیچ نموده است که او را به پیغمبری برگزیند سوگند بخدا که بتهای
ما بهتر از اوست پس این آیه مبارکه نازل شد (ولما ضرب ابن مریم مثلاً اذا قومك یدعون
الخ) سوره الزخرف آیه ۵۵

حضرت رسول (ص) فرمود ای پسر حارث از خدای بترس در دشمنی علی (ع) پاسخ داد
اگر تو رسول خدا باشی و علی وصی تو باشد و فاطمه (ع) دختر تو سیده زنان عالمیان باشد و حسن (ع)
و حسین (ع) سید جوانان اهل بهشت باشند و حمزه عم تو سید شهدا نامیده شود و جعفر پسر عم
تو در بهشت طیران کند و سقایت خاص عم تو عباس باشد بگو تا از بهر سایر قریش چه بجا
گذاشتی حضرت فرمود وای بر تو این مقامات را ما برای خودمان قائل نشدیم بلکه خدای
تعالی قائل شده است گفت اگر راست میگوئی فرمان کن تا از آسمان بر ما سنگ بیارد یا
ما را بعدابی الیم گرفتار کند چون خدای میفرماید (واذ قالوا اللهم ان كان هذا هو الحق من
عندك فامطر علينا حجارة من السماء او ائتنا بعذاب الیم) در سوره انفال آیه ۳۲ چون از راه جهل
و غرور خواستار عذاب شدند این آیه نازل شد (وما كان الله ليعذبهم و انتم فيهم) یعنی خدای ایشان
را عذاب نمیکند در وقتیکه تو میان ایشان میباشی حضرت رسول ص فرمود توبه کن و گرنه
از میان ما بیرون شو گفت توبه نمیکنم و از میان شما بیرون میروم و بر ناقه خود سوار شد و
رهسپار شد سحرگاه مرغی بر فرازش سرش قرار گرفت و از منقارش سنگی باندازه عدسی بزمین
افکند چنانچه که بر فرش آمد از دبرش بیرون رفت پس از شتر بزمین در غلطید و بابای خویش
بزمین همی خراشید تا بجبهنم واصل شد پس این آیه نازل شد (سئل سائل بعذاب واقع) فقیر
نگارنده گوید سائل همان نعمان ابن الحارث بوده زیرا خدا به پیغمبر (ص) خبر میدهد لذا سائل خود
پیغمبر (ص) نیست و از طرفی دیگر پیغمبر (ص) هیچ گاه نفرین ننمود و خواستار عذاب نشد و از طرف
دیگر آیه خطاب به آن حضرت است و در کتاب آیه الولاية صفحه ۵۸ ج ۲ مينگارد که (سئل سائل
بعذاب واقع للكافرين بولاية علي ابن ابي طالب) (ع) ليس له دافع) ایشان هم از کافی نقل میکنند

یعنی سائلی سؤال نمود بعدایی فرود آئنده بسیار سخت برای ناگرویدگان بولایت علی ابن ابیطالب (ع) که نیست این عذاب را باز دارند و در منهج الصادقین ج ۱۰ ص ۳۸۰ مؤثراً است عن جعفر ابن محمد الصادق (ع) عن آبائه (ع) (قال لما نصب رسول الله (ص) علیاً یوم الغدير فقال من کنت انا مولاه فهذا علی مولاه طارذالك فی البلاد فقدم علی النبی (ص) النعمان ابن الحارث الفهیدی فقال امرتنا عن الله ان نشهد ان لا اله الا الله و انت رسول الله و امرتنا بالجهاد والحج والصلاة والصوم و الزکوة فقبلناها ثم لم ترض حتی نصبت هذا الغلام فقلت من کنت انا مولاه فهذا علی مولاه فهداشتی منك او امر من عند الله فقال والله الذی لا اله الا هو انا هذا من الله) یعنی ازا امام بحق حضرت صادق (ع) از پدرانش (ع) نقل نموده اند که وقتیکه حضرت رسول (ص) نصب فرمود علی (ع) را در روز غدیر خم و فرمود هر کس من پیشوای او بودم علی پیشوای اوست بعد از من نعمان ابن الحارث الفهیدی شنید از میان برخاست و بنزد پیغمبر (ص) آمد و گفت ما را امر نمودی به اینکه بگوئیم خدائی نیست بجز خدای یکتا و تو رسول اوئی و ما را امر نمودی به جهاد و به حج و به نماز و به روزه و به زکوة همه آنها را پذیرفتیم پس راضی نشدی تا اینکه این پسر را نصب کردی و میگوئی هر کس من مولای اویم این پسر مولای اوست این امر از خود تو است یا از جانب پروردگار تو آن حضرت فرمود این امر از جانب خدای من است بحق آن خدائی که غیر از ذات پاکش خدائی نیست این امر از جانب اوست . نعمان نگاهی سوی آسمان کرد و گفت (اللهم ان کان هذا من عندک هو الحق فامطر علينا حجارة من السماء او اتتنا بعذاب الیم) فرما الله بحجر علی رأسه فقتله) و بروایت دیگر (فرما الله بحجر فسقط علی هامته و خرج من دبره) یعنی بار خدایا اگر بولایت علی ع از جانب تو است و بحق است پس بیار از آسمان بر ما سنگی یا اینکه عذابی نازل کن بر ما عذابی دردناک پس خدای تعالی سنگی از آسمان فرود آورد بر سر او و او را کشت یا سنگی بر مغز او فرود آمد و از دبرش بیرون رفت نفرین امام حسین علیه السلام هم در روز عاشورا بر بعضی از دشمنان تأثیر نمود .

المصباح الخامس

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى هل اتى على الانسان حين من الدهر لم يكن شيئا مذكورا) قال الشاعر ربه

سائل هل اتى نص بحق على	اجبته هل اتى نص بحق على
فظننى مدغذا منى الجواب له	عين السؤال صدافى صفحة الجبل
و مادرى لادرى جدأ ولا هزلا	انى بذاك اردت الجدل للهزل

يعنى سؤال كننده از من، پرسید آیا نازل شد آیتی آسمانی در شان علی (ع) پاسخ گفتم هل اتى که تو پرسش میکنی در شان علی (ع) نازل شده است چون پرسش وی و پاسخ من هر دو يك جمله بود او گمان کرد که به او جواب ندادم بلکه صدای خدا و بود که بگوش خود او انعکاس یافت مانند کسی که صدا بلند میکند در بیابان یا اطراف کوه آن صدا منعکس میشود و باز بگوش میرسد و ندانست که ندانست بالاخره که صدای خویش بود یا صدای من من هم نخواستم که بدانند به او جوابی داده شده است یا خیر فقیر گوید: آری فضائل حضرت مولی علیه السلام را نباید تلقین بر نا اهل نمود زیرا کسی که لیاقت و اهلیت تلقینات حق را نداشته باشد سخنان و مطالب را که فرا گرفت آنها را دکان خود قرار میدهد و برای جلب مادیات تدلیس را پیشه خود میکند در صافی گوید که هل در این آیه استفهام تقدیری است و به این جهت بعضی به قد تفسیر کرده اند و در منهج نگاشته که هل بمعنی قداست در استفهام خاصه و اصل آن اهل است و در تفسیر اهلیت (ع) مراد از انسان علی ابن ابیطالب (ع) نگارنده گوید بلی او انسان کامل است و استفهام در معنی نفی یعنی هیچ زمانی بر این انسان کامل نگذشت که او در آن زمان مذکور نبود بلکه همیشه مذکور و معروف بود و چگونه چنین نباشد کسی که نامش با نام خدا و رسول بر ساق عرش و بر در های بهشت و سرادقات عرش نوشته بود و پیش از خلقت عالم اصل حدیث در منهج الصادقین ج ۱۰ ص ۹۱ موجود است لذا بهمین دلیل در آیات الولایه ج ۲ ص ۳۷۰ بی نگارنده که حضرات ائمه علیهم السلام همیشه حجت الهی و هادی خلایق بوده اند و به این جهت حضرت امیر المؤمنین (ع) می فرماید (انا صاحب الکرات و انا صاحب الرجعات انا صاحب الدور قبل الدور انا صاحب الکور قبل الکور).

یعنی من آنم که بکرات بدینا آمدم و من نیز آنم که بارها باز گشت نمودم به اصلا ب شامخه و ارحام مطهره فقیر گوید که حدیث صحیح در این باره بسیار است محتاج به تکرار نیست و حقیر بهمین مناسبت قصیده سروده ام بسیار بجاست که ذیلا از نظر خوانندگان یگنذرانم:

علی بود بحقیقت بهر مکان موجود	زبندگان موحد یگانه معبود
بهر کجا که روم من نبینم جزوی	گهی بود بر کوع گهی بود بسجود
شیعی بعالم خلوت بگفت درویشی	یکی حکایت غزلی که گوش جان بشنود
که این علی بود آدم زاول خلقت	به انبیاء سلف رهنما و هادی بود
گهی بصورت نوح گهی بصورت شیث	گهی شبیه شعیب گهی بصورت هود
گهی به اسم سلیمان گهی بشد لقمان	گهی چه یونس که یوسف گهی داود
گهی چولیت گهی دانیال که یعقوب	گهی چه لوط و سکندر که فتح دهر نمود

گهی بصورت یحیی گهی بشد اسحق
گهی بعرض برین پا نهاد و بداد
نمود عالم الکن زبان چو مدح علی (ع)
سلام از پس پرده به احمد محمود
ولی زمدحت او یکی زصد نسرود
در منہج ج ۱۰ ص ۹۳ مینگارد که بیاید دانست که باتفاق جمیع اهل حق و معظم اهل سنت این آیه و آنچه بعد از این است در شأن عالی شأن حضرت امیرالمومنین (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) و فضه خادمه ایشان نازل شده و نعم ما قال الشاعر .

انا عبد لقتی انزل فیه هل اتی
الام الام و حتی متی
الی متی اکتمه الی متی
اعاتب فی حب هذا لفتی
و هل زوجت فاطمه غیره
و فی غیره هل اتی هل اتی

مضمون اشعار یعنی من غلام آن جوانی هستم که در شأن وی هل اتی نازل شده و تاچه وقت این فضیلت را کتمان کنم ایضاً تکرار میکند بلفظی دیگر و میگوید تاچه روز مورد گله و پرسش قرار داده شوم دردوستی این جوان و آیا فاطمه غیر از علی (ع) را اختیار کرد فقیر مؤلف گوید شاعر میخواهد برساند که اگر دیگران اولویت داشتند ایشان را اختیار می کرد پس او یگانه زن دنیا بود به یگانه مرد دنیا تزویج شد و باز شاعر میگوید.

آیا سوره هل اتی در شأن کسی دیگری سوای حضرت امیر علی (ع) نازل شده البته نه و از جمله تعلیلی که امام اهل حدیث است بطریق اهل سنت در تفسیر خود آورده است که (ان الابرار) الی آخر بلکه تمام سوره در شأن اهل بیت علیهم السلام نزول یافته و در سبب نزول آن چنین ذکر کرده که در بعضی ایام امام حسن و امام حسین علیهم السلام بیمار شدند حضرت رسالت پناه (ص) جمعی از صحابه بیعادت آن دو نور دیده مرتضی و زهری علیه السلام رفت و به شاه اولیاء فرمود یا ابا الحسن از برای این دو فرزند خود نذری کن تا حق سبحانه و تعالی آنها را شفا دهد پس آنحضرت نذر کرد که اگر حق تعالی ایشان را شفا دهد سه روز روزه بدارد و چون حضرت نذر فرمود و تصمیم گرفت اهل بیت فاطمه و حسن و حسین و فضه خادمه موافقت نمودند چون حق جل و علا لباس عافیت به ایشان پوشانید عازم شدند که بنذر خود قیام کنند و در حجره طاهره هیچ طعامی نبود پس شاه اولیاء علیه السلام به نزد شمعون آمد چنانچه ابن مهران باهلی در روایت خود ذکر میکند که شمعون یهودی خیبری بود که همسایه آن حضرت بود به او فرمود آیا مقداری پشم داری بدهی که فاطمه علیها سلام برای تو بریسد و در عوض سه صاع جو مزد آن را بدهی عرض کرد بلی پشم و سه صاع خود را آورد خدمت آنحضرت پس شاه اولیاء پشم و جو را بخانه فاطمه علیها سلام آوردند اهل بیت هم بوفاء نذر مشغول شدند حضرت و فاطمه علیها سلام در روز اول يك صاع آنرا خیر کرده پنج قرص نان آماده نمود. چون شب در آمد نماز شام اداء فرمودند و طعامی را که مهیا ساخته بودند حاضر و میخواستند افطار نمایند ناگاه آوازی بگوش رسید که (السلام علیکم یا اهل بیت محمد) من مسکینم از مساکین و محتاجم و گرسنه مرا طعام دهید تا خدای تعالی شمارا از موائد بهشت محظوظ فرماید امیرالمومنین (ع) که سخنان وی را شنید فرمود

یا فاطمه ذات المجد والیقین
یا بنت خیر الناس اجمعین
اما ترین البائس المسکین
قد قام بالباب له حنین

یشکو الی الله و یشکین	یشکو الینا جائعاً حزین
کل امرء یکسبه دهین	و فاعل الخیرات یشکین
موعده جنة علین	حرمها الله علی الظنین
و للبخیل موقف مهین	تهوی به الناس الی سحین

شرا به الاحمیم والغسلین

۱- بند اول یعنی ای فاطمه ای صاحب بررگی و یقین ای دختر بهترین مردم همگی
 ۲- آیا می بینی این مرد پریشان بیچاره را که بردر خانه ناله کنان ایستاده
 ۳- شکایت میکند بسوی خداوند و فروتنی میکند بسوی ماشکایت از گرسنگی میکند
 ۴- هر مردی به آنچه را که اندوخته در گرواست و کسی که عمل خیرات میکند معلوم میشود
 ۵- که وعدگاه او بهشت علین است که خدا آنرا حرام کرده بر بدگمانان
 ۶- و برای اشخاص بخیل جای بسیار بد میباشد که از گرمی آنجا مردم بسوی سحین
 رهسپار میشوند که آب آن گرم و جوش باشد و طعام آن پوست ابدان دوزخیان است فاطمه (ع)
 وقتی این را شنید از آن حضرت طعامی را که مهیا فرموده بود بسائل داد و همگی با هم
 موافقت کردند آنشب را به آب خالی افطار فرمودند روز دیگر باز کذالك فاطمه (ع) یک صباغ
 جو را آورد نموده نان حاضر ساخت در وقت افطار آوازی بگوش مبارک ایشان رسید که یتیمی
 بردر سرای شمایی کس فرومانده قوتی ندارد هیچ تواند بود که طعامی بمن دهید تا خدا یتعالی
 از موائد و اطعمه بهشت شما را بهره مند گرداند پس شاه اولیاء علیه السلام قرص نان خود
 را به اوداد بقیه هم اقتدار بآن حضرت نمودند ایضاً روز سوم بنحو آن دور و زو وقت افطار آوازی
 بگوش مبارک ایشان رسید که اسیرم از اسیران محمد (ص) و در این شهر غریبم مضطرب و سرگردان
 آیا ممکن است طعامی بمن دهید که خدای تعالی از موائد بهشت نصیب شما سازد باز بطور
 شبهای قبل نانهایی را تصدق فرمودند و در آنشب نیز با آب افطار نمودند روز چهارم
 سرور اولیاء دست حسن و حسین (ع) را گرفته به نزد حضرت رسول آوردند آن دو نور دیده
 حضرت زهرا علیها سلام از غایت گرسنگی و بی قوتی و ضعف میلرزیدند چون چشم حضرت
 رسالت پناه (ص) بر آن دو بزرگوار افتاد فرمود یا ابا الحسن ایشان را چه شده است حضرت
 واقعه را بعرض رسانید آن حضرت بجانب حجره فاطمه (ع) روانه شد دید که آن حضرت از غایت
 گرسنگی و بی قوتی شکم مبارکش بر پشت چسپیده است چون به آن حضرت قره العین
 خود را به آن حالت مشاهده نمود آب از دیدگان مبارکش جاری گردید و عرض کرد در پیشگاه
 حق (و اغوثاه اهل بیت محمدیمو تون جوعاً) یعنی بدادرس ای خدا اهل بیت محمد از گرسنگی
 بمیرند جبرائیل نازل شد و مائده آورد و عرض کرد ای محمد (هنیثاً لکم) نوش جانتان باد و
 سوره هل آتی را تا آخر نازل نمود کجا بود رسول خدا بیرون دروازه کوفه تا به بیند عیالات
 حسین را از غایت گرسنگی گریان و نالان مردم کوفه نان و گردو بعنوان تصدق تقدیم می داشتند
 یک وقت زینب خاتون (ع) سر از محمل بیرون آورد متوجه گردید فرمود (ویلکم یا اهل الکوفه
 ان الصدقة علینا حرام) وای اشراف اهل کوفه صدقه بر ما حرام است ضعیفه سؤال کرد
 (من ای الاساری انتم) زینب کبری (ع) پاسخ گفت (نحن من اساری آل محمد) یعنی پرسش
 کننده سؤال کرد از کدام اسیرانید حضرت زینب فرمود ما از اسیران آل محمد هستیم

المصباح السادس

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى (عم يتساءلون عن النبأ العظيم الذي هم فيه مختلفون) آورده اند که چون پیغمبر (ص) دعوت خود را آشکار کرد و قرآن بر خلق خواند و وقوع بعث و ولایت امیرالمومنین علیه السلام را بر ایشان ظاهر ساخت کفار و اشرار در نبوت آن حضرت و نزول قرآن و وقوع بعث و ولایت علی علیه السلام اختلاف ورزیدند و از آن یکدیگر را پرسش میکردند یا از پیغمبر و مومنان استفسار میکردند حق سبحانه و تعالی از تسائل ایشان خبر داد و فرمود (عم يتساءلون) از چه چیز می پرسند کفار مکه یکدیگر را. اصل این کلام عم ما بوده و ما ماء استفهامیه است و بجهت خفت الف را حذف کرده اند نون را به میم بدل کرده ادغام نموده اند و معنی استفهام تغخیم شأن آن چیزی است که از آن تسائل کرده اند و بعد از آن بیان شأن و تغخیم آن میکند و میفرماید: (عن النبأ العظيم) از خبر بزرگی یکدیگر را پرسش میکنند در منہج ج ۱۰ ص ۱۲۰ آورده که حافظ ابو نعیم اصفهانی که یکی از اکابر اهل سنت است روایت کرده به اسناد خود از سدی که حضرت رسالت (ص) فرمود مراد از نبأ عظیم ولایت حضرت امیرالمومنین علی ابن ابیطالب است که خلافت را در قبور از آن سؤال کنند و هیچ میتی نیست در شرق و غرب عالم و در برو بحر الا آنکه منکر و نکیر چنانکه از او و از پروردگار او و از پیغمبر او سؤال کنند از ولایت علی علیه السلام نیز سؤال کنند (فطوبى للمصدق بولايتہ والويل للمكذب بولايتہ) یعنی خوشا بحال آن نیکبختی که بولايتش یعنی دوستیش و پیشوائیش تصدیق کند و او را امام و پیشوای خود دانسته باشد و ویل یعنی تمام عذابها و کیفرها بر آن کسی باد که بولايتش تکذیب کرده باشد و مروی است از اسحق ابن محمد بصری که گفت مرا خبر داد محمد ابن حسن ابن شمعون از عبدالله ابن معمر از ابان ابن تغلب که او گفت از ابو جعفر که امام محمد باقر علیه السلام باشد پرسیدند که مرا آگاه کن از تفسیر (النبأ العظيم) فرمود مراد از نبأ عظیم علی ابن ابیطالب علیه السلام است که مردم در شأن او مختلف الاحوال و الافوال میباشند و در تفسیر اهل بیت علیهم السلام نیز مذکور است که نبأ عظیم علی علیه السلام است و علقمه روایت کرده که روز صفین مردی از لشکر شام بمبارزت بیرون آمد سلاحی پوشیده و قرآن را حمایل کرده بود و بجای رجز عم يتساءلون میخواند من خواستم با او مقاتله کنم حضرت علی ابن ابیطالب علیه السلام فرمود (قف مكانك) به ایست بجای خود پس خود حضرت پیش رفت و فرمود (اتعرف نبأ العظيم) آیا میشناسی خبر بزرگ را گفت نه فرمود (والله انا النبأ العظيم الذي في اختلافكم و علي خلافتي تنازعتم و عن ولایتی رجعتم بعد ما قبلتم و بقیکم هلكتم بعدما بسيفي نجوتهم و يوم غدیر قد علمتم و يوم القيامة تعلمون ما علمتم ثم علا بسيفه و رمی برأسه) یعنی بخدا قسم من آن خبر بزرگ میباشم که در من اختلاف ورزیدید و بر خلافت من کشمکش کردید و از دوستی من برگشتید بعد از اینکه قبول کردید و بنا روایی خود بدبخت شدید بعد از آنکه بوسیله شمشیر من نجات یافتید از کفر و شرک و در روز غدیر دانستید مرتبه ولایت و خلافت مرا و در روز قیامت

خواهید دانست پس شمشیر خود را بلند نمود و بر سر آن فرود آورد (کلا سیعلمون ثم کلا سیعلمون) نه چنین است خواهند دانست در وقت جان کندن مقام علی علیه السلام را یادروقتیکه میان قبر گذاشته شوند باز نه چنین است خواهند دانست علوشان و رفعت مقامات علی (ع) را در روز قیامت فقیر گوید فقط دو نکته از فرمایشات علی (ع) مانع شده است که حقیر شخصاً علی را خدا ندانم یکی آنکه در یکی از خطب در نهج البلاغه میفرماید (انا عبد من عبد محمد) یعنی من غلامی هستم از غلامان محمد (ص) البته پس از شهادت بوحدانیت پروردگار و رسالت پیغمبر و دیگر آنکه در کلمات فصار خود میفرماید (هلك فی رجلان محب غل و مبغض قال) یعنی در مقام و منزلت من دو کس در آخرت هلاک و مستوجب دوزخ میشوند یکی دوستی است که در محبت من افراط و تفریط کند مرا خدا خواند و دیگری آن است که مرا بسیار کم و کوچک بشمرد و موید آن است فرموده امام که (نزلونا عن الربوبیه و قولو فینا ماشتم) یعنی ما را از مقام ربوبیت پائین بیاورید و آنچه خواهید از فضیلت ما بسراشتید و اقبال کسانی که در ولایت علی علیه السلام شک و ریب دارند فاقد تمام مزایا میباشند زیرا ولایت آن حضرت (اظهر من الشمس) است هیچکس در دنیا بزور و قلدری و گردن کلفتی نتوانسته است ادعای پیشوائی و راهنمایی کند اگر هم کرده است چند زمانی بوده و بعد مضحک شده است فقیر گوید - کتابی مملو از نظم دارم که تمام آن را خود حقیر سروده ام و نام آنرا (مونس الشیعه) گذارده ام چندین سال فکر می کردم که شعری بی نقطه گویم پس از مدتهای مدید دوبند بنظر رسید که آنهم نزدیک سحری بود بداهتاً سرودم.

حاکم علی آل، محکوم عمر

در داد سرای حی داور

بخدا سو گند که این یک بند الهام شد بحقیر و همینگونه الهامات از برای دوستان آنحضرت بروز و ظهور میکند ولی کسانی که چراغ را نمی بینند و ظلمت را طی میکنند ظلم بنفس خود مینمایند (والا علینا بانفسنا لا یضرنا من ضل اذا هتدینا) حق هم آنگونه گمراهان را ذکر فرموده در کتاب خود که (لهم قلوب لا یفقهون بها و لهم اعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل سبیلاً) آیه ۱۷۸ و یا ۱۸۷ سوره اعراف یعنی گروهی که سر می یچند از راه راست و سخنان حق را گوش نمیکند دارای دلهایی هستند که فاقد فقاقت و دانائی است و دارای، گوشهایی هستند که شنوائی حق و حقیقت را ندارند و دارای چشمهایی هستند که بینائی شاهراه را ندارند آنها مانند چهارپایان بلکه گمراه تر از آنها و در حق کسانی که دین خدا را بازیچه و ملعبه ساخته اند میفرماید (ذرهم یخوضوا و یلعبوا حتی یلقوا بومهم الذی یوعدون) بگذار در گمراهی خود غوطه ور باشند و بازی کنند تا ملاقات کنند روزی را که بهم دیگر نوید میدهند و آنروز همان روز است که در آخر سوره عم میفرماید (و یقول الکافر یا لیتنی کنت تراباً) در روز قیامت گاهی که تمام وحوش و طیور شهادت میدهند بولایت علی (ع) کافر و جاهل ولایت آنحضرت میگوید که انکاش من خاک بودم و یا از جمله حیوانات بودم که امروز رستگار میشم.

المصباح السابع

بسم الله الرحمن الرحيم

(اذا زلزلت الارض زلزالها و اخرجت الارض اثقالها وقال الانسان مالها)

چون جنبانیده شود زمین جنبانیدنی در نفخه اولی یا ثانیه و بیرون آورد زمین بارهای گران خود را که اجساد اموات و دفاین و کنوز است و می گوید انسان که حضرت امیر المؤمنین (ع) است چیست مرز زمین را که این گونه متزلزل شده و پوشیده های خود را آشکار نموده (یومئذاً تحدث اخبارها) آن روزی که بسخن درآید زمین و آنچه در وی نهفته است و یا آنچه بر روی وی واقع ساخته اند تحدث کند در ناسخ التواریخ جلد امیر المؤمنین (ع) صفحه ۷۲۱ می نگارد که در زمان خلافت ابو بکر در مدینه زلزله حادث گشت و از جنبش بزاز می استاد مردم در خدمت امیر المؤمنین علی (ع) فزع کردند آن حضرت بنشست و لهپای مبارک را جنبش داد و دست بر زمین زد پس فرمود (مالکی اسکنی) یعنی چه میشود تو را ای زمین ساکن شو فی الفور ساکن شد آنگاه فرمود منم آن کسیکه خدا تعالی میفرماید (وقال الانسان مالها) منم آن کسی که میگویم در آن روز باز زمین که چیست از برای تو (یومئذاً تحدث اخبارها) آنگاهی که برای من خواهد گفت زمین اخبار خود را. بعد فرمود (لو كانت الزلزلة التي ذكرها الله في كتابه لاجابتني ولكن ليست بملك) اگر چنانچه این زمین لرزه در مدینه واقع شده است همان زلزله بود که خداداد قرآن ذکر فرموده و یاد فرموده است هر آینه الان اجابت میکرد مرا بسخن می گفت ولیکن او نیست. در مجمع البیان در حدیث دارد که حضرت رسول میفرمود (ان ربون ما اخبارها) آیا میدانید چیست خبرهای زمین عرض کردند لایا رسول الله فرمود (ان تشهد علی کل عبد وامة بما عمل کل ذللی ظهرها) شهادت میدهد زمین بر هر مردی و زنی آنچه را که بر روی او انجام دادند عمل زشت و یا زیبا و زمین می گوید که در فلان روز فلان کار انجام داد مثلاً نماز گذارد یا فسق نمود (بان ربك اوحی لها) برای آنکه پروردگار تو به او وحی کرده است در آن روز فقیر گوید.

گر مسلمانی از این است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردائی نه فقط زمین تحدیث میکند از روز قیامت اعمالی را که افراد بشر بر روی آن انجام دادند بلکه تمام اعضاء و جوارح هر فردی شهادت می دهد بر کردار و رفتار هر فردی بمصدق آیه مبارکه (حتی اذا ما جاؤها شهد علیهم سمعهم و ابصارهم و جلودهم بما كانوا یعملون ۱۹ وقالو لجلودهم لم شهدتم علينا قالوا نطقنا الله الذی انطق کل شیء و هو خلقکم اول مرة و الیه ترجعون)

یعنی تا آنکه روز قیامت به اعمال خود برسند آنگاه شهادت بدهد بر ایشان گوشهای ایشان و چشمهای ایشان و پوستهای ایشان به آنچه ایشان ناشایسته انجام داده اند آنگاه به پوستهای خود خطاب میکنند که برای چه شهادت دادید بر بدی اعمال ما میگویند بزبان آورد ما را خدای تعالی آن کسیکه بزبان آورده هر جنبه را و او آفریده شما را در روز اول بار و بسوی او باز گشت

میکنید و باز در سوره نور آیه ۲۴ میفرماید .

(یوم تشهد علیهم السنتهم و ایدیههم و ارجلهم بما کانو یعملون) یعنی روزیکه گواهی خواهد داد برایشان زبانهای ایشان و دستهای ایشان و پاهای ایشان به آنچه را که انجام میدادند مولوی ره هم اشاره کرده و گفته است .

روز محشر هر نهان پیدا شود	هم ز خود هر مجرم سی رسوا شود
دست گوید من چنین دزدیده ام	لب بگوید من چنین بسوسیده ام
پای گوید من برفتم تمامنا	فرج گوید من بکر دستم زنا
چشم گوید کردم غمزه حرام	گوش گوید جیده ام سوء الکلام
چون دروغ آید ز سر تا پای تو	پس گواهی میدهد اعضای تو

(یومئذ یصدرا الناس اشیائاً لیروا اعمالهم) در آن روزیکه همه مردمان از قبرهای خود بیرون می آیند برا کندگان و مختلف الاحوال بعضی نورانی و خوشحال و بعضی ظلمانی و پریشان حال و روی آورنده به حسابگاه که نشان داده شوند اعمال ایشان به ایشان (فمن یعمل مثقال ذرة خیراً یره و من یعمل مثقال ذرة شراً یره)

پس هر که در این دنیا کار نیکویی انجام دهد اگر چه بقدر یک مثقال یا یک ذره یعنی هم سنگ مورچه کردار نیک از او سر بزنند در روز قیامت به او عوض خواهند داد و همچنین در کرده ناشایسته و بد و ناپسند ملاقات خواهد کرد و هر کس این دو آیه را در زندگانی در نظر گیرد آنگاه گام بردارد هر گز گمراه و بدبخت نخواهد شد
هر کسی آن درود عاقبت کار که کشت و باز حافظ ره میفرماید .

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو زجو

نگارنده گوید بنی امیه هم مکافات کرده های خود را در دنیا دیدند و اکنون اثری از ایشان جز پلیدی در دست نیست و در روز قیامت هم کیفرهای پیش فرستاده خود را خواهند دید .

المصباح الثامن

بسم الله الرحمن الرحيم

درسورة النساء آیه ۱۳۵ میفرماید (یاایها الذین آمنوا بالله ورسوله و الکتاب الذی نزل علی رسولہ و الکتاب الذی انزل من قبل) یعنی ای کسانیکه ایمان آورده اید و یا گرویده اید بخدا و رسول و آن کتابی که نازل کرد بر رسول خود و کتابیکه نازل کرده بود در پیش مفسرین بعنوانین مختلف این آیه را تفسیر نموده اند بعضی میگویند خطاب به مسلمانان است که به پیغمبر (ص) میگفتند که ما بتو و قرآن ایمان آوردیم دیگر بهیچ پیغمبری و بهیچ کتابی ایمان نمی آوریم و برخی بر آنند که این آیه خطاب بکافران است که ای کسانی که گرویده اید بخدا بگروید بر رسول او و یا آنکه گرویده اید بخدا و رسول در ظاهر بگروید در باطن یا آنکه گرویده به بعضی بگروید به تمامی آنها الخ نگارنده گوید اگر چنانچه یهود و نصاری گرویدگان بخدا و رسول و به کتاب خدا بشمار میرفتند پس در سوره توبه آیه ۳۰ که میفرماید:

(و قالت الیهود عزیر ابن الله و قالت النصاری المسیح ابن الله) یعنی گفتند یهودیان که عزیر پسر خدا است و گفتند نصاری که مسیح پسر خداست این آیه شامل حال ایشان نمیشود پس این آیه دلالت میکند بر عدم ایمان ایشان بهمین دلیل (یاایها الذین آمنوا) خطاب بمسلمین است ای کسانیکه گرویده اید بخدا و رسول آمنوا بگروید بولایت علی علیه السلام و ایمان هم اطلاق میشود بکسانی که گرویده اند بولایت آنحضرت گرویدن واقعی و درونی و رهروان وادی ولایت امیرالمؤمنین علی (ع) از روی صدق و یقین بهمین مناسبت فقیر اشعاری سروده ام که اکنون بموقع است در این رساله ذکر نمایم .

هزاران سال خدمت باید ازجان	که یابد معرفت انسان نادان
ولی گر حق بخواهد از کرامت	کند بر بنده او فضل و احسان
بمصدق حدیث و هم روایات	به آیاتی که حق گفته به قرآن
بود علم حقیقت نور رحمت	که گر حق خواست می تابد در انسان
ولایت گر کسی را شد میسر	ز مولانا علی و آل ایشان
شده کامل در او علم حقیقت	به او اطلاق گردد نور ایمان
که نوری است علم خدای تعالی	ز لطفش بداده به پیغمبران
کسی گر شود داخل حصن یار	ز آتش امان یابد و جاودان
بمانند عالم بدوید سخن	که خاموش نبود ز نطق و بیان

در اول سوره مائده میفرماید (یاایها الذین آمنوا فو بالعقود) این آیه اشاره بآن کسانی است که خم غدیر باعلی علیه السلام بیعت کردند و عهد و پیمان بستند با آنحضرت و عقد عهد موثق است و عقود جمع عقد است و دیگر عهدی موثق تراز عهدی که با حضرت امیرالمؤمنین (ع) در غدیر خم بسته اند نداشته و نخواهیم داشت عیاشی باسناد خود از عیسی -

ابن عبدالله روایت کرده که گفت از پدر خود شنیدم که میگفت پدرم از علی علیه السلام روایت کرد که آن حضرت فرمود آیات و سوره قرآن بعضی ناسخ بعضی دیگر است جز سوره که بر حضرت رسول (ص) نازل شده سوره المائدة بوده آن ناسخ ماقبل خود است و هیچ آیتی ناسخ آن نیست ابو حمزه ثمالی روایت کرده که ابی عبدالله الحسین علیه السلام فرمود که جبرئیل با هفتاد هزار نفر از ملائکه سوره مائده را نزد حضرت رسول (ص) آورد و آنحضرت در حجة الوداع فرمود که این سوره آخرین سوره ایست از قرآن حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید فقیر گوید چند آیه در این سوره صریحاً دلالت دارد بر ولایت علی (ع) ولی مقدم و مؤخر شده است بدلیل اینکه (یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک فی علی ع) در حجة الوداع جبرئیل برای آنحضرت آورد و بعد از آنکه آنحضرت علی علیه السلام را بخلافت و ولایت و وصایت نصب فرمود آنگاه آیه مبارکه (الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دیناً) نازل گشت ولی فعلاً در سوره مائده در آیه ۵ (الیوم اکملت لکم دینکم) است و در همین سوره آیه ۷۱ (یا ایها الرسول) میباشد بهمین دلیل عثمان قرآن را تحریف کرده است و آیه ۶۰ باز در همین سوره میفرماید (انما ولیکم الله و رسوله و الذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کعون) حقیر آنچه کوشش نمودم که تاریخ نزول این آیه را یافت کنم موفق نشدم ولی بطور یقین این آیه (انما ولیکم الله) قبل از سفر حجة الوداع بوده لذا آیات سوره مائده بدون ترتیب است علی ای نحو گمان از جمله علماء اهل سنت که قائل است به اینکه آیه (انما ولیکم الله) در شأن علی ابن ابیطالب علیه السلام است ابن مغازلی شافعی است و او از طرق متعدده ناقل است که این آیه کریمه در حق شاه اولیاء است و از طریق اهل سنت حمید طویل که یکی از روایات اهل سنت است روایت کرده است از انس ابن مالک که من روزی در خدمت پیغمبر (ص) بودم که آن سرور دین از خانه بیرون شد و متوجه مسجد گردید و چون بمسجد در آمد دید علی علیه السلام در نماز سنت است ناگاه سائلی سؤال نمود از حاضران مسجد چیزی طلب نمود و در سؤال تضرع بسیار کرد پس شنید علی علیه السلام دست مبارک خود را از پشت سر دراز نمود و انگشت خاتم را رها کرد بسوی سائل و سائل انگشت آنحضرت را گرفت و بسیار مسرور شد. پس این آیه را پروردگار نازل فرمود پیغمبر (ص) از علی (ع) سؤال نمودند که امروز چه عمل برای حق انجام دادی حضرت صورت حال سائل را بیان نمود پیغمبر فرمود گوارا باد تو را که حق تعالی این آیه را در شأن تو نازل فرمود (انما ولیکم الله) و رسوله الخ یعنی جز این نیست که اولی بتصرف و حاکم بر امور دینی و دنیوی شما خداست و فرستاده او که محمد (ص) است و آن کسانی که ایشان را آورده اند آن کسانی که پیای میدارند نماز را و می پردازند زکوة را و حال آنکه ایشان را را کمانند فقیر گوید بلی در روز عاشورا هم حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام خاتم بخشی فرمود ولی آن کجا و این کجا.

المصباح التاسع

بسم الله الرحمن الرحيم

(یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک فی علی (ع) وان لم تفعل فما بلغت رسالہ واللہ یعصمک من الناس) این آیه در سال دهم از هجرت بعد از فارغ شدن حضرت رسول (ص) در اعمال حج نازل شده و مجلسی ره در کتاب حق الیقین چند آیه که نام مبارک علی (ع) در آن بوده ذکر میفرماید من جمله همین آیه است و آیه دیگر (انما انت منذر و علی لکل قوم هاد) و اینکه بعضی می نگارند و یامیگویند که پیغمبر (ص) ترس داشت که مبادا مردم متشت شوند و یا اینکه نسبت به او اذیتی وارد آورند صحیح نیست چون یکی از صفات پیغمبر (ص) عدم خوف و خشیت از خلق است و اینکه حق میفرماید (واللہ یعصمک من الناس) از طریق تقویت و دلداری نسبت به او است پس پیغمبر (ص) به غدیر خم که رسیدند چهار اشتران را بجای منبر قرار داد طبق مأموریت کمر بند علی علیه السلام را بالای دست گرفته و ولایت و وصایت و خلافت حضرت را بر مردم حاضرین اعلان نمود که ای گروه مردمان (من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله) یعنی من هر که را مولا و پیشوای بوده و هستم از این پس علی مولا و پیشوای او است پروردگارا باری کن یاری کنندگان او را دوستی کن دوستان او را دشمنی کن دشمنان او را آزار کن آزار کنندگان او را شاعر عرب می گوید

ایها الخصم تذکر سندا	متنه صح بنص و خبر
هل اتی احمد فی خم غدیر	بعلی و علی الرحل نبر
قال من کنت انا مولاه	فعلی له مولا و مفر
قبل تعیین وصی و وزیر	هل تری فات نبی و هجر

فقیر هم بسیار مناسب دیدم که بجای ترجمه اشعار عربی اشعاری که خود حقیر سروده ام در این رساله ذکر نمایم

احمد مرسل چه رفت اندر حجاز	حجه آخر بحق بنمود راز
چونکه فارغ گشت از راز و نیاز	در غدیر خم سرودش حق که ساز

خود علی را نصب اندر عالمین

آیه باغ که دارد در کتاب	شده مان ساعت زحق او را خطاب
اندرین ارم تو میکن بس شتاب	هان بکیر از حاضرین خرد جواب

فی علی آمد که باشد جانشین

خوب و بد گردید جمع از هر طرف	بهر نصب آن مه برج شرف
زشت و زیبا چون همه بستند صف	برد احمد دست بر شاه نجف

گفت بعد من بود مولا همین

هر شما ای جمع حضار عرب	کسب بنمائید زاو علم و ادب
------------------------	---------------------------

آمد از حق بهر این امرش نصب دین حق گردید کامل زان ذهب

شاه دین باشد امیر المؤمنین

این علی شاهنشاه دنیا و دین شد بخلق اولین و آخرین
خادم و دربان او این کمترین عالم معصوم شه اندر نگین

دوستانش در بهشت با حور و عین

(الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا) یعنی امروز کامل گردانیدم برای شما دین شمار او تمام کردم برای شما نعمت خود را بولایت امیر المؤمنین (ع) و اختیار کردم اسلام را برای شما دین پاکیزه تر از همه ادیان در منهج ج ۳ ص ۱۷۹ و ۱۸۰ مینگارد که از حضرات امام محمد باقر (ع) و امام جعفر الصادق (ع) مرویست که این آیه بعد از نصب حضرت امیر المؤمنین (ع) بوده و بعد از نزول این آیه حضرت رسول (ص) فرمود خدا بزرگتر است بر تمامی نمودن دین و تمام نمودن نعمت و رضایت دادن بر رسالت من و ولایت علی ابن ابیطالب (ع) بعد از من (الله اکبر علی اکمال الدین و اتمام النعمه و رضی الرب بر سالتی الیکم و بولایة علی ابن ابیطالب من بعدی الحمد لله الذین جعل اکمال الدین بولایة علی (ع) و فرمود حمد پروردگاری را که قرارداد اکمال دین را بولایت علی علیه السلام و پس از نزول (الیوم اکملت لکم دینکم) بهشتاد یک روز حضرت رسالت پناه (ص) از دار دنیا رحلت فرمود.

المصباح العاشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(وهو الذي خلق من الماء بشراً فجعله نسباً وصهراً و كان ربك قديرا) آیه ۵۶ از سوره فرقان و اوست آنکس که آفرید از آب بشری را پس قرارداد آنرا ذکور و اناث و بود خدای تو توانا. در کتاب آیات الولاية صفحه ۵۹ می نگارد که در صافی از کافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام و از علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت امام جعفر الصادق (ع) آورده است که سؤال کرده شد از این آیه فرمودند خداوند تبارک و تعالی خلقت کرد آدم را از آب عذب و خلق کرد زوجه او را از سنخ و جنس او ولی از اسفل اضلاع آدم پس جاری میشود به این ضلع میان آدم و زوجه او بسبب و نسب و بعد تزویج کرد میان آدم و حوا پس جاری شد میانه آنها بسبب این دامادی پس نسب آن چنین است که بسبب رجال است و صهر آن است که بسبب نساء است و در مجمع البیان از «ابن سیرین» است که نازل شده است این آیه در حضرت رسول (ص) و حضرت علی (ع) که تزویج کرد فاطمه (ع) را بعلی مرتضی (ع) پس او ابن عم آنحضرت است به نسب و داماد آنحضرت است بسبب مصاهره. و در کتاب امالی صدوق به اسناد خود از انس ابن مالک او از حضرت رسول (ص) که گفت سوار گردید بروزی رسول خدا (ص) بر قاطر خود و رفت بر سر کوهی و نازل شد و فرمود به انس بگیر این بغله را و برو بسوی فلان موضع میایی علی (ع) نشسته و تسبیح مینماید. سلام مرا به آنحضرت برسان و سوار کن او را بر بغله و بیاور انس گفت رفتم و چنانکه آنحضرت فرموده بودی با فتم علی را و آوردم او را سلام کرد بر رسول خدا و جواب شنید بعد حضرت رسول فرمود به نشین یا علی که این موضع هفتاد نفر از پیغمبران نشسته اند و من از تمام آنها بهترم و هر کدام برادری داشته اند و در این مکان نشسته اند که تو بهتر از تمام آنها میباشی انس گفت در اینحال ابری پدید آمد بر روی سر ایشان قرار گرفت پس حضرت رسول دست مبارک بسوی ابر نمود و گرفت خوشه انگوری را و فرمود یا علی میل کن که این هدیه است از حق تعالی بسوی من و بعد بسوی تو گفتم علی علیه السلام برادر شماست فرمود بلی علی برادر من است عرض کردم یا رسول الله وصف کن برای من که علی چگونه برادر تو است فرمود بدرستی که خدای عز و جل خلقت کرد آبی را در تحت عرش پیش از آنکه خلق کند آدم را به سه هزار سال و ساکن کرد آن آب را در مروارید و لؤلؤ سبز و در غامض علم خود تا وقتی که خلق نمود آدم را پس نقل کرد آن لؤلؤ را در صلب آدم تا وقتی که قبض روح آدم نمود جاری کرد آنرا به صلب شیت پس ثابت بود این آب و منتقل میشد از اصلاص به ارحام تا گردید در صلب عبدالمطلب و بعد مشتق شد نصف آنرا در عبد الله قرارداد و شق دیگرش را در ابیطالب پس من از نصف آن آب و علی از نصف دیگرش لذا علی اخي در کتاب مجالس المتقین صفحه ۲۷۰ مینگارد از ابوانامه باهلی که گفت (قال رسول الله (ص) ان الله خلق الانبياء من شجرة شتى و خلقني و علياً من شجرة واحدة انا و صلها و

علی فرعها والحسن والحسین (ع) ثمارها واشیاعها واوراقها فمن تعلق بعصن منها نجی ومن زاغ عنها هلك ولوان عبداً عبدالله بین الصفا والمروه الف عام ثم حتی صار كالشمس البالی ثم لم یلق الله بهجتنا اکبه الله علی منجره بالنار) یعنی فرمود حضرت رسول بدرستی که پروردگار آفرید تمام پیغمبران را از درختان مختلفه و متفرقه و آفرید مرا و علی را از یک درخت من اصل آن درخت میباشم و علی فرع آن میباشد و امام حسن (ع) و امام حسین (ع) میوه آن درخت میباشند و شیعیان ما برگهای آن درخت میباشند هر کس بگردد بشاخه از این درخت نجات یافته خواهد شد و هر کس دوری بورزد هلاک خواهد شد و چنانچه بنده از بندگان خود عبادت کند پروردگار را در ما بین صفا و مروه یک هزار سال یا هم یک هزار سال تا که مانند آفتاب درخشنده شود و بخود بیالدو ملاقات نکند خدای را بوسیله محبت و دوستی ما خدا بتعالی بر روی می افکند او را در آتش دوزخ و ابن عباس می گوید که نزد رسول (ص) بودیم علی (ع) وارد شد سلام کرد بر رسول خدا آنحضرت فرمود مرحبا بکسی که خلق کرده است او را خالق متعال پیش از پدرش بچهل هزار سال عرض کردیم یا رسول الله پسر پیش از پدر بچهل هزار سال آفریده میشود فرمود بلی خداوند آفرید نور من و علی را از نور واحد و پیش از خلقت آدم بچهل هزار سال پس بدو نیم کرد آن را و خلق نمود اشیاء را از نور من و علی آنگاه مادر در بین عرش قرار داد و ما تسبیح کردیم و ملائکه نیز تسبیح نمودند ما تحلیل و تکبیر گفتیم ایشان هم تحلیل گفتند (وقال رسول الله کل من سبح الله و کبره ذالک من تعالیم علی ع) یعنی هر کس تسبیح و تکبیر خدای را بنماید از آموختن علی علیه السلام است.

المصباح الحادی عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة النور الله نور السموات والارض مثل نوره كمشكوة فيها مصباح المصباح في زجاجة الزجاجه كانها كوكب دري يوقد من شجرة مباركة زيتونة لا شرقية ولا غربية يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار نور على نور يهدي الله لنوره من يشاء ويضرب الله الامثال للناس والله بكل شئ عليم) درصافی از كتاب توحيد از حضرت صادق (ع) مروی است كه این آیه مثل است كه حقتعالی زده است از برای ما اهل بیت عصمت و نیز آنحضرت فرمود چنین است حقتعالی یعنی نور السموات والارض است و فرمود مثل نور او جیل و علا حضرت محمد (ص) است و مشكوة سینه بی كینه آنحضرت است كه در آن مصباح است و در آن نور علم نبوت است و این مصباح در زجاجه ایست و علم آن حضرت صدور یافت بسوی قلب علی مرتضی (ع) مانند كوكب دري است كه برافروخته شده است از شجره زیتونه كه نه شرقی است و نه غربی است این شجره ذات پاك علی ابن ابیطالب (ع) (يكاد زيتها يضيئ ولو لم تمسسه نار) نزدیک است كه علم بیرون آید از دهان عالم از آل محمد (ص) قبل از تنطق به آن (نور علی نور) امامی از عقب امامی و در مجمع البیان از حضرت رضا (ع) مروی است ما اهل بیت مشكوتی هستیم كه در آن مصباح محمدی است هدایت می فرماید حقتعالی بسبب ولایت ما هر كس را كه دوست دارد و علی ابن ابراهیم قمی ره در تفسیر خود آورده است از ابی عبد الله جعفر ابن محمد الصادق (ع) كه آنحضرت فرمود مشكوة حضرت فاطمه علیها سلام است و مصباح امام حسن (ع) و امام حسین (ع) و حضرت فاطمه (ع) در میان زنان عالمیان گویا كوكبی است درخشنده و ستاره ایست نور دهنده كه افروخته شده شجره حضرت ابراهیم (ع) كه كمال اعتدال در او استقرار دارد چنانچه می فرماید:

(ما كان ابراهيم يهودياً ولا نصرانياً ولكن كان خنيفاً مسلماً وما كان من المشركين) یعنی نه از یهودیان بود و نه از نصاری بود حضرت ابراهیم خلیل الرحمن علی نبینا وعلیه السلام مسلمان و نبود از شرك آوردندگان نزدیک است كه علوم محتاج به كه در بنا بیع دل پاك فاطمه (ع) جای گرفته از وی منفجر شود و نور آن علم بخاص و عام برسد چون امامی از او بوجود آید معنی تحت اللفظی خدای نور آسمانها و زمین است مثل نور آن مانند روزنه ایست بدیواری كه نهایت آن بخارج راه ندارد و از آن چراغی است افروخته و آن چراغ افروخته در قدیلی است از آبگینه و آن قدیل مانند ستاره ایست بزرگ (دري) درخشنده كه درخشندگی آن بوسیله شجره مباركه زیتون است كه آن زیتون است كه در زمین مقدسه رسته است و هفتاد پیغمبر به آن دعای بابركت خوانده اند و از آن جمله ابراهیم خلیل علیه السلام (لا شرقية ولا غربية) چنانكه گذشت مثل شجره یعنی حضرت ابراهیم و آن نه یهودی بود كه قبله آنها قسمت شرق است و نه نصرانی بود كه قبله آنها سمت غرب میباشد نزدیک است كه روغن آن درخت روشنی دهد روشنی بر روشنی اگر چه نرسیده باشد به آن آتشی (یهدی الله نوره من يشاء) هدایت

میکند خدای تعالی بنور خود آنرا که بخواهد براه دستگیری و نجات و میزند خدا تعالی مثلها را از برای مردم که اطلاق به ایمان آورندگان نمیشود بلکه ناس آنهایی هستند که مانند چهار پایان محسوساتی ندارند که معقولات را فرا گرفته باشند و خدا بهمه چیزها از حقایق جلیات و خفیات دانا است چنانچه بطور مفصل بخواهیم به تفسیر این آیه مبارکه پی ببریم باید به منهج الصادقین بنگریم .

اشعار مؤلف کتاب در تفسیر آیه نور

نور حق در آیت و النورین	گشته روشن زو سماء و ارضین
آل احمد (ص) را نگری نور حق اند	زنده و پاینده زو اهل زمین
هر که با آل رسولش کار هست	جای گاهش جنت الموی به بین
ذره از نور حق نور خرد	غیبه دارد زین صفت عرش برین
علم عالم از ره ایمان بود	زین سبب گشته و را روشن جبین
ماسوای یازده نسل علی (ع)	هر چه باشد ظلمت و نکبت به بین
مکر در امر خلافت کرده اند	لیک حق فرموده خیرالماکرین
هست در روز قیامت وعده شان	تا بدانند آن گروه کافرین
هر که با آل علی ناز و زند	آتش سوزان بود حقش یقین

المصباح الثانی عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في سورة الاحزاب آیه ۷۱ (انا عرضنا الامانة على السموات والارض والجبال فابين ان يحملنها واشفقن منها وحملها الانسان انه كان ظلوماً جهولاً) در ناسخ التواریخ ج امیر المؤمنین (ع) ص ۷۱۹ مینگارد ابوبکر شیرازی در آیاتی که در شأن علی (ع) نازل شده به اسناد خود از محمد حنفیه حدیث میکند که امیر المؤمنین علی (ع) این آیه را چنین تفسیر می فرماید که خدای تعالی امانت ولایت مرا بر آسمانها بشرط ثواب و عقاب عرضه داشت گفتند ای پروردگار ما شرط ثواب و عقاب حمل نمیکنیم (۱) آنگاه ولایت مرا بر مرغها عرضه داشت که جمیع طیور باشد اول برنده که پذیرفت باز سقیدی بود و دیگر قبره بود و اول پرنده که انکار کرد جغد بود و عنقا در دریا ناپدید شد آنگاه امانت ولایت مرا بر زمین عرضه داشت هر قطعه که ایمان بولایت من آورد پاک و پاکیزه گشت و گیاه و میوه آن لغزو گوارا و ویرش عذب و شیرین افتاد و قطعه که انکار کرد شور و نیایش تلخ و ویرش عوسج و حنظل گشت آنگاه امت محمد (ص) ولایت و امامت مرا بشرط ثواب و عقاب پذیرفته زیرا (انه كان ظلوماً لنفسه و جهولاً لا مر به من لم يؤد محققاً فهو ظلوم عسور) انسان یعنی آن کسی که امانت ولایت مرا قبول نمود برای آنکه او ظلم کننده بنفس خود بود و چهل کننده از امر خدای خود و در عیون اخبار و معانی اخبار از حضرت صادق (ع) و امام رضا (ع) مروی است که این آیه امانت ولایت است کسی که بدون حق ادعا کند کافر است و در کافی از حضرت صادق (ع) مأثور است که امانت ولایت حضرت علی (ع) در بصائر الدرجات از حضرت باقر (ع) مروی است که امانت ولایت است و مراد از امتناع موجودات بحسب کفر است فقیر گوید سند در اینکه امانت ولایت مطلقه امیر المؤمنین علی (ع) بسیار است ولی باید فقط بفرموده حضرت مولی الموالی علی (ع) اکتفا نمود و شاعر هم که یکی از اخوان حقیر است شعری از شمس تبریزی ره تضمین کرده که مؤید این اسناد است و اینک يك مخمس آنرا درج میکنم

در پیشگاه عشق که حیران بود عقول من کرده ام ولای تو از جان و دل قبول
ز آن دم که من بیار امانت شدم محمول زین خلق پر شکایت گریان شدم ملول

آن های وهوی نعره مستانم آرزو است

و نص در امامت در سوره بنی اسرائیل آیه ۷۳ (يوم ندعو كل اناس بامامهم فمن اوتى كتابه يمينه فاولئك يقرءون كتابهم ولا يظلمون فتيلاً) یعنی روزی که میخوانیم هر طایفه را بنام امام ایشان خواه پیغمبر یا امام یا وصی پیغمبر یا شقی با فاسق باشد پس هر کسی را کتاب بدست راست و دهند و آنان میخوانند کتاب خود را، و ستم دیده نشوند بمقدار چرکی که میان ناخن بوده باشد در کافی از حضرت صادق (ع) مأثور است که فرمود به امامهم یعنی آن کسی که میان ایشان و قائم اهل زمان ایشان است و علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت باقر (ع) روایت کرده در این آیه که فرمود می آید حضرت رسول (ع) در قوم خود و حضرت امیر المؤمنین (ع) در قوم خود و هر کس که بمیرد در قوم خود و پیشوای ایشان بوده می آیند قوم او با او
حشر غلامان علی باعلی حشر غلامان عمر باعمر

المصباح الثالث عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة الفرقان آیه ۲۷ و يوم تشقق السماء بالغمام ونزل الملائكة تنزيلاً يعني ای محمد (ص) یاد کن آن روزی را که شکافته شود آسمان بسبب ابری سفید که بالای هفت طبقه آسمان است و غلظت آن برابر با هفت آسمان است و سنگین تر از همه آسمانها است و فرود می آیند فرشتگان فرود آمدنی علی ابن ابراهیم ره از امام جعفر الصادق علیه السلام نقل میکنند که فرمود آن غمام حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است زیرا آن حضرت مظهر عجایب است و فرشتگان هر يك که فرود می آیند در دست دارند نامه های اعمال بندگان را و در صافی و کافی از حضرت رسول (ص) مأثور است که سؤال کرده شد از آن حضرت (ابن کان ربنا قبل ان یخلق الحق قال فی غمام ما فوقه هواء وما تحته هوا) یعنی کجا بود پروردگار ما قبل از آنکه بیافریند بندگان را آنحضرت پاسخ داد که در غمامی بود که نه در بالای آن هواء و نه در زیر آن نه از سنخ این غمام که محاط هوا است بلکه در غمام رحمت بود و بدلیل حدیث امام صادق (ع) غمام صورت ظلال کبرای حضرت امیر المؤمنین علیه السلام است که مظهر امر ربوبیت است بعد از این آیه ۲۸ می فرماید (الملك يومئذ الحق للرحمن و کان يوماً علی الکافرين عسیراً) بعضی این آیه را بر جعت آل محمد (ص) تاویل کرده اند من جمله در کتاب آیات الولاية صفحه ۵۵ جزء دوم مینگارد هر ملك و سلطنتی باطل میشود مگر ملك و سلطنت او که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام باشد که بصورت ولی کامل است و حکمرانی و سلطنت این روز با حضرت علی علیه السلام است و می باشد این روز بر کافران بولایت آن حضرت بسیار دشوار و انتقام خواهد کشید از کفار بولایت خود و آیه بعد از آیه گذشته آیه ۲۹ (و يوم یعض الظالم علی یدیه یقول یالیتنی اتخذت مع الرسول سبیلاً) آیه ۳۵ (یا ویلتالیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً) و یاد کن آن روزی را که از فرط حیرت و ندامت بخاید ستمکار تبه روزگار دستهای خود را بدندان علی ابن ابراهیم قمی ره از حضرت ابو جعفر (ع) روایت کند که ظالم ابو بکر است و سبیل حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب (ع) است و فلان عمر است در صافی از کافی از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مأثور است در خطبه و سیله که فرمود و اگر چه تقمص و تلبس جستند آن دوشقی بلباس و قمیص خلافت بدون من و منازعه کردند با من در آنچه حق ایشان نبود و مرتکب شدند خلافت را از روی ضلالت و بستند خود را بحبل جهالت پس هراینه بد موردی است آنجا که وارد میشوند بر آن و هر آینه بد مهدی است آنچه میل دادند نفس خود را به آن لعن میکنند هر يك بدیگری در دواهای خود در جحیم و تیری می جویند از یکدیگر و اولی بدومی میگوید (یا لیت بینی و بینک بعد المشرقین)

المصباح الرابع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ٤٠ جزء العاشر لا تنصروه فقد نصره الله اذا خرجة الذين كفروا ناني اثنين اذ هما في الغار اذ يقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا فانزل الله سكينه عليه وايده بجنوده لم تروها وجعل كلمة الذين كفروا السفلى وكلمة الله هي العليا والله عزيز حكيم).

يعني اگر نصرة ندهند پیغمبر (ص) را بدرستی که نصرت داد اورا خدا وقتیکه بیرون کردند اورا کافران از مکه درحالتی که دوم دو بود نبود با آن مگر يك کس و آن هم اولی بود از غاصبان درغار ثور که در سمت راست مکه واقع شده است شب پنجشنبه غره ربيع الاولی قبل از هجرت علی (ع) را بجای خود خوابانیده و خود برفت و ابوبکر را با خود برد و درغار پنهان شد و خدا تعالی در آن شب درخت خار مغیلان رویانید و جفتی کبوتر را امر فرمود که بر در غار آشیانه نهاند و عنکبوت را الهام نمود تا بر درغار بر تنید ابوبکر عرض کرد یا رسول الله اگر یکی از مشرکان بزیر پای خود نگاه کند هر آینه مبادا ببیند حضرت فرمود که اندوه بخود راه مده خدای با کرامت با ما است یعنی اثبات فضیلت ابوبکر میکنند به این آیه ولی جواب گوئیم که این امور سبب فضیلت نمی شود زیرا حضرت رسول (ص) بجهت عدم اثبات و استحکام او در ایمان اورا با خود برد که افشای فرار حضرت نکند و مؤید این است آیه (قال له صاحبه و هو بجاوره اکفرت بالذی خلقک من تراب) خدای کافر را مصاحب مئمن گفته است آنحضرت علی (ع) را که یقین کامل داشت بجای خود حابانید و مؤید این است خبری که در ناسخ ج امیر المومنین (ع) مسطور است که پس از رحلت حضرت رسول (ص) علی (ع) باتفاق ابوبکر بر سر قبر حضرت رفت و بنابه شکایت گذارد که یا رسول الله (ص) بالعکس وصیتهای تو بامن رفتار کردند بت پرستان و از خدای خبران حق خلافت مرا غصب کردند و میگوییست که بقدرت خدادست حضرت رسول (ص) از قبر بیرون شد و اشاره بسوی ابوبکر کرد و فرمود (يا هذا اکفرت بالذی خلقک من تراب ثم من نطفة ثم من علقة ثم من مضغة ثم سواک رجلا) یعنی ای فلان کس بدرستی که کافر شدی و رو بر گرداندی از آنکسی که آفرید ترا! از خاک و بعد از نطفه و بعد از علقه و بعد از مضغه و سپس ساخت ترا مردی.

المصباح الخامس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة آل عمران آية ٥٤ فمن حاجك فيه من بعدما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع ابنائنا وابناءكم ونساءنا ونساءكم وانفسنا وانفسكم ثم نهتبل فنجعل لعنة الله على الكافرين) یعنی پس هر که مجادله کند با تو در امر عیسی بعد از آنچه آمده است بسوی تواز علم و بینه و سپس بگو ای محمد (ص) بیائید بخوانیم پسران خود را و پسران شمارا و زنان خود را و زنان شمارا و جانهای خود و جانهای شمارا پس تصرع کنیم و دعا کنیم پس بگردانیم لعنت خدا را بر هر که دروغ گوید شیخ طبرسی میگوید و دیگران روایت کرده اند که جمعی از اشراف نصاری نجران خدمت حضرة رسول (ص) آمدند و سر کرده ایشان سه نفر بودند یکی عاقب که امیر و صاحب رأی ایشان بود و دیگری عبدالمسیح که در جمیع مشکلات باو پناه می بردند و سوم که او را ابو حارثه و بعضی ابن نعمان و اسقف نجران می گفتند که عالم ایشان بود و سمت پیشوائی داشت پس چون ایشان متوجه خدمت حضرة رسول (ص) شدند ابو حارثه بر استری سوار بود و گرز ابن علقمه برادر او در پهلوی او میراند ناگاه استر ابو حارثه بسر در آمد سپس برادر او که گرز نام داشت ناسزائی بحضرة رسول (ص) گفت ابو حارثه گفت بر تو باد آنچه گفتی گفت چرا ای برادر ابو حارثه گفت بخدا سوگند که این همان پیغمبری است که ما انتظار می کشیدیم گرز گفت پس چرا متابعت او نمیکنی گفت مگر نمیدانی که این گروه نصاری چه کرده اند با ما و ما را بزرگ و صاحب مال کرده اند و گرامی داشته اند و راضی نمی شوند که ما با او متابعت کنیم و اگر متابعت وی کنیم ایشان از مادوری میورزند پس گرز این سخن در دلش جا کرد تا آنکه بخدمت حضرة رسول رسید و مسلمان شد و ایشان در وقت نماز عصر وارد مدینه شدند با جامه های دیبا و حله های زیبا که هیچ يك از گروه عرب باین زینت نیامده بودند و چون بخدمت حضرة رسیدند سلام کردند حضرة جواب سلام ایشان فرمود و با ایشان سخن نگفت سپس رفتند به نزد عثمان و عبد الرحمن بن عوف که ایشان آشنائی داشتند و گفتند پیغمبر شما نامه نوشت و ما اجابت او نمودیم و آمدیم و اکنون جواب سلام ما نمیگوید ایشان آنها را بخدمت حضرة امیرالمومنین (ع) آوردند و در آن باب مذاکره کردند حضرة فرمود این جامه های حریر و انگشترهای طلارا از خود دور کنید و بخدمت حضرت رسول (ص) رفتند جواب سلام فرمود و گفت بحق آن خداوندی که مرا بحق مبعوث کرده مرتبه اول که بنزد من آمدند شیطان همراه ایشان بود و باین واسطه جواب سلام نگفتم پس در تمام آنروز سئوالهایی کردند و با آنحضرت مناظره نمودند سپس عالم ایشان عرض کرد یا رسول الله چه میگوئی در باب مسیح حضرت فرمود او بنده رسول خدا است ایشان گفتند که هرگز دیده فرزندی بی پدر بهمرسد پس این آیه نازل گشت (ان مثل عیسی عند الله کمثل آدم خلقه من تراب ثم قال له کن فیکون) یعنی

بدرستی که مثل عیسی نزد خدا مانند مثل آدم است که خدا آفرید او را از خاک سپس فرمود او را که باش پس بهمرسید و چون مناظره بطول انجامید و ایشان لجاجت ورزیدند آیه مباهله نازل شد آنگاه ایشان مهلت طلبیدند و بعد بزرگ ایشان گفت فردا چنانچه پیغمبر (ص) با اصحاب خود برای مباهله حاضر شدند مباهله می کنیم و اگر با اهل و فرزندان خود آمدند مباهله نمی کنیم زیرا که او برحق است

روز بعد وقتی که بیرون شدند برای مباهله دیدند آنحضرت خود و علی (ع) و فاطمه و حسن و حسین (ع) حاضر شدند ایشان سؤال نمودند همراهان آنحضرت کیانند معرفی کردند لذا ایشان آمدند خدمت حضرت و عرض کردند یا رسول الله (انالا نباهلك ولا کن نصالحك) یعنی ما با شما مباهله نمی کنیم ولی مصالحه میکنیم پس آنحضرت قرار کرد بنا ایشان که در هر سال دوهزار حله و مبلغی پول بعنوان جزیه بپردازند و آنحضرت صیغه مصالحه را قرائت فرمودند درمنهج و غیره موجود است

المصباح السادس عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى في سورة التوبة آية ١٨ جزء العاشر انما يعمر مساجد الله من آمن بالله واليوم الآخر و اقام الصلوة واتى الزكوة ولم يخش الا الله فعسى اولئك ان يكونوا من المهتدين) یعنی جز این نیست که عمارت کنندگان مساجد یا مسجدهای خدا را آنکس که گرویده باشد بخدا و روز باز پسین و پادارد نماز را و داده باشد زکوة را و ترسیده باشد در امور دین مگر از خدا پس شاید که آن عمارت کنندگان که جامع کمالات علمیه و عملیه اند آنکه باشند از راه یافتگان بطریق نجات در این باره فقیر اشعاری که سروده ام که بمناسبت ساختمان مسجد خاتم (ص) واقع در تهران سه راه زندان و بوسیله این جانب در سنه ۷۵ قمری و چند نفر دیگر ساخته شده است ذیلامینگارم

مسجدی از بهر حق عمران کنید
روح پاکش زین عمل شادان کنید
زین بنا روشن دل و ایمان کنید
کافران را زین صفت حیران کنید
قطره را داخل عمان کنید
بیروی از حق و از قرآن کنید
هین بگیرید و سپس تبیان کنید
یک امام عادل و عنوان کنید
بر وجودش جملگی احسان کنید
نظم وی را زینت ایوان کنید

ای گروه مؤمنین بنیان کنید
مسجد خاتم بنام خاتم است
سجده گاه اهل ایمان را بناء
شیوه اهل حقیقت این بود
در عمل کوشیدای اهل خرد
انما یعمر که حق فرموده است
سابقون السابقون را در نظر
در امامت چون عدالت لازم است
کوفه چون گشت عالم نام وی
در هزار و سیصد و سی و چهار

در منهج ج ۴ ص ۲۴۰ است که واحدی یکی از علماء سنت در تفسیر خود و دیگران آوردند که عباس ابن عبدالمطلب و طلحة بن شیبه با امیر المؤمنین (ع) در مقام مفاخره بر آمدند و طلحه میگفت (انا صاحب البیت و بیدی مفاتحه فانا انا صاحب) عباس میگفت (انا اسقى الحاج فاننا صاحب السقایه و القائم علیها) شاه اولیاء چون ابن مقاله شنید فرمود (ما ذری ما تقولون فقد صلیت ستة اشهر الى القباة قبل الناس و انا صاحب الجهاد) یعنی طلحه گفت اختیار خانه خدا در دست من است و کلید آن در دست منست لهذا من اشرف از تمام عالمیان هستم عباس گفت من صاحب سقایه ام و حاجیان را آب میدهم لهذا من اشرف و افضل حضرت امیر (ع) فرمود نمیدانم چه میگوئید و حال آنکه من ششماه قبل از تمام مردم رو بقبله نماز گزاردم در حالیکه شما مشغول پرستش اصنام و اوثان بودید و ولات و عزری بودید و من در راه خدا جهاد میکردم و با رسول (ص) شمشیر میزدیم من خدمت پیغمبر (ص) میکردم و شما خدمت شیطان بودید حسین ابن عمر و روایت کرده از سدی و غیره که عباس ابن ابیطالب اظهار شرف و فضیلت خود

می نمود و در میان اکابر قریش خود را می ستود و میگفت من از علی ابن ابیطالب (ع) افضلم زیرا که اقربم بحضرة رسالت (ص) من عم رسولم و او برادر زاده من است و علی (ع) پسر عم اوست و پسر عم ازم ابعداست و طلحه و عباس ادعای اختیار خانه داشتند و سقایة می نمودند حضرة امیر (ع) رسید و شنید فرمود (انا افضلکم انما المجاهد فی سبیل الله و قال الله تعالی فضل الله المجاهدین علی القاعدین اجر اعظیما) پس شمار مرتبه من نباشد و من مجاهدت کردم از فتح اسلام بر جهانیان و بمصدق فرموده خدا که برتری داده خدا جهاد کنندگان را بر خانه نشینان اجری بسیار گزاف من افضل از شمایم چون این تنازع و مشاجره در میان ایشان واقع شد خدا از سر اجلال و تعظیم علی ابن ابیطالب (ع) و تصدیق قول او این آیه را فرستاد (اجعلتم سقایة الحاج و عمارة المسجد الحرام کم من آمن بالله و الیوم الاخر وجاهد فی سبیل الله لایستون عند الله و الله لایهدی القوم الظالمین) یعنی آیا آب نوشانیدن به حجاج و ساختن مسجد الحرام را مانند کسی میدانید که ایمان آورده بخدا و رسول و روز باز پسین قرار میدهد و مجاهده کرده (فی) در راه خدا برابر نیستند آن دو قوم باحضرة امیر (ع) و خدا راه نمی نماید بمقصود گروه ستم کار را (الذین آمنوا و هاجرو وجاهدوا فی سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عند الله و اولئک هم الفائزون) کسانی که ایمان آورده اند و مهاجرة از دیار خود کرده اند و جهاد کرده اند با موال خود و جان خود آنها بزرگترند و مرتبه آنها بالاتر است از آنها که سقایة حاج و عمارت مسجد کنند و جامع این صفات نباشند و آن گروه که مجتمع این صفات و کمالات باشند ایشان اند ظفر یافتگان بامانی در دو جهان و حدیث متواتر از موافق و مخالف است (علی و شیعه هم الفائزون بيشرهم ربهم برحمة منه و رضوان و جنات لهم فیها نعیم مقیم خالدین فیها ابدا ان الله عذبه اجر عظیم) یعنی علی (ع) و پیروان او آنانند سعادة یافتگان و بشارت میدهد پروردگارشان به رحمت و خشنودی و بهشت ها که در آن برای ایشان است نعمتی همیشگی و بی پایان و در آن زیست کنندگان اندالی ابد بدرستی که پروردگار در نزد اوست اجر بسیار گزاف از تعلیمی و حسن بصری و محمد ابن کعب و حاکم ابوالقاسم الخسکلانی باسناد از بریده از پدرش مرویست که این هر سه آیه در شأن عالی شأن حضرت امیر المومنین (ع) نازل شده درمنهج ص ۲۴۳ ج ۱۰ مراجعه شود مفصلا ذکر شده

المصباح السابع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

(قال الله تعالى يا ايها الذين آمنوا اجتنبوا كثيراً من الظن ان بعض الظن اثم ولا تجسسوا ولا يقرب بعضكم بعضاً ايحب احدكم ان ياكل لحم اخيه ميتاً فكرهتموه) يعنى اى گروه گرویدگان بخدا و رسول و معاد دورى بورزیداز بسیاری گمان بدرستیکه برخی از گمان پلید است و در این مورد موشکافى نکنید و گله و غیبت نکنند برخی از شما برخی دیگر را در عقب او آیا دوست میدارند کسی از شما که بخورد گوشت برادر خود را که مرده باشد و شما آنرا ناپسندیده میدانید در تفاسیر آورده اند که گمان چهار است اول مأمور به دوم حرام سوم مندوب چهارم مباح و بجای تفسیر فقیر حقیر اشعاری سروده ام در اینباره که ذیلاً ذکر مینمایم و امیدوارم دوستان و خوانندگان فقیر را بیاد خیرشاد نمایند.

گفت بزبان از گمان کن اجتناب	جز گمان نیک کو دارد ثواب
سوره حجرات را رو تو بخوان	آیه حادی عشر باشد همان
گفت پیغمبر گمان باشد چهار	نیک دقت کن بترتیب و قرار
یک حسن باشد دوم بلعکس او	سومی مندوب چهارم بسدمدار
آن گمان نیک بر خالق بود	بعد از آن پیغمبر صادق بود
دومش بد بر خدا و بر رسول	بر گروه اهل ایمان و عقول
سومش امیدواری در امور	چهارمش اندر مهمات دهور
اینکه گوئی بلکه مادر این جهان	پادشه گشتیم یا از خسروان
یا که روزی راس یا مصدر شویم	در امور خلق سر دفتر شویم
این گمان تو مباح آمد بدان	گر ندارد سود کی دارد زبان
بشنواز عالم نصیحتهای وی	بیش از این باشد فضیلتهای وی

آورده اند که ابوبکر و عمر سلمان را نزد پیغمبر (ص) فرستادند در بعضی اسفار و از آنحضرت طعامی طلبیدند آنحضرت با سامة بن زید حواله فرمود که خازن آنحضرت بود اسامة گفت هیچ خوردنی نزد من نیست سلمان ره باز آمد و صورت حال را باز گفت ایشان در غیبت وی گفتند سلمان قدمی دارد که اگر بچاه سمیحه رود که واقع است در مدینه آتش خشک میشود بعد از آن در تجسس افتادند که آیا اسامة راست گفته که طعام نداشته یا با ما تحیل ورزیده و یکروز که نزد پیغمبر (ص) آمدند فرمود که چیست ان سرخی گوشت که در میان دندانهای شما می بینم گفتند ما گوشت نخورده ایم آنحضرت فرمود گوشت خوردنی نمی گویم بلکه گوشت آدمی پس این آیه نازل شد که گمان بد مبرید و تجسس نکنید چنانچه در کار سلمان کردید و غیبت مکنید عرض کردند یا رسول الله اگر بحق بود فرمود بلی اگر باطل باشد که بهتان است و غیبت مقصود نیست از قول یا زبان بلکه اشاره چشم و سرو دست و قتیکه افاده غیبت کند همان غیبت است و تعریض از این قبیل است مثلاً

گوید الحمد لله من مال یتیم نخورده‌ام و رشوه نگرفته‌ام که مقصودش غیر باشد اگر چه موصوف باین صفت باشد و اگر چه ظاهراً معنی شکر گذاری دارد و علمای ماشش صفت را از این صفات استثناء داده‌اند اول فاسقی که متجاهر بفسق باشد دوم شکایت متظلم از ظالم خود سیم نصیحت مستشیر در نکاح و یا معامله یا معالجه یا مجاوره چهارم تعدیل برای شاهد پنجم ذکر مبتدعه و تصانیف فاسده و ادعای باطله ایشان ششم ذکر معایب و قبیح و افعال شنیعه دشمنان آل محمد (ص) در منهج صفحه ۴۱۳ جزء ۳۶ ج ۸ از عبدالرحمن منقول است که من با عمر شبی به نزدیک سرائی رسیدیم چراغی میسوخت و از آنجا آوازی بیرون می آمد عمر گفت خانه کیست گفت خانه امیه بن ربیعہ سپس بالای دیوار خانه وی در آمدیم و تفحص کردیم دیدیم که امیه بایاران خود بخمر خوردن مشغول است عمر ایشانرا نهی نمود و تهدید کرد و تخویف داد ایشان گفتند که ای عمر يك فعل منکر کردیم و تو بچهار فعل منهی مرتکب شدی اول آنکه بتجسس اقدام نمودی و حال آنکه خدای تعالی فرموده (ولا تجسسوا) دوم آنکه از در خانه داخل نشدی بلکه از بالای دیوار باندرون خانه در آمدی خدایتعالی فرموده که (ولا تؤتوا البیوت من ظهورها و اتوا البیوت من ابوابها) سیم آنکه بدون اذن صاحب خانه وارد شدی و حال آنکه خدایتعالی فرموده است (ولا تدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا) چهارم آنکه سلام بر ما نکردی و حال آنکه حق فرموده (تسلموا علی اهلها) عمر بعد از استماع خجل شده از آنجا بیرون آمد .

المصباح الثامن عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

قال امير المؤمنين (ع) (الناس من جهة التمثال اكفاء ابوهم آدم والام حواء) مردم از نظر اینکه مثل همدیگر باشند و بر یکدیگر برتری نورزند و همچنین ظلم و ستم روا ندارند و مسلط نشوند لهذا پروردگار ایشانرا کفو هم قرار داده یعنی مانند هم هم طراز هم هم قد هم چنانچه یکنفر را بطول مثلا پنج متر قرار می داد مسلماً بر دیگری که بطول دو متر بود یا کمتر ستم میکرد یا آنکه یکنفر دیگر را یکدست یکمتری می داد البته بر دیگری که دست آن نیم متر بود تسلط می جست و همچنین پایا چشم و غیره خلاصه هر فردی از افراد دارای قدره طبیعی بیشتری مانند مراتب بالا بود اعم از اینکه تسلط میورزید بلکه ادعائی میکرد که من از اولاد فلان آکس مثلاً جمشید یا رستم یا غیره هستم یعنی يك پدری غیر از حضرت آدم برای خود قائل میشد از این روی در این شعر میفرماید
ابوهم آدم والام حواء
قرار داده و در این شعر هم اشاره نموده حضرت امیرالمومنین (ع)

لا فضل الا لاهل العلم انهم
علی الهدی لمن استهدا ادلاء
میفرماید افزونی و برتری نیست جز برای صاحبان دانش برای آنکه در راه هدایت و رستگاری جهت کسانی که طالب هستند و جویندگانند دلیل و راهنمایانند پس ادامه داده و میفرماید (نقم بعلم ولا نبغی له بدلاً فالناس موتی و اهل العلم احياء) یعنی پس بکوشیم در طلب دانش و چیزی را بر دانش ترجیح ندهیم زیرا مردم مرد گانند و فنا پذیر هستند ولی اهل دانش زنده خواهند بود لهذا حافظ ره می گوید

هرگز نمیرد آنکه دلش زنده شد بعشق
ثبت است بر جریده عالم دوام ما
سعدیا مرد نکو نسام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش بشکوئی نبرند
این عشق همان موجب دانش است چون،

علم نبود غیر علم عاشقی
مابقی شد پس ابلیس شقی
نظم حضرت مولا علی (ع) رتبه ایست از رشحات علم اگر صد هزار جاهل بی
دانش فکر کند چه تمیزی می تواند بدهد که گوینده در این یکفرد چه گفته است لهذا نگارنده فقیر در این باره اشعاری سروده ام که ذیلاً ذکر مینمایم در این مختصر رساله

علم میسازد ترا آقای کل	علم بنماید ترا مولای کل
علم را خواهی بگویم آشکار	علم باشد افتخار هر دیار
علم باشد مونس جان و دلت	علم مایه هر محفلت
بی نیازت کند بدوران علم	قطره را کند چه عمان علم
عالم اندر فضیلت هر علم	زحماتی کشیده او بسا حلم
تا که يك جو ز علم سنجیده	بلکه حقش ز لطف بخشیده

از این رو پروردگار میفرماید (اطيعوا الله و اطيعوا الرسول واولی الامر منكم) یعنی فرمان ببرید خدای را اطاعت بورزید احکام او را و پیامبر او را و آنکسانیکه پیشی و اولویت دارند نسبت بشما و اموردین

المصباح التاسع عشر

بسم الله الرحمن الرحيم

شهدا لانام بفضلہ حتی العدا و الفضل ما شہدہ بہ الاعداء

یعنی همه مردم بدانند و فضل و خرد حضرت مولای هردو کون و پیشوای هردو گیتی گواهی دادند بلکه کافه دشمنان - و خرد و برتری و افزونی همان است که دشمن گواهی دهد در کتاب ناسخ التواریخ جلد امیر المومنین (ع) باب شهادت صفحه ۷۵۳ می نگارد که واقعی میگوید هرون الرشید مجلسی برپا کرد و یکصد و چهل تن از اجله علماء آن عصر را حاضر ساخت و شافعی را که نسب بهاشم می رساند در پهلوی خود جای داد و محمد ابن حسن ابن رمزو ابو یوسف را در پیش روی خود نشاند سپس روی بشافعی کرد و گفت یا بن عم در فضیلت علی (ع) چند حدیث روایت توانی کرد بگوی و مترس گفت یا نصد حدیث و زیاده به ابا محمد ابن حسن گفت ای کوفی تو بگوی از فضائل علی (ع) چه دانی گفت هزار حدیث و بیشتر پس ابو یوسف را گفت ای کوفی مرا خبر ده گفت اگر بیمناک نباشم روایت مآ از فضائل علی (ع) از آن بیشتر است گفت از که بیمناک کی گفت از تو و از عمال تو و اصحاب تو فرمود تو این باش و خبر ده گفت در نزد ما پانزده هزار حدیث مسند و پانزده هزار حدیث مرسل در فضیلت علی (ع) حاضر است واقعی گوید پس روی بمن آورد و گفت در نزد تو خبر چیست گفتم من نیز از ابو یوسف کمتر ندانم هرون الرشید گفت من چیزی از فضائل علی (ع) با چشم خود دیده ام و با گوش خود شنیده ام که از تمام آنکه شما میدانید بیشتر و افزون است و اکنون از آنچه باضالین و نسل ایشان کرده ام تائیم مجلسیان او را ترحیب کردند و خواستار شدند که از آنچه دیده و شنیده ایشانرا آگاه کند گفت روا باشد آنگاه گفت یوسف ابن حجاج را بحکومت دمشق فرستادم و او را بدل و انصاف وصیت کردم بر رفت و بدانچه فرموده بودم کار کرده او را خبر دادند که خطیب دمشق همه روزه علی (ع) را سب و شتم می کند و ناسزا روا میدارد فرستاد او را حاضر ساخت و گفت این چه نکوهیده کار است که از تو می شنوم چرا علی (ع) را شتم میکنی گفت پدران ما را کشته و فرزندان ما را اسیر کرده من از شتم او ناگزیرم یوسف بن حجاج او را زندانی کرد و صورت حال را بمن نوشت بفرمودم تا او را دست بسته بنزد من آورند گفتم تو چرا به علی (ع) دشنام می دهی گفت منم آنکسی که او را شتم میکنم برای آنکه او پدران ما را کشت و مادران ما را اسیر کرد گفتم وای بر تو علی (ع) هر کس را کشت برای خدا بود و هر کس را اسیر کرد بحکم خدا و رسول بود گفت من نفس خود را شکیب نتوانم داد از این کار ناگزیرم و دست نتوانم کشید صد تاز یانه بازدم بسیار صیحه زد و بر جای خود پلیدی کرد فرمان دادم تا بنزدان بردندش و بفرمودم تا در بر رویش بستند چون شب شد نماز گذاشتم در اندیشه بودم که او را چگونه بکشم خواب مرار بوده دیدم درهای آسمان گشوده شد و رسول خدای بزر آمد و علی (ع) را جامی پر از

آب زلال در دست بود پیغمبر (ص) فرمود آن جام را بمن بده و بگرفت و با علاصوت ندا درداد که ای شیعیان محمد و آل محمد از حواشی و خدمن من که پنج هزار نفر بودند و اکنون حاضر اند چهل نفر آنحضرت را اجابت نمودند ایشانرا آب داد آنگاه فرمود خطیب دمشق را حاضر کنید در زندان را باز کردند و او را بیرون آوردند علی (ع) دست او را گرفت و فرمود یا رسول الله این مرد مرا ظلم میکند و شتم روا میدارد فرمود یا علی (ع) دست او را باز دار و پیغمبر (ص) او را بگرفت و فرمود تو علی (ع) را شتم میگوئی عرض کرد چنین است حضرت فرمود مسخ بساش و سزا و کیفرو جزای خود را ببین دیدم که او بصورت سگی شد و در زمانش بمحسوس بردند من بترسیدم و از خواب بیدار شدم گفتم او را از زندان بر آوردند چون در بگشودم دیدم سگی است گفتم چگونه دیدی عقوبت خود را سر خود را حراکت داد مانند کسی که عذر گوید و اینک حاضر است پس فرمود تا او را آوردند و حاضران نگر بستند او بصورت سگی بود الا آنکه دو گوش مانند آدمیان داشت و زبان در میآورد و جنبش میداد مانند کسیکه عذر گوید شافعی گفت این مرد مسخ شده است از تعجیل عذاب ایمن نتوان بود او را دور کنید دیگر باره بزندانش بردند فوراً در ساعت بانکی عظیم بر آمد و از آسمان صاعقه بر بام زندان فرو شد که زندان را بسوخت خاکستر شد و جان آن کلب بجهنم رفت و اقدی میگوید با هرون الرشید گفتم ایها الامیر معجزه از این بزرگتر و موعظه از این عظیمتر نتواند بود بترس از خدای و اولاد علی (ع) را چنین زحمت مده گفت من از زحمت ایشان بدرگاه خداوند توبه کردم و انابه کردم و از دشمنی ایشان دست باز داشتم نگارنده میگوید دشمنی با علی (ع) و اولاد امجاد او مرا تبتی دارد و بهر مرتبه که باشد یکنوع عقوبت دارد حتی حقیر زمانی که در سیرو سلوک سیاحی میکردم به کردند و صحنه در ۱۳۲۲ شمسی رفته بودم بعضی از اهل حق را دیدم که میگفتند اینکه این جامعه همیشه اوقات بفقر مبتلا هستند برای این است که همیشه بدون وضو و طهارت نام علی (ع) را بر زبان جاری میکنند که همین باعث فقر و بیچارگی ایشان می شود و در این باب حدیث هم داریم که در کتاب تذکرة الاولیاء نگارش پیروزی چاپ تبریز دیده ام و در کتاب شرح دیوان امیر (ع) نگارش میبیدی موجود است خلاصه مضمون این است که هرگاه ملتی با انواع عذاب گرفتار شوند بر اثر عدم ذکر فضائل علی (ع) است یا عدم احترامات به خانواده اوست و همین بس که پیغمبر (ص) فرمود (من عاد علی فقد عاد الله) هر کس دشمنی کند با علی دشمنی کرده است با خدا .

المصباح العشرین

بسم الله الرحمن الرحيم

محمد سید الکونین و الثقلین
 فاق النبیین فی خلق و فی خلق
 والفریقین من عرب و من عجم
 ولم یدانوه فی علم و لا کرم
 یعنی محمد (ص) آفا و مهتر دنیا و آخرت است و اهل آسمان و زمین و اعراب و فارس مصرع دوم برتری جستند پیغمبران از جهانیان از لحاظ خلق که صورت ظاهر باشد و از حیث سیرت که خلق نیکو باشد و هرگز نرسیده اند به پیغمبر (ص) از جهت دانش و نه از صفت کرم و بخشایش و بلکه مزایای اخلاقی پیغمبران رشحه از رشحات نور آنحضرة بوده و همچنین حضرة می فرماید که (بعثت لاتمم مکارم الاخلاق) یعنی من برانگیخته شدم که تمام کنم و بعد کمال برسانم اخلاق حسنه را و فرستاده شدم که عملا اخلاق را بر بندگان بتمامیت برسانم و ایضاً فرمود (وزنت بامتی فرجعت بهم) یعنی من بامتم موازنه شدم و در مقام سنجش در آمدم و من برایشان راجع آمدم و برتری یافتن و این برتری و فضیلت و شرافت آنحضرت بسبب حسن خلق حضرتش بوده و همچنین علماء و دانشمندان علم اخلاق را بالاترین و سرآمد کلیه علوم میدانند و مزیت پیغمبر (ص) اسلام بر سایر پیغمبران از قسمت فضائل اخلاق و خوش روئی و ملاطفت آنحضرت بود انسان مالک میگوید من مدت نه سال خدمت پیغمبر (ص) میکردم و در تمام این مدت یکمرتبه آن حضرة را باروی ترش ندیدم حتی یکروزی عربی در اثناء راه ردای آنحضرت را گرفت و بقدری کشید که بگردن مبارکش گیر کرده بود و گفت یا محمد از مال خدای چیزی بمن بده حضرت بانهایت تبسم و خنده روئی فرمود تاجیزی باو دادند و بعد فرمود خوش آمدی از این روی همان ساعت آیه مبارکه (انک لعلمی خلق عظیم) نازل شد بدستیکه تو بر خلق بسیار عظیم هستی و عرب دیگری و یا یک یهودی هر روز بر سر راه آنحضرت خارو خاشاک میریخت و بالای بام خانه خود قرار میگرفت از بالای سر آنحضرت هم خاکستر فرو میریخت آنچه همراهان آن حضرت عرض کردند اجازه بدهید او را تأدیب نمایم می فرمود متعرض او نشوید تا اینکه چند روزی بود که دیگر خبری از او نشد حضرت فرمودند آن مردی که هر روز از ما یسار آوری مینمود کجاست عرض کردند مریض است فرمودند اکنون واجب است ما برویم بدیدن او و بیادت او باتفاق همراهان بخانه او شدند و حضرت کنارش نشست و تفقد فرمود و حال پرسید و گفت که عرب چشمش را باز کرد دید آنحضرت است، عرق خجلت از پیشانی اش سرازیر شد و همان ساعت کلمه طیبه شهادت بر زبان جاری نمود این است معنی شرافت و فضیلت اخلاق الهی این حسن سیرت و رویه اخلاق درهمه ائمه اطهار (ع) بود امام صادق (ع) میفرماید (اکمل الناس عقلاً احسن خلقاً) یعنی تمامترین مردم، خردمندترین مردم کسی است که خوش خلقترین آنها باشد.

خواه از نسل علی خواه از عمر

هر که را خلقش نیکو نیکش شمر

(روی عن الحسن عن ابی الحسن عن جد الحسن انه قال احسن الحسن خلق الحسن)
روایت شده از امام حسن (ع) از پدرش از جدش که فرمود بهترین خویها خلق نیک است
وامام صادق (ع) فرمود (حسن الخلق مجلبة للمحبه) یعنی حسن خلق جلب کننده دوستی
است .

آیه	سوره	جزء	برخی آیاتیکه صریحاً در ولایت علی (ع) دلالت دارد
۹۶	سوره مریم	۱۶	الذین آمنوا وعملوا الصالحات سیجعل لهم الرحمن وداً
۱۹	هود	۱۲	افمن کان علی ینة من ربه ویتلوه شاهد منه
۳۷	نور	۱۸	رجال لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله الی بغیر حساب
۹	حشر	۲۸	ویؤثرون علی انفسهم ولو کان بهم خصاصة ومن یوق الی آخر
۱۸	سجده	۲۱	افمن کان مثمناً کمن کان فاسقاً لا یتنون
۲۲	شوری	۲۵	قل لا اسئلكم علیه اجر الا المودة فی القربی
۱۷	الرحمن	۲۷	مرج البحرین یلتقیان محمد وعلی (ص)
۴	رعد	۱۳	وفی الارض قطع متجاوزات وحنات من اعناب
۲۸	»	»	الذین آمنوا وعملوا الصالحات طوبی لهم و حسن مأب
۴۳	»	»	قل کفی بالله شهیداً بینی و بینکم ومن عنده ام الکتاب

برای طالبان نگاشته شده هر گاه احتیاج بیشتری بدان باشد
به تفاسیر قرآن مراجعه نمایند

تذکر: بعضی از آیات و کلمات عربی در این کتاب بواسطه اشتباه حروف چین غلط چاپ
شده با وجود اینکه چند مرتبه تصحیح شده از خوانندگان محترم تقاضا میشود به غلط نامه در
آخر کتاب مراجعه و لطفاً اصلاح فرمایند

هو

کتاب سفر نامه

یا

جلد اول تحفه درویش



مملو از تصاویر عرفاء و اهل الله

تالیف.... شیخ عبدالکریم مدرسی عالم الشهیر

بکوفی الملقب بمعصومعلیشاه جلالی

حق چاپ و اقتباس محفوظ و منحصر من مؤلف است

نزیل تهران

۱۳۳۷

هو

اکنون کتاب سفرنامه را شروع میکنم که امید وارم حضرت مولای (ع) نظری فرماید بمصداق گفته حضرتش (خیر الکلام قل و دل) یعنی نیکوترین سخن آنست که کوتاه بوده و دلالت کند و خواننده و شنونده را سودی بخشد و ذکر و نیز از بعضی اهل الله که در سیر آفاق و انفس فقیر حقیر سر تا پا تقصیر نموده است و با ایشان توفیق مصاحبت و مجالست و شب بزمی داشته داری هادست داده بشود

معروف علی شاه (ره)



این تصویر در سنه ۱۲۸۰ شمسی در مشهد برداشته شده

اول کسی که در سن کودکی که تقریباً ۱۵ سالگی بود در شهر کاظمین (ع) با

وی ملاقات نموده و شیفته اخلاق او شدم درویشی بنام معروف علی شاه بود در شهر کاظمین (ع) که يك فرسنگی بغداد است و در آن قبر شریف حضرت امام موسی ابن جعفر (ع) و فرزند دوم او حضرت امام مجد جواد (ع) است میزیست و معروف بود به (معروف) یعنی مردم آن سامان او را گاهی شیخ معروف و گاهی معروف فقط صدا میکردند و درویشی بود در سن ۶۰ ساله و کارش علی الدوام مداحی بود البته مداح زیاد دیده اید ولی این درویش از مختصاتش این بود که اولاً بهر زبان که دواطلب داشت او میخواند و به آن زبان مدح علی (ع) میخواند و آن زبان را نیز خوب میدانست مثلاً کردی - ترکی - عربی - فارسی - هندی و هر زبان که میخواند بهتر از اهل آن زبان میخواند و يك قطعه در بازار کاظمین (ع) که شروع میکرد شاید در مدت یک ساعت پنج زبان میخواند و همه اهالی کاظمین (ع) دست از کار و زندگی کشیده و فقط استماع خواندن او را مینمودند

حقیر روزها از پدرم عمویم دائیم رحمهم الله تعالی آنچه میگرفتم و جمع میکردم بساو میدادم و تقاضای خواندن مینمودم وی میگفت خونم نمی آید و پس از اصرار و ابرام اینجانب مشغول خواندن میشد گاهی میشد که تمام راسته بازار کاظمین (ع) را تمام میکرد، مردی بود گویا از اهالی شیراز که لهجه اش شیرازی می ماند و طالب حاج بهار علی شاه ده بود و سپس به حاج مطهر علی شاه تجدید بیعت کرده بود اخیراً در نجف اشرف خرقة تهی کرده (حشره الله مع من کان يتولاه) و اکثر اوقات این اشعار را میخواند که در کتاب جنك المناقب هست

ای در کف تو خاتم اقلیم سرمدی	سقف در تو عرش سپهر زبرجدی
جبریل با هزار عقول مجردی	در مکتب علوم تو چون طفل ابجدی
از تو رواج قاعده شرح احمدی	قائم بذوالفقار تو دین محمدی (ص)

یا قاهر العدو و یا والی الولی
یا مظهر العجائب و یا مرتضی علی
الی آخر

و عربی از اشعار شیخ کاظم از ری ره و شیخ عبدالباقی العمری که از شعراء سنی معروف بغداد هستند میخواند و از اشعار حافظ، مغربی سعدی، عرفی ره میخواند حقیر باو التماس کردم

که يك قصیده تعلیم دهد که تمام قافیه بندی او علی باشد این قصیده را بقصیر آموخت

شمع قندیل کبریاست علی	نی خدا مظهر خداست علی
اوست آئینه تجلی حق	و در او کن که حق نماست علی
تا خدا بوده ذات او بوده	می نگو از خدا جداست علی
مرتضی کثرت و علی وحدت	که علی گاه مرتضی است علی
چون خدا را مشیت آمد او	خالق الارض و السماست علی
روزی هر کسی ز سفره اوست	قاسم جمله رزقهاست علی
گر کلام خدای می جوئی	آیه نور و هل اتی است علی
موی رویش چون بگری در او	سروالیل و الضحی است علی
سر پیغمبری همه از اوست	باطن شاه اولیا است علی

چند گوئی که در کجا است علی	در رک و ریشه تو جا دارد
ماه را منبع عطا است علی	و من الماء کل شیئی حی
چشم حق بین راضیا است علی	چشم بگشا بچشم حق بینا
هست هادی راه راست علی	مستقیمی اگر براه خدا
درد هر خسته را دواست علی	مردگان را دمش مسیح بود
خضر را چشمه بقا است علی	زو گلستان شده است نار خلیل
خلق کاهند و کهر باست علی	جذب جانها کند نسیم درش
رود راو کن که کیمیاست علی	عار دارد گدازش از قارون
خسرو کشور بقا است علی	صاف طینت ز بند گانش هست
آشنا شو که آشنا است علی	مهربان است چو پدر به پسر

محو علیشاه و ذا کر علیشاه کرمانشاهی رحمهم الله

اول کسی که در سفر ایران باو بر خورد نمودم در کردند محو علیشاه بود او میگفت من در مشهد خدمت حاج بهار علیشاه ره رسیدم و در آنجا هفت سال خدمت وی همی نمودم و از فقراء جلالی هستم ولی با اهل حق مانوس و محشور بوده و در خانقاهی که در کردند بود اقامت داشت و مدت هشت شبانروز در نزد وی بودم و از برای اینکه اهل حق یعنی جماعتی که به علی الهی معروف هستند مطلع نشوند که بنده نماز می خوانم میرفتم در اطاقی و در هارامی بستم و مشغول نماز میشدم بعد از کرد و وارد کرمانشاه شدم و صورت درویش بسیار دیدم ولی سیرت درویش نیافتم جز فقری بنام ذا کر علیشاه که از مشایخ حاج بهار علیشاه ره بود و در جنوب کرمانشاه می زیست، امر معاش وی از روضه خوانی و ذکر فضائل و مناقب اعلی حضرت حسین (ع) می گذشت و چون حقیر اهل قهوه خانه و خانقاه و خرابات و بعضی از اجتماعات نبودم نصف شبی در خیابانهای کرمانشاه قدم میزدم پیر مردی را ملاقات نمودم بنام حاج اسمعیل همدانی ره که از تجار همدان و ساکن کرمانشاه بود ایشان بحقیر ابراز لطف و مرحمت و علاقه نمودند گفتند درویش بخانه ما قدم رنجه می فرماید گفتم خیر در خیابان گردش میکنم تا آنکه صبح شود گفت خیر و مبالغه و وزید گفتم بیک شرط بخانه شما می آیم و آن آنست که طعامی برای حقیر آماده نسازی گفت بس مرا با شما رفاقت و دوستی نشاید اگر تشریف می آورید و بیست عدد تخم مرغ بریان کرده میل میفرمائید الفتی شاید و الا خیر حقیر چون خلقی شایسته از وی مشاهده نمودم به دولت سرای او شتافتم یا زده شبانروز باهم شب زنده داری نموده و عملاً بحقیر ایمان خود را ثابت نموده پس از چند سال که بکرمانشاه بنشانی او نامه نگاشتم نامه باز گشت و روی نامه نوشته شده بود صاحب نامه مرحوم شده است ره سپس بهمدان آمدم در آنجا نیز صورت درویش زیاد مشاهده نمودم ولی سیرت درویش کم یافتم مردی بنام شیرزاد بناء می گفت اگر شما مسلمان هستید از درویشی خارج شوید که مسلمانی با درویشی منافات دارد يك نفر (عالم!) معروف همدان کلام الهی که تقریباً ارزش بیست تومان آنوقت را داشت بوی دادم استخاره

برای حقیر باز کند طمع ورزیده و قرآن را در بغل مبارک گذاشت و یک‌ده ریالی بیرون آورده گفت شرمنده هستم که بیشتر یافت نمی‌شود حقیر چون نجات و خانوادگیم اجازه نمیداد که سماجت و رزم و قرآن را پس بگیرم صرف نظر کردم و صحبتی نداشتم شاعری را در همدان ملاقات نمودم که شاطر بود فقط یک رباعی بداهتاً سروده و در دفتر چهام یادداشت کردم

مهربار بدوزخ از کرم رندش را بپرا روا نبود آتش افکنی این مرغ آبیرا
چنان از باده حب علی مخمور و سرمستم که فردا نشنوم از هیچ‌کس حرف حسا بپرا

حاج منور علیشاه ره



این تصویر در سنه ۱۳۰۰ شمسی در کاخ شمر برداشته شده
دست راست حاج مطهر علیشاه
دست چپ حاج منور علیشاه

نام شریفش شیخ مرتضی مؤیدزاده طهرانی است فرزند مرحوم مؤید الحکماء اول یکی از مجتهدین نجف اشرف بشمار میرفته است و روزی باجمعی از علماء نجف قرار میگذارند که بروند کوفه والعیاذ بالله شوارب حاج بهار علیشاه راقص کنند و روزی قرار راعلی کرده با هم بکوفه خدمت مرحوم حاج بهار علیشاه یزدی می‌رسند

حاج بهار علیشاه از ایشان پذیرائی فرموده سپس بشیخ‌رو می‌فرماید که چرا در امری

که قصد آن را داری تامل و تأخر می جوئی شیخ رنگش متغیر شده عرض میدارد قصدی نداشتیم میگوید اگر قصدی نداشتی چرا مقصی در جیب گذاشته ای که یکمرتبه شیخ بردست و پای درویش می افتد و عذر خواهی میکند سپس بقیه همراهان بنجف مراجعت کرده ولی شیخ تحصن میجویند و التماس نموده که وی را در سلسله فقراء خاکسار قبول نمایند حاج بهار علیشاه میفرماید اگر شما میخواهید درویش بشوید لازمه اولیه آن این است که یک کفنی در تن کرده و یک کشکول دست گرفته و یک تبر زین بالای کتف ترار داده از دم دروازه شهر نجف وارد شوی و مدح علی (ع) را بنمائی چون شیخ حتماً ایمان به حق تعالی آورده بود قبول نموده چنین می نماید و بکلی مرده و مأمومین و یازاو مأیوس شده شارالیه در طریقت جلالی مشرف شده و بنام منور علیشاه نامیده میشود جادارد که این رباعی حافظ را در اینجا ذکر کنم.



زاهد ظاهر برست از حال ما آگاه نیست
آنچه گوید در حق ما جای هیچ آگراه نیست
در طریقت نزد سالک هر چه آید خیر او است
در صراط المستقیم ایدل کسی گمراه نیست

مرحوم حاج بهار علیشاه

در ۲۰ ۲۹ ۳۷ شمسی بخانقاه مطهریه رفتم و صادق علیشاه را ملاقات نمودم ایشان [تعریف کردند که در سال ۱۲۹۳ شمسی این خانقاه مطهریه فعلی بصورت باغ بودیرون دروازه شیران که آن موقع خندق بود و درویشان در آنجا سکونت داشتند روزی وارد شدم و زن دوده دار گفت درویش عربانی چند روز است وارد خانقاه شده و حرف نمیزند و غذا نمیخورند شاید شما با او صحبت کنید نزدیک او رفتم یا علی گفتم نوشت روی کاغذ اسم شما

چيست گفتم غلامرضا گفتم اسم شما چيست نوشت مرتضی سپس نوشت گردش برويم گفتم مانعی ندارد بیرون رفتيم تا بدرج چلو کبابی رسيديم نوشت چلو کباب میخوری گفتم بلی وارد دكان شدیم چلو کباب خوردیم سپس بیرون شدیم تا بدرج مسجد شدیم اشاره کرد وارد شو وارد شدیم فاتحه بود و تمام روحانیین جمع بودند ایشان در گوشه قرار گرفت و مشغول قرآن خواندن شد با علاصوت بعد از اتمام یک نفر از روحانیون نزدیک آمد و نگاهی عمیق به ایشان کرد و يك مرتبه عمامه خود را از سر برداشت و لباسش را پاره کرد و فریاد برآورد و امحمدا و اسلاما و اشریتا مردم جمع شدند گفتند چه خبر است دفت این درویش در نجف اشرف استاد ما بود در فلسفه و حکمت این چه روز گاری است بر او آمده خلاصه رفتند و يك عمامه و لباس فاخر و کفش برای درویش آوردند در خانه ایشان اشاره کرد که باشد میرويم حمام و میپوشيم سپس نوشت تن من لباس قبول نمی کند بدهید به دروده دارا و بپوشد و سوی مشهد مقدس حرکت نمود تذکر نگارنده البته این یکی از مراحل سیر و سلوک است و وقتیکه زبان فقیری را مهر میکنند دعا و قرآن و ذکر و نماز و اسماء ائمه (ع) را میتواند بخواند فقط از صحبت دنیا و صحبت با کائنات دنیا فارغ است و عریان بودن نیز بر اثر جذبه و حرارت باطنی است

مرحوم غلامهلیشاه



که سلسله جلیله خاکسار بنام برده منتسب است

حضرت حاج مطهر علیشاه



سرسلسله جلیله فقر خاکسار جلالی غلامعلی شاهی است جانشین مرحوم حاج بهادر
علیشاه یزدی است در طهران دروازه دولت خانقاه مطهریه مرکز اجتماع فقراء ایشان و

در کوفه مقابل مسجد کوفه خانقاه قدیمی ایشان که فعلاً نیز برقرار و در مشهد گنبد سبز خانقاه دیگر ایشان است و در ایران و عراق خانقاه‌های بسیار بنام مشارالیه هست که مریدان و سرسپردگان وی در آنجا مشغول ریاضت و ذکر و فکر هستند چند مرتبه حقیر خدمتشان عرض کردم اجازه فرمائید حقیر تذکره بنام فقراء خاکسار بگزارم فرمودند فقر خاکسار بکراست و هنوز احوالات این فقر و احکامش را کسی چاپ نکرده است ما عملاً درویشی میکنیم نه صورت و کتاب، هنر نگارنده نیز چون عملاً درویشی ایشان را ملاحظه نمودم ارادت خاصی بایشان دارم و کراً ایشانشان را در عالم رؤیای صادقه دیده‌ام و حتی دستوراتی بحقیر داده است و جملاًتی فرموده که بعداً تأویل و تفسیر شده است

زبان حقیر الکن و قاصر است که فضائل و محامد اخلاقی ایشان را ذکر کنم این گو و این میدان بقول معروف شخص زنده و کبیل ووصی لازم ندارد حقیر آنچه را ایمان دارم بیان میکنم که فردای قیامت در نزد محمد و آل محمد (ص) شرمنده و خجل نباشم انشاء الله تعالی

نور علیشاه سرابی خراسانی



حضرة نورعلیشه آن گوهر بکتا
کوهست ز خاصان حق و چاکرم ولی
ز غلامان علی باشد و اولاد بهار
پیر شرچه مطهر بود آن دلبر زیبا
از نگارنده

اسم شریفش حاج محمد علی طوسی خراسانی سرابی واسم طریقتش نور علیشاه پیر دستگیر نگارنده از اهالی سراب مشهد و ساکن مشهد و عمر شریفش ۶۹ سال میباشد و فعلاً نیز در خراسان ساکن و مردی است فعال صاحب سخن، تیزبین و مقبره خواجه اباصلت هروی را که از خدمه حضرت ثامن الائمه علیه السلام میباشد در دوفرسنگی شهر مشهد

مقبره خواجه ابا صلت هروی



در حال دعا نورعلیشاه و معصومعلیشاه

با کمال زیبایی ساخته و چند سال است که تولیت آن مقبره را بهمه دارد حضرتش طالب مرحوم حاج بهارعلیشاه بوده و پس از آنکه حاج بهارعلیشاه یزدی ره خرقه گذاشته و حاج مطهرعلیشاه را جانشین خود قرار داده است مشارالیه بایشان تجدید بیعت نموده و لقب شیخ المشایخ طریقت خا کسار جلالی غلامعلیشاهی را گرفته است چون در سال ۱۳۲۲ شمسی بقصد زیارت اعتاب مقدسه ائمه هدی بصوب عراق آمد حقیر در کاظمین (ع) بودم ایشان را که دیدم دفعتاً مجنوب او شدم و دیگر آنی و دقیقه قدرت مفارقت وی را نداشتم و پیوسته با آن جناب بودم البته ایشان هم تنها نبودند آقای مستورعلیشاه که او هم یکی از شیوخ طریقت جلالی است و از اهالی کرمان است با ایشان بودند و در خانقاه مطهریه که در تصدی یکی از مشایخ طریقت جلالی است بتم ناطق علیشاه در شهر کاظمین (ع) بار یافته بودند پس از اصرار و ابرام و الحاح زیاد حقیر که به جناب نورعلیشاه می نمودم که ایشان حقیر را مشرف بسلك جلیل جلالی فرمایند ایشان میفرمودند شما محب درویش باشید بهتر است تا آنکه وارد فقر شوید حقیر مبالغه نمودم تا آنکه مجلسی در منزل درویش ناطقعلیشاه در روز اول جمادی الثانی ۱۳۶۴ هجری با حضور جمعی از فقراء جلالی تشکیل دادند و ناطقعلیشاه پیردلیل حقیر شدند و با تشریفاتی

درویش ناطق علی‌آه

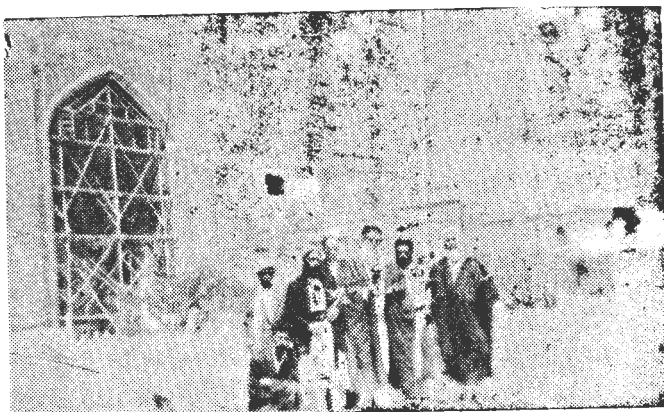


که نمیتوان گفت چون فقر خاکسار و بهبارت دیگر ابوترابی بکراست و هنوز برای کسی فاش نشده و احکامش همگی اسرار است

هر که را اسرار حق آموختند مهر کردند و دهانش دوختند

مشرف برشته جلالی شدم و بنام معصومعلیشاه مفتخر و سر افراز شدم سپس درویش نورعلیشاه بسوی خراسان عزیمت کردند و حقیر همواره در مفارقت ایشان بی تابی مینوادم تا آنکه بی اختیار از پدر و مادر و کافه فامیل صرف نظر کرده و با شوقی عظیم به صوب ایران عزیمت نمودم و در خراسان در گنبد سبز که قبر شیخ محمد حکیم مؤمن است و فعلاً خانقاه مطهریه است و سالهاست فقراء جلالی در آن مقبره به ریاضت مشغول بوده و هستند و اخیراً نیز با مساعی و هم حضرت درویش نورعلیشاه ساخته شده است ایشان را ملاقات نمودم و سپس به امر مطاع ایشان در مقبره خواجه ابا صلت هر وی مدت سه سال به ریاضت و خدمت

گنبد سبز خانقاه فعلی مطهریه
 از راست بچپ ۱ حاج نورعلیشاه طوسی
 ۲ مشهودعلی شاه لاهیجانی ۳ حاج
 مطهرعلیشاه ۴ سیفعلیشاه خراسانی
 در مشهد کاراژ دارد ۵ شوقعلیشاه
 ۶ خادم گنبد



مشغول بودم و پس از یک هزار
 و یکروز بر تبه ثانوی فقر
 نائل شدم و جمعی از فقراء
 جلالی در آنجا حضور
 بهم رسانیدند من جمله توحید
 علیشاه که از مشایخ حاج
 مطهرعلیشاه است و در آن
 وقت مامور خراسان بودند
 بابرخی از مریدان برای
 شرکت در تشریفات خاصه
 تشریف آورده بودند از
 مشایخ جناب منورعلیشاه
 که بقصد زیارت آمده بودند
 و رحمتعلیشاه طرقي پسر
 مرحوم سر مستعلیشاه طرقي
 خراسانی شرف حضور
 داشتند و این واقعه در ۱۲۹۰
 ۱۳۲۵ شمسی بود و پیردلیل
 میر تسلیمعلیشاه (صورت
 مقابل) شدند و فقط حقیر
 اشاره باین مصرع که (ما
 در پیاله عکس رخ یار
 دیده ایم) نموده البته اهل دل
 آگاهند که مقصود چیست.

تصویر مقابل ردیف نشسته در وسط

- ۱- حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۲- مرحوم مغفور میر هدایت الله خان علوی (میر گوهر علیشاه) که شرح حال ایشان در صفحه بعد ذکر میشود.
- ۳- نفر نشسته معم آقای شیخ یحیی عالم زاده شیرازی که ساکن اصفهان مدرسه جده کوچک هستند و از دانشمندان و فقرای عالی مقدار اصفهان بشمار میروند و (اباعن جد) از علماء شیراز بوده اند.
- ۴- لسانی ایستادگان بالای سر حضرت شیخ نفر دوم احسان علیشاه نرسوم آقای مهندس میرافضلی. پسر مرحوم سید علی خان میرافضلی
- ۴- شهباز علیشاه (فرزین)
- ۵- معصوم علیشاه معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان
- ۶- صامت اصفهانی
- ۷- حاج علی اکبر بهمن (صابر علیشاه) طهرانی.
- سیزدهم آقای دکتر صحت
- ۱۵- مرحوم نظام علیشاه قمی بقیه را چون نمی شناختم بسیار متأسف هستم از ذکر نامشان چون این تصویر در ۲۰ ر ۳۲۶ در اصفهان در عکاسخانه شرق برداشته شده است. کسانی که نام برده شدند طهرانی هستند ولی بقیه از اهالی اصفهان اند و اما آقای عالم زاده در سنه ۱۳۲۳ با اتفاق آقای شریعت مدار شیرازی در مشهد ملاقات شدند و در سال ۱۳۲۵ در اصفهان خدمتشان رسیدم نهایت علاقه را به ایشان دارم سلمه الله تعالی



میر گوهر علیشاه علوی اصفهانی ره

میر گوهر علیشاه علوی اصفهانی ره نام شریعتش سید هدایت الله دانشور علوی خلف مرحوم حافظ الصبحه ساکن اصفهان خیابان شاهپور کوچه خلجا بود منزل پدرش در سنه ۱۳۲۴ شمسی در اصفهان خدمت ایشان رسیدم و پیر مردی بنام صفا علیشاه از اهالی کاظمین (ع) که چراغی او بود در خدمتش کمر همت بسته بود آن مرحوم از مشایخ حاج مطهر علیشاه بود چهار شبانه روز در یک اطاق در خدمتش بودم او بالای کرسی نشسته بود و من بنده فقیر کنار اطاق برای آنجناب و به تقاضای وی که فرمود می خواهم مسافرت کنم و قرآنی دارم که باید حمایت کنم یک چنته چهار پهلوی می خواهم فقیر نیز مشغول سوزن زدن چنته ۴ پهلوی شدم و پس از چهار شبانه روز تمام کردم و امپای آنرا شیرازه زدم چون خواب نداشتم و همیشه در حال مراقبه بودم بند چنته نیز برای حضراتش سوزن زدم دو عدد گلتاج نیز برای کودکان او سوزن زدم گویا بنام جمال الدین و هبة الدین بودند آن سید جلیل القدر مصاحبش سیرائی پذیر نبود .

چون، عالم بود، فقیه بود، دروس قدیم را کامل دیده بود و از جدید بهر وافی داشت و دارای تصانیف بود آن مرحوم میگفت سی سال بود در طلب پیروم رشد کامل بودم پس از سی سال به اعتبار مقدسه ائمه اطهار (ع) مشرف شدم یک روز دیدم درویشی از حرم مطهر حضرت اباعبدالله الحسین (ع) بیرون آمد و حال آنکه من او را نمی شناختم با و باعلی مدد گفتم دست مرا گرفت و فرمود الان جدت بمن دستور داد که کارت را تمام کنم و نگاهی بحرم و ضریح حضرت نمود و گفت همین است و سپس مرا بخانه خود برد و در مدت چهل روز هفت مرحله ام را طی کرده و بعد از خدمتش مرخص کرد و لازم است حاج مطهر علیشاه چند شیخ سیار داشته باشد که دائماً در شهرها و اطراف ایران و عراق و مالک مسلمین در گردش باشند و خلق را ارشاد نمایند بحقیق نگارنده فرمود کجا میخواهی بروی عرض کردم شیراز - یزد - کرمان - زاهدان فرمود حساب کن چند مدت طول میکشد آن مدت را در اینجا باشیدی بعد خیال کنی همه آنجاها را رفته اید همه جا اینجاست .

آن مرحوم دارای اشعار زیادی بود که هفته یک شب شعراء اصفهان را در نزد خود می پذیرفت من جمله مرحوم سید رحیم حقانی و صفیر اصفهانی و غیره که از معارف و عرفاء حق الی الله بودند و همه اشعار خود را در آن جلسه برای هم انشاء میکردند آن مرحوم در سنه ۱۳۲۶ شمسی برای معالجه سل سینه خود بتهران آمد و علاج پذیر نشد آنچه اصرار میورزیدند که از خانقاه مطهریه او را به مریتخانه ببرند قبول نمی کرد تا آنکه تصمیم قطعی گرفتند که او را به بیمارستانی حمل کنند او را داخل ماشین سواری که میگذارند اشک هایش جاری شده میفرماید مرا داخل خانقاه ببرید خدا حافظی کنم تا نیم ساعت دیگر بیش مهمان شما نیستم که تا جنابش را داخل خانقاه می برند باینکه همگی متأثر بودند و گریان روح از بدن شریفش مفارقت میکند ره پس جسد شریف را بامامزاده قاسم برده فعلاً مدفن او و مرحوم تاج علیشاه رشتی و بعضی از فقراء جلالی در آن مکان شریف است آن مرحوم یک قصیده فارسی از خودش و یک قصیده عربی از دیگران در کتاب حقیر بخط زیبای خود مرقوم داشت که فعلاً موجود است و اما قصیده فارسی او .

یاسمن رویان بعشرت خیمه بر صحرا زدند
شادی مهر رخ محبوبه سیم زدند
مطربان در پرده عشاق بی پروا زدند
چون قدم از کعبه اندر مسجد اقصا زدند
باده از خم حقیقت لیلة الاسرا زدند
در کنار دوست اندر قبه خضرا زدند
در قصور و در خیام جنت المأوی زدند
در صف کروبیان در عالم بالا زدند
بوسه بر لعل لب معشوق بی همتا زدند
نعره مستانه در گنبد مینا زدند
آتش اندر خرقة و سجاده تقوی زدند
باده با پیمانه رند قلک پیمای زدند
پشت پایکپاره بردنیا و مافیها زدند
در ازل مارا صلا بر جام و بر مینا زدند
سکه دلدادگی را بردل شیدا زدند
سالکانی کاندیرین وادی قدم با مازند
شانه بر جعد پریشان چون شب یلدا زدند

دور آخر را بکام خویش در کشتی نوح

شهبازان طریقت اندرین دریا زدند

تخلص آن مرحوم نوح بود تم و قصیده زیر رانیز خود حقیر یادداشت نمودم و در این
قصیده که ذکر می شود اشاره به مرگ کرده میگوید

گر که خواه بتوانی یا که خواه نتوانی
شرم آفتاب استی رشك ماه تابانی
زلف عنبر افشانی راح و روح و ریحانی
یا تکلمی فرما تا که در در افشانی
بوسه عنایت کن زان لبان مرجانی
مسکنم بوی رانه منزلی بوی رانی
دل صنم پرست آمد آه از این مسلمانی
در ر عشق اگر خواندی حال من همی دانی
چند لحظه بشیمنی نزد خویش بشنایی
از غم فراق خود مشفقانه برهانی
میکشد ز هجران کار مین بحیرانی
نه سری و نه بایی نه دلی و نه جانی

باده نوشان صبحدم پیمانه صهبای زدند
باده مشکین زدست ساقیان سیم ساق
شاهدان در جلوه گاه راز دل برده بناز
پاکبازان ازل بستند احرام نیاز
در بساط قرب او ادنی ز جام بیخودی
بر سر خوان ابیت عند ربی ساغری
از شراب وصل در کاس سقا هم ربهم
جرعه جام جهان بین با بری رویان قدس
اندر آن وجد و طرب مستان بجای نقل و می
سرخوش از دیدار یار و خرم از وصل نگار
از تجلی جمال و حسن و عشق بی زوال
بی سر و پایان کوی نیستی عهد است
دست افشانند بر کون و مکان و مردوار
مستی مادر دین و شان از شراب امروز نیست
رهروان عالم معنا بدار الضرب عشق
گام اول برده ره در منزل مقصود دل
قصه شد کوتاه در پیچ و خم زلف دراز

گر که عاشقی این نوح دست و دل بشو از جان
ای صنم مرا جانی یا که جان و جانانی
از نگه خرد گیری از لب روان بخشی
یا تکلمی بنمانا شکر فرو ریزی
خوش نموده پنهان در میان لب جانی
رندم و خراباتی نه یارو نه یاری
قبله ام بود رویت کافرم چه گیسویت
فارغی ز حال من ای مه دل آرامم
کم نمی شود از حسن گر مرا بخود خوانی
گرد محنت ایام از رخم فرو شوئی
گر برانیم از ناز دلبر از درگاهت
در قمار عشق تو پاک بازم ای دلبر

گر که عاشقی ای نوح دست و دل بشو از جان

گر که خواه بتوانی یا که خواه نتوانی

میر شمشیر علی شاه آر بتی ره

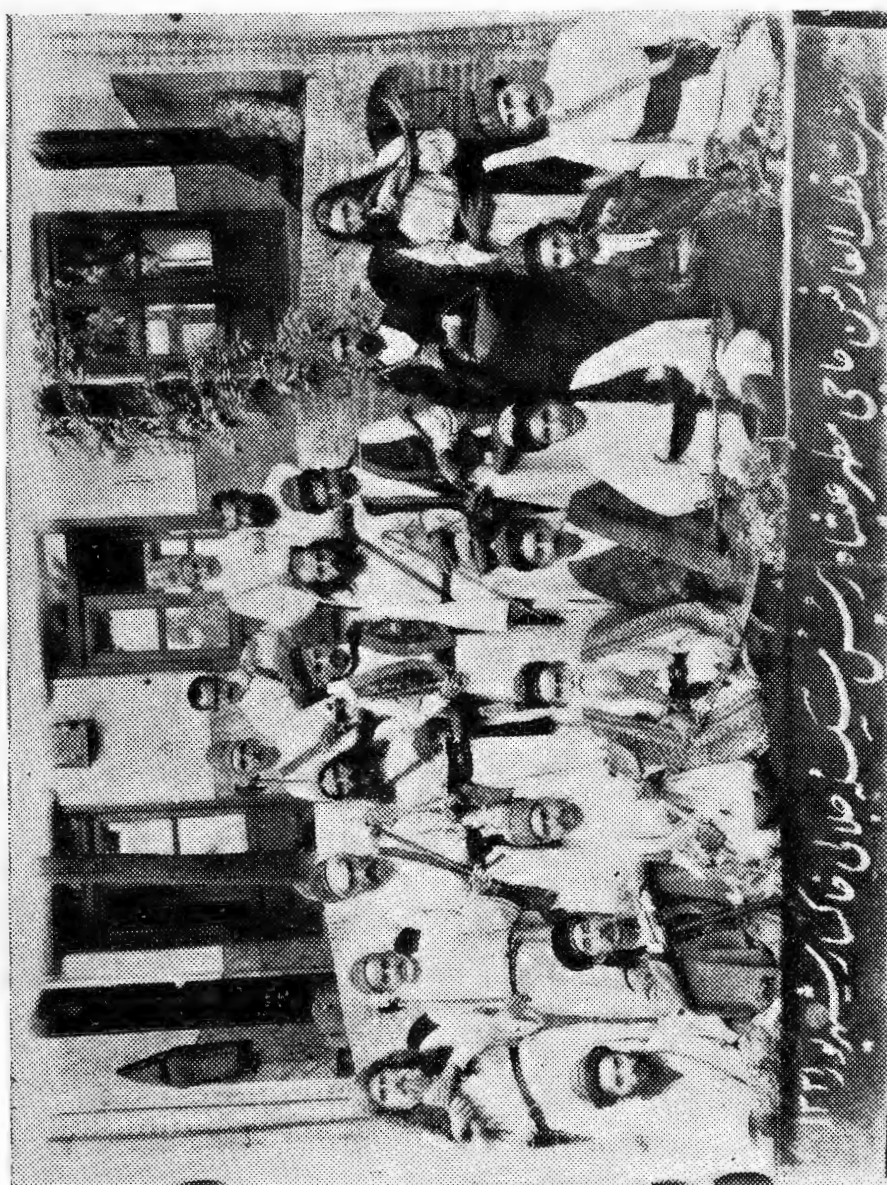


نفرو سطر مرحوم میر شمشیر علی شاه که کودکی رادر بغل دارد و آنکودک آقامصباح است فعلا
در خانقاه تهران شیخ طریقت است

آن مرحوم پدر آقای مصباح که دارای فضائل و مناقب بسیار است در تربت
حیدریه از فقر ادستگیری میکرده است و خلق را بسوی شاهراه حقیقت و مسلک طریقت هدایت
می نموده و اشعاری نیز داشته ولی حقیر فقط اشعاری که در حلقه ذکر خوانده میشود مینگارم
که روح آن مرحوم شاد شود

سقاك الله ای ساقی علی هو علی حق
بیاور باده باقی علی هو علی حق
منم آن عاشق شیدا بیاور باده صهبایا
که گویم لای برالا علی هو علی حق
قدح بر دار مردانه بیا با ما بمی خانه
بین هو هو مستانه علی هو علی حق
کریم است او کریم است او رحیم است او رحیم است او
صراط المستقیم است او علی هو علی حق
امام الجن و الانسان قسیم النور و النیران
زهی روزی ده خلقان علی هو علی حق

من آن رند مصفایم که آن شاه است مولایم
 چه سگ بر در گهش جایم علی هو علی حق
 من آن یکرنگ صدیقم که از حق است توفیقم
 سراسر است این علم و تحقیقم علی هو علی حق
 همین یک نکته الهامم ز حق گردید در کامم
 که در توحید اتمامم علی هو علی حق
 بذات او احد باشد بنعمت او صمد باشد
 بوصفش لم یلد باشد علی هو علی حق
 هو الحق است اسرارم هو المولی است افکارم
 بدل خود معنی دارم علی هو علی حق
 بوجه خویشتن باقی بیزم عاشقان ساقی
 بروح و جسم رزاقی علی هو علی حق
 نیم سالوس عیاری ندارم زشت کرداری
 اگر بامن سری داری علی هو علی حق
 مصفا ساخت ایمانم قلندر کرد اینجانم
 برون از چار ارکانم علی هو علی حق
 نه از این عنصر خاکم که از تدبیر افلاکم
 بذات خویشتن پاکم علی هو علی حق
 من آن پیر خراباتم خرابات است اثباتم
 که باحق است حالاتم علی هو علی حق
 شدم خاموش از گفتن ندارد سود این سفتن
 همین به سر بنهفتن علی هو علی حق
 (۱) یودشمشیر من یا هو خوشم اذ ذکر وصف او
 برم پیوسته نام او علی هو علی حق
 (۱) چون تخلصی نداشت این تخلص را نگارنده برای شادمانی روح آن مرحوم
 سروده و نگاشت



میر کوثر علیشاه شیرازی معروف به انوار سید علی اکبر

میر کوثر علیشاه از مشایخ حاج مطهر علیشاه است که در شیراز ساکن است و شبهای جمعه در خانقاه مطهریه در هفت تن شیراز مرده خود را گرد خود جمع کرده و مشغول ذکر و فکر می شوند شبی در خدمتش در دولت سرای او بسر بردم و از مصاحبتش فیض عظیم بردم سیدی است جلیل القدر صاحب نسب کیس و روزها را در بانك اشتغال دارد و امر معاش او از آن طریق میگذرد دارای اولاد بزرگ است وقتی بایک فرزند خود به آرامی صحبت مینمود شایسته بود همه خلق در آنجا باشند و ملائمت را مشاهده نمایند که چگونه پدر با پسر صحبت میدارد دهقان سال خورده چه خوش گفت با پسر کای نور چشم من بجز از کشته ندروی (سعدی)

ردیف اول نشسته از راست بچپ

- ۱ - مشهود علیشاه لاهیجانی
- ۲ - منور علیشاه (دکتر بکناش)
- ۳ - سید جلال الدین علیشاه
- ۴ - حضرت درویش حاج مطهر علیشاه
- ۵ - میر کوثر علیشاه (سید علی اکبر انوار شیرازی ساکن شیراز)
- ۶ - شهباز علیشاه (فرزین)
- ۷ - صادق علیشاه
- ۸ - ذاکر علیشاه رشتی

ردیف دوم

- ۱ - کبیر علیشاه
- ۲ - توفیقعلیشاه مرحوم
- ۳ - ناصر علیشاه
- ۴ - شوقعلیشاه
- ۵ - محبت علیشاه سروش
- ۶ - پاکعلیشاه
- ۷ - شیرعلیشاه
- ۸ - میر مقصود علیشاه (معروف بسید بکاء لاهیجانی)
- ۹ - درعلیشاه

ردیف سوم

- ۱ - لطف علیشاه
- ۲ - رضا علیشاه یزدی
- ۳ - وحدت علیشاه (زکی زاده)
- ۴ - یوسف ترک از اهالی ترکیه که چندین سال طالب فقر بوده و در مکاشفه دیده است که باید به تهران بیاید وقتی می آید طهران و خانقاه مطهریه حاج مطهر را می بیند که همان درویش است که در مکاشفه دیده است و مدنی نیز در خانقاه معتکف بود

تاج علیشاه رشتی ره

مرحوم تاج علیشاه رشتی را در سال ۱۲۳۴ شمسی در رشت ملاقات نمودم. نام شریعتش حاج اسمعیل دهقان بود از مشایخ حاج مطهر علیشاه بود شبی در خانقاهش که منزل شخصی او بود در بخش ۲ رشت پشت سبزه میدان رشت میهمان وی شدم و مهر علیشاه که یکی از مریدان وی بود در سبزه میدان رشت خراباتی داشت که فعلاً نیز هست در آنشب بخدمت او مشغول بود آن مرحوم مردی بود فهیم صاحب تألیفات منجمله دیوان دهقان و یک قصیده از اشعارش را در کتاب خود یادداشت نمودم که ذکر می شود:

ای از توانوار احد شد منکشف شد منجلی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
باشد علی انوار هو داند علی اسرار هو کردار او کردار هو هو مصدر مشتق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
الله آمد اسم ذات ذاتش بود عین صفات ادراک ذاتش عقل مات شد مظهر مطلق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
ای از تو ظاهر دین حق و زوال فقر آئین حق کین تو آمد کین حق برحق بود ملحق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
خورشید چرخ چاره بین مرآت آن روی مبین بالاتر از عرش برین افراشته منحق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
رفت او بدوش مصطفی کرد از خدائی دست و پا مهر نبوت از صفا دوش نبی ملحق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
در روز کین دآوری از ذوالفقار حیدری بر خون تن خصم جری سرها کند منحق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
خصمش بود خصم اله در نزد احمد روسیاه زهر اچه آید داد خواه ا کذب عدو اسدق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
مداح تو ذات خدا از هل اتی و انما روح الامینت لافتی گفته است در خندق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
در باغ صنع کرد گار فدت چو سرو جویبار مویت بنفشه در بهار رویت گل زنبق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
شاهها فقیران توئیم خیل گدایان توئیم در دو جهان زان توئیم بخشایمان رونق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
ای خسرو یوم القدر ای سرور عرش سریر تویی نیاز و ما فقیر ارحم لنا ارفق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی
یارب بحق هشت و چار در سایه حفظت بدار حاجی مطهر باید ادا تا گوید او حق حق علی
الحق علی برحق علی هو حق علی یا حق علی

دهقان نهد روز شمار بر فرق تاج افتخار از خاکپای شهریار بالای تاج ابلق علی
الحق علی بر حق علی هوق علی یا حق علی

محتاج علیشاه همدانی

آن مرحوم از مشایخ حاج بهمار علیشاه مرحوم و در همدان مشغول بزازی بوده است که روزی حاج بهمار علیشاه مرحوم باچهل نفر قلندر از بازار میگذشتند که ابر سرقر و تربت بابا طاهر بروند که آن مرد بزاز ازدکان بزازی فرود آمده و در پی نگاهی که حاج بهمار علیشاه باو نموده و تبسم کرده بود شتابان میدود تا بر مقبره بابا طاهر خدمت درویش میرسد و تقاضای تشریف در سلك فقراء جلالی مینماید حاج بهمار علیشاه میگوید اگر بخواهی درویش شوی باید چهل کفنی یعنی پیراهنی بلند و چهل ذبر شلوار و چهل جفت کفش و چهل کلاه نمذ برای این چهل فقیر بیاوری تا ما داخل طریقت کنیم او نیز فوراً میگوید سمعاً و طاعتاً و میرود وارد دکان خویش میشود آنچه چلووار داشته برای فقراء میدهد بخیاط میدوزد و چهل جفت کفش و چهل کلاه نمذ نیز خریده خدمت حاج بهمار علیشاه میبرد آنچه درویش اصرار مینماید که باز گردد فقر صعب و طاقت فرسا است راهی است پر پیچ و خم قبول نمیکند و باحالی عاشقانه ودلی بر محبت و چشمی گریان به استدعای خود ادامه میدهد که در همان مکان مشرف بفقر شده و مشغول شعر گفتن می شود و اشعار زیادی میسراید و باتفاق درویش بتهران روانه میشوند و در خانقاه حاج که فعلاً مطهریه نامیده میشود مدت ششماه مریض بوده که در آن مرض خرقه تپی مینماید و در همان خانقاه در جوار مرحوم حاج آرمیده است از جمله اشعارش دو قصیده در نزد حقیر زبان بزبان رسیده که بقصد شاد شدن روح آن مرحوم ذکر میشود

من غلام شاه مردانم چه غم دارم دگر درد و عالم همچه و سلطانی چه غم دارم دگر
فارغ از قید تن و جانم چه غم دارم دگر عاشق رخسار جانانم چه غم دارم دگر
هدهد ملك سلیمانم چه غم دارم دگر

شکر الله دست خود بردامن مولا زدم مهر مهر مرتضی را بر دل شیدا زدم
بشت پائی بر همه دنیا و ما فیها زدم هر دو عالم را بتار موی او سودا زدم
همچه موی او پریشانم چه غم دارم دگر

شکرا یزدرا که من از چاکران حیدرم تاج سر بر فرق شاهان خاکپای قنبرم
چون بود مولا علی اندر دو عالم سرورم فارغ از بیم حساب و هول روز محشرم
بند سلطان خوبانم چه غم دارم دگر

آنچه میگویم همه نطق بیانم باعلیست سال و ماه و روز و شب درد ز بانم باعلیست
قوت دل سوختن آرام جانم باعلیست حشر و میزان و صراط و هم جنانم باعلیست
من گل بستان ایشانم چه غم دارم دگر

منکه از عشق علی پروانه سان پر میزنم بشت پا بر فرق کیکاوس و قیصر میزنم

دم ز اوصاف ولی الله اکبر میزنم بردل تارعدو هر لحظه خنجر میزنم
 پای تاسر غرق عصیانم چه غم دارم دگر
 یا علی در در گهت بابار عصیان آمدم همچو سگ در در گهت ایشام خوبان آمدم
 منکه از افعال زشت خود پشیمان آمدم گر نمائی ناامیدم زارو نالان آمدم
 گر نمائی شادو خندانم چه غم دارم دگر
 ای که از روی تو نور کردگار آمد پدید وصف ذات از رسول تاجدار آمد پدید
 رشته فقر و فنا از خاکسار آمد پدید طینت محتاج از نور بهار آمد پدید
 منکه در جمع فقیرانم چه غم دارم دگر

قصیده دوم آن مرحوم

ایعارف مستانه بگشال و هوو زن ای عاشق دیوانه بگشال و هوو زن
 سرمست بمیخانه بگشال و هوو زن کن باده بیمانه بگشال و هوو زن
 اندر ره جانانه بگشال و هوو زن
 گر عاشق آنماهی برهان تن خود از قید گر صدق و صفا خواهی برهان تن خود از قید
 گر عمر و بقا خواهی برهان تن خود از قید گر آنکه خدا خواهی برهان تن خود از قید
 شوازه همه بیگانه بگشال و هوو زن
 از عشق رخ دلبر ما واله و شیدائیم و رسته ز قید تن ما جان مصفائیم
 بیگانه ز هر انجم دیوانه مولائیم ما مست در این عالم از باده الهیم
 در کعبه و بتخانه بگشال و هوو زن
 در گلشن باغ عشق ما بلبل خوش خوانیم در گوشه میخانه مادر صف رندانیم
 در کوی سعادت ما خود موسی عمرانیم در کشور اهل دل ما همچو سلیمانیم
 هستی تو ز ما یانه بگشال و هوو زن
 از عشق رخ دلبر ما ایم در این سامان هستیم ز خوبی ما اندر طلب جانان
 بگذشته از این عالم ما ایم در این دوران گه ساکن در گلشن گه ساکن در ویران
 در گلشن و ویرانه بگشال و هوو زن
 ما مست عن الحقیم سر گشته و دیوانه خوردیم می وحدت ما از خم جانانه
 ما ایم در این دنیا بسی منزل و میخانه گه ساکن در مسجد گه ساکن میخانه
 در مسجد و میخانه بگشال و هوو زن
 ما جلوه گر حق را از روز ازل دیدیم ما ذات الهی را بی مثل و مثل دیدیم
 ما حضرة بی چون را بی عیب و خلل دیدیم ما معرفت حق را خود عین عمل دیدیم
 زاهد توبه افسانه بگشال و هوو زن
 ما را بجهان کاری جز حیدر صفدر نیست ما را بکسی کاری جز خواجه قنبر نیست
 ما را بدرویشان جز ساقی کوثر نیست هر کسکه نه درو یشت زینوا قه مخبر نیست
 این رمز فقیرانه بگشال و هوو زن

صدشکر مرا بر سر عشق رخ بار آمد اندر دل من نوری زان نور نگار آمد
این عشق مرا بر سر از هشت و چهار آمد محتاج غزل خوانان از باغ بهار آمد
باهمت مردانه بگشا لب و هو هو زن

میرتوفیق علیشاه قزوینی

از فقراء جلالی است طالب حاج مطهر علیشاه است در قزوین باوی ملاقات نمودم
سیدی جلیل القدر فقیری پاکدامن دارای عائله با این که در قزوین در یکی از محلات مستأجر
بود حقیر را بخانه خویش برد و در همان یک اطاق که زن و بچه او زندگانی مینمودند پذیرائی
نمود این سرمشق است برای خلق خدا - درویشی - صفامعیش یگانگی و برادری است دیگر از
قزوین چیزی یاد نگار ندارم .

میر هوشنگ علیشاه رشتی ره

از فقراء حاج مطهر علیشاه بود و در خطاطی مهارتی عجیب داشت ساکن رشت بود
وامرش از ترسیم میگذشت، فقیری بود خوش خلق، بذله گو از مجالست و مصاحبت وی
هرگز کسی خسته نمی شد و سیرائی پذیر نبود و بیش از همه چیز به خرما علاقه مند بود
اولادش فعلا در رشت و طهران هستند بنام زرین کلک.

شرح عکس صفحه ۶۸ از راست بچپ .

۱- ناصر علیشاه قزوینی

۲- صابر علیشاه (حاج علی اکبر بهمن)

۳- آقای احمدی اهالی تبریز

۴- مرحوم میر هوشنگ زرین کلک رشتی

۵- حسن آقا

۶- مرحوم نظام علیشاه قمی

ردیف دوم .

نفر اول آقای فرزین (شهباز علیشاه)

۲- حضرة حاج مطهر علیشاه

۳- آقای امیر آقا پیر حقیقت طهران

ردیف سوم .

نفر اول آقای معصومی صاحب کتاب گنجینه شاهی یا شاه ماهان

نفر دوم آقای مصباح سید جلال الدین علیشاه

نفر سوم آقای مهندس میرافضلی خلف مرحوم حاج میرعلیخان میرافضلی این تصویر

در سنه ۱۳۲۵ شمسی در طهران برداشته شده است.



میرعبدالباقی (مبرقع)

فرزند مرحوم آیتالله حاج میرزا هادی رضوی خلف مرحوم آقا میرزا ابوتراب



همدانی که مادر ایشان نیز دختر مرحوم ناصرالدین شاه قاجار بوده اند در سال ۱۲۸۷ در همدان خدمت حاج بهار علیشاه یزدی ره بکسوت فقر مفتخر می شود و مراحل سبعة را طی می فرمایند و بشیخوخیت منصوب می شوند در سال ۱۲۹۸ شمسی در همدان خرقه تهی و تربتشان در باباطاهر قرار میگیرد و پس از تخریب و بقیه باباطاهر در سنه ۱۳۲۰ و انهدام قبور بعضی از مؤمنین و منسوبین آن مرحوم کالبد و جمجمه آن مرحوم را به ارض قم انتقال دادند .

شرح تصویر صفحه قبل در وسط جالسن و واقفین چند نفر با لباس فقر دیده می شوند پدر مردی محاسن سفید مرحوم جناب پیر حقیقت بعد مرحوم شمس العرفاء بعد حاج مطهر علیشاه بعد مرحوم سید عبدالباقی مبرقع .

در بین ردیف بالای سر حاج مطهر در حال گلبنک حاج مستور علیشاه است که از اهالی کرمان و فعلا در بغداد و کاظمین (ع) بسر میبرد و شیخ طریق جلالی است و در ایران متجاوز از ده هزار فقیر مرید دارد . این عکس در سال ۱۳۰۶ شمسی برداشته شده است

منور علیشاه تبریزی (دکتر بکتاش)

نام شریعتش رضاقلی فرزند مرحوم بنان الملك میرزا حسین خان متولد ۱۳۲۳ قمری در تبریز از مشایخ حاج مطهر علیشاه میباشند و مریدان ایشان در طهران بسیارند تحصیلات قدیمه و جدیده را در طهران پایان رسانیده اند و تحصیلات زبانهای خارجه را در مدرسه سنلوی فرانسوی ها آموخته اند و به هندو قفقاز و روسیه مسافرت نموده اند و علم طب را در اروپا فرا گرفته اند و در شهرهای ایران ضمن سیاحت نمایشات علوم عجیبه داده اند و فعلا در طهران منزوی هستند .



این عکس در ۱۳۲۶ شمسی در خانه مطهران برداشته شده است و در ویش ملک ساکن هندوستان است و در آنجا نیز مرده بسیاری دارد و وقتی بنهر آن آمده بود قصه زبانت حضرت تاج المومنین (ع) همراه خود چند نفر از مریدان را آورده بود و درویش بافضلی بود قصه

نفر وسط ملک هندی دست راست ملک منور علیشاه تبریزی (دکتر بکتاش)

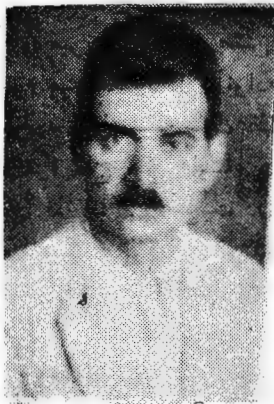
دست چپ ملک صادق علیشاه

مظلوم علیشاه (اخوی نگارنده شریعتاً و طریقتاً)



نام شریعتش محمود مدرسی عالم متولد ۱۳۰۲ شمسی در نجف اشرف در سنه ۱۳۲۷ شمسی در طهران منزل نگارنده خدمت نورعلیشاه طوسی مشرف بفقر شد و پیر دلیل ایشان نگارنده شد پیشه اش میکائیکی است و در فن میکائیکی و معادن رقیب و همانند ندارند ولی بر اثر ابتلاآت و شدائد اخیراً از سنه ۱۳۳۰ به بعد از واد عزلت اختیار کرده و به ریاضات و مجاهدات اشتغال دارد و در علوم غریبه واقف و بینا است چون پدران ما تاجد مان مالک ابن الحارث الاشتر النخعی از اتقیا و صلحا بوده اند البته این روحانیت را باز برده است.

(ابو القاسم کوفی)



اخوی نگارنده متولد ۱۲۹۵ شمسی ساکن شهر کاظمین (ع) است و اگر چه هنوز وارد طریقت نیست و در لباس روحانیت هم نیست ولی (در لباس کفر کار اهل ایمان میکند) بنا بر آنی که از آباء و اجداد خود برده با اینکه حرفه او ظاهراً نجاری است به ارشاد و هدایت گمراهان اشتغال دارد.

میر مظفر علیشاه کاشانی



آقای میر مظفر نام شریعتش سید مرتضی احمدی از اهالی کاشان متولد ۱۲۹۵ شمسی. فرزند مرحوم سید محمود از خانواده های مرحوم حاج صدرالدین کاشانی که پشت اندر پشت (ابا عن جد) از سلسله علماء عظام بوده اند و ۲۸ پشت به حضرة امام موسی ابن جعفر (ع) میرسند و از فقرا حاج بهار علیشاه بودی ره است در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی خدمت ایشان رسیده اند بعداً در لباس روحانیت در نجف اشرف خدمت حاج بهار علیشاه رسیده و در خانقاه کوفه خدمت ایشان مشرف به فقر الله و محمد و علی شده اند و مراحل سبعة را در کوفه طی کرده اند و فعلاً ساکن طهران هستند و به ریاضت و مجاهدت مشغول اند و بقول خود ایشان با اینکه اجازه دست گیری از مرحوم حاج بهار علیشاه دارند دست گیری نمی فرمایند، نگارنده گوید چنانچه بخواهند دست گیری کنند میتوانند مشروط بر این که به حاج مظهر علیشاه تجدید بیعت کنند والا فلا



از راست بچپ نفر اول ناصر عایشاه معصوم شاهی اهل کرج ساکن عراق
 نفر دوم سید احمد معصوم شاهی مرحوم
 نفر سوم آقای میر مظفر عایشاه کاشانی
 نفر چهارم حاج شیخ برهان از مشایخ حاج بهار عایشاه میباشند و در سن ۹۰
 سالگی و در کربلا ساکن است
 نفر پنجم بلبل عایشاه هندی ارفق رای حاج بهار عایشاه ره میباشند و در سن ۱۱۰
 سالگی و ساکن کربلا است و از اهالی دکن میباشند.



۱- نفر نشسته سروان جهنم نیا
 و وسط مرحوم حاج مهر عایشاه نفر
 نشسته بالای تخت مرحوم نعمت الله خان
 جهنم نیا کارمند شهر بانی کد در سال
 ۱۳۱۵ رئیس شهر بانی بر و جرد بود و
 در سال ۱۳۲۲ شمسی مرحوم شده اند.



مشتاق علیشاه بلوچ

مشتاق علیشاه بلوچ

مشتاق علیشاه بلوچ از اهالی تربت حیدریه و از فقراء خاکسار است و در عین حال که در لباس فقر هست مشغول به زراعت بوده و از فلاحتی امرار معاش میکند و فضلا نیز در خواف و با خزر سکونت می‌ورزد.

سبز علیشاه بلوچ



سبز علیشاه بلوچ خلف مشتاقعلیشاه بلوچ است که ساکن خراسان است و به فلاحت اشتغال دارد البته اکثر فقراء خاکسار چون با انزو او عزلت سروکار دارند به فلاحت می‌پردازند و ما این نهایت تقوی است که از مولای خود علی (ع) سرمشق گرفته‌اند آنکس که نسبت گدائی بفقراء خاکسار میدهد البته اشتباه کرده است ولی ایشان مداحی مولی را فرضی میدانند که هر شب جمعه در بازارها و شوارع عام نام علی (ع) را با علاصوت جاری کنند که خلق بمحبت مولی (ع) دل خود را منور سازند و نیز وارد شده که نام علی (ع) باعث گشایش کاه و هاست.

میر طاهر علیشاه کوفی



میر طاهر علیشاه کوفی در خانقاه فعلی کوفه شیخ است



خندان علیشاه تر بیتی
ساکن مشهد
از فقراء خاکسار

مرحوم مستان علیشاه



مرحوم مستان علیشاه از فقرای حاج مطهر علیشاه از اهالی خوارو ورامین بوده
در سنه ۱۳۳۶ شمسی در تهران فوت شده است ره

درویش حاج مقبل خراسانی ره

آن مرحوم اهل مشهد بود مردی بود قانع پشیمنه پوش شاعر از فقراء خاکسار هر وقت
به حقیر میرسید اظهار علاقه می نمود گاهی تعارف پذیرائی می ورزید ولی حقیر بخانه کسی
نمی رفتم روزی اشعاری که گفته بود و دیوانی شده بود برای حقیر خواند حقیر این اشعار
را یادداشت نمودم ولی بیچاپ نرسیده است.

بزهد خشك زاهد عیب پوشیم
بيك جو دین بدنیا میفروشیم

همه آگه زنیک و بد خموشیم
ولی داند خدای ما که دایم

☆☆☆

بعضی بخود پسندی عمری تباه کردند
روز سید خود را چون شب سیاه کردند
چون غافل از علومند ناخوانده درس فطرت
بادیده حقارت بر من نگاه کردند

☆☆☆

این چه ذکری است که در وقت سحر میبینم
چشم باطن بگشودم نه چشم ظاهر
شش جهت پنج حس و چار عناصر همه را
یار ساکن بدل و خادم او عبد احد
دو جهان دشمن و این مور صبور
یارب این چرخ فلک رحم ندارد بکسی
مقبل پادشه طوسم و عبید احدی
که از آن خواندن اورا دائر میبینم
عین وغین است که در نخله سر میبینم
متحد جمله بهم با کبر و فسر میبینم
اسد الله که با تیغ دو سر میبینم
بسلیمان قسم است باز ظفر میبینم
وقت مردن همه را دیده تر میبینم
سخننام همه را در گهر میبینم

سید علینقی کهریزی

در سال ۱۳۲۳ شمسی باتفاق مرشد خود نورعلیشاه سرابی به اطراف حدود افغانستان رفتیم نزدیک دشت دغارون قریه است بنام کهریز در آنجا منزل سیدی بنام سید علینقی وارد شدیم همه آن قریه از اهل تسنن بودند و در آنجا کسی جرئت آنرا نداشت اشهدان علی ولی الله بگوید حقیر رفتم بالای بام و اذان دادم و اشهد ان علی ولی الله را باعلا صوت گفتم که همه سنی ها از خانه های خود بیرون آمده و تماشا و استماع می ورزیدند سید مجلسی را بر پا کرد و مامنبر میرفتیم شبی شخصی که نام او را فراموش کرده ام وارد شد و کتاب در دست گرفت و بالای منبر از روی کتاب شعر می خواند سپس باهم انس گرفتیم گفت من قادر نیستم حفظ کنم و این اشعار از پدرم است و ما را بخانه خود دعوت کرد اطاقی را نشان داد که مملو از کتب اشعار خطی پدرش بود گفت پدرم در سن هشت سالگی مکاشفه ای برای اورخ داده و حضرت مولی (ع) را دیده و زبانش از آتش بشعر گفتن باز شده است حقیر این چندمخمس را یادداشت کردم که هیچکدام از اشعارش بچاپ نرسیده است

انچه بینی در دو عالم فیض عام داو را است
خانه افلاک روشن از جمال حیدر است
شعله خورشید از نور رخ پیغمبر است
هر که را مهر علی در دل نباشد کافر است
تأقیامت هم نشین مار و مور و اژدر است

ایکه در دل مهر تو نور علی نور آمده
کتاب پرچم تورا مفتاح و منصور آمده
خلق عالم را بناحب تو منظور آمده
هر ملک را در راه این نکت مشهور آمده
یک جوان مرد قوی بازو عالم حیدر است

ایکه نام نامیت مشتق شده از نام حق
هشت باغ خلد خورشید جمالت را عرق
چهار دفتر پیش نقش لوح و صفت یک ورق
بعد از فضل خدا محتاج جودت ما خلق

گفت احمد شهر هلم من علی اورا هر است

یا علی در روز محشر ساقی کوثر توئی
نور مسجد زین محراب و هم منبر توئی

سرتوتئی سرور توتئی سردار و هم باور توتئی صاحب تیغ دو سر داماد پیغمبر توتئی
 گفت روح الله علی سلطان چندین کشور است
 از ازل تادر ابد شیر خدا باشد علی سر سبحان نقطه بامرتضی باشد علی
 میرو سلطان سریر ارتضی باشد علی منصب اورا بس که شاه لافتی باشد علی
 کشتی دریای شرع مصطفی رالنکر است
 بازوی زور آزمایت را بنام یا علی فیض عام هر کجایت را بنام یا علی
 ذوالفقار سبز نایت را بنام یا علی پنجه معجز نایت را بنام یا علی
 افتخار مپس که آقا یم به محشر حیدر است
 یا علی آندست تو آن قوت و آن ذوالفقار میرسی هر جا بفریادای ولی کردگار
 از چه نگر فتی حسینت را چو طفلی در کنار مانند تنها در میان فرقه شیطان شعار
 بین حسینت را چسان بی اکبر و بی اصغر است
 یکطرف داماد او قاسم شده عیشش عزا نعر و سش در میان حجله دست از خون حنا
 یکطرف راس جوانانش ز تن گشته جدا یکطرف حلقوم اصغر چاک از تیر جفا
 یکطرف شق فرق اکبر کاکلش از خون تراست
 آنکه بود او گوشوار زینت عرش مجید با که گویم این سخن اورا که اعدا سر برید
 بر لب لمعی که پیغمبر مکرر می مکید چوب از روی غضب زد زاده سفیان یزید
 کی گریزد آنکه رویش عاقبت در محشر است

درویش جلال شیخ الاسلامی



ساکن اهواز

ظهور علیشاه ره



مرحوم سید اسدالله یزدی در کتاب زندگانی شمس العرفاء نگارش دانشمند محترم آقای بلاغی نگاشته که آن مرحوم چند اربعین در غسالخانه طهران بیتوته ورزیده است و در سن ۴۸ سالگی بدرود حیات گفته. نگارنده میگوید در این عصر و زمان معنی توحید همین است که از همه دنیا و مافیها فارغ شده و ساکن مغسل شود البته طالب مطلب به آن کتاب مراجعه کند ولی بقول یکنفر از اهل تحقیق ظهور علیشاه مرید محمد علی عطار گروسی بوده است و خبری دیگر آنکه آن مرحوم مستقیماً در خراسان از فیوضات حضرة شمس الشمس روشن شده اند و خبری دیگر آنکه ایشان پیاله خورده حاج بهار علیشاه بودند متوفی سال ۱۳۴۸ قمری و این خبر اخیر صحیح است زیرا نام ظهور علیشاه دلالت بر ورود بقبر دارد و سن آن نیز بطوریکه در عکس مشاهده میفرمائید بیش از ۴۸ بنظر میرسد

میررحمت علیشاه دهکردی

متوفی ۱۳۳۹ قمری در تخت فولاد اصفهان تربت او است اسم شریعتش سید احمد نوربخش سرسلسله طریقت معصوم علیشاهی بود ولی پس از آن مرحوم بطوریکه در شرح حال خاد معیشاه نورائی خواهد آمد بعد از او خیلی ها دعوی قطبیت معصومشاهی کرده و میکنند ولی ظاهراً حائز شرایط آن نیستند.

آن مرحوم دارای آثار علمی زیاد و مثنویات و اشعار منجمله کتاب برهان حقیقت نامه که در اصفهان بچاپ رسیده است حقیر برای تبرک یک قصیده ذکر از آن مرحوم را ذیلا ذکر میکنم مخفی نماند که همه دیوان آن مرحوم قصاید ذکر است.

ذکر دل بود یا علی مدد	بی حد و عدد یا علی مدد
از تو نیک و بد هر چه میرسد	چون شکر بود یا علی مدد
مالك الملوك والی الولى	تاج بخش کل مرتضی علی
بر سرم نهاد گفت منجلی	تاجی از نمود یا علی مدد
شاهی و مهی میر آگهی	قهرمان شه مهی و مهین
دور دور توست شاهی و بهی	برتو میسزد یا علی مدد
ای طیب تن ای حبیب دل	ای زروی تو گل شده خجل
ای ز قامتت سر و منفعل	رخ نما و قد یا علی مدد
دل قلندر است شور بر سر است	بی خود است و مست مست حیدر است
از دم الست شد علی پرست	نعره میزند یا علی مدد
گر عدو شود صد هزار تا	همت علی شاه لافتی
نیست درد دلم خوف و خشیتا	چه یکی چه صد یا علی مدد
حق پرست باش حق نمای شو	هر کجا روی با خدا ی رو
رو به بتکده از صنم شنو	ذکر یا صمد یا علی عدد
بلبل و هزار طرف لاله زار	هو ملیح و سار بر سر چنار
هر یکی کند صد هزار بار	ذکر یا احمد یا علی مدد
مهر مصطفی است سر نوشت جان	حب مرتضی است در سرشت جان
بهر شاه باش در بهشت جان	حور میکشد یا علی مدد
ای بفکر تو جستجوی دل	ای به ذکر تو گفتگوی دل
ای بیاد تو های و هوی دل	تا دم احد یا علی مدد
احمد ولی در شریعتم	رحمت علی در طریقتم
نور بخش گل من حقیقتم	زنده ابد یا علی مدد



میر رحمت علیشاه دهکردی (نور بخش)



درویش قاسم کرمانی
ساکن تهران
از فقراء خا کسار معصوم شاهي است

حضرة آقای حاج سید کمال الدین نور بخش دهکردی اصفهانی



از شخصیت‌های میرزفرهنگی که توفیق برخورد ایشان برآیم روی داده است
از سادات صحیح‌النسب یا کدامین، امین، حبر، تقی، خیر، متواضع، سلیم‌النفس که (اباعنجد)
از علماء و نجباء روحانیین بوده‌اند و دارای کتب کلاسیکی میباشند که در تمام کشور تدریس
میشود از فقه و غیره و عموی مشارالیه مرحوم قطب‌العارفین سید احمد نور بخش دهکردی
صاحب (برهان حقیقت‌نامه) که شرح حال ایشان را عبدالحجه بلاغی در جلد اول زندگانی
شمس‌العرفاء نگاشته‌اند و ابوالزوجه ایشان مرحوم سید رحیم حقانی دهکردی است که در
سال ۱۳۲۴ شمسی ملاقات و مضامین ایشان در اصفهان منزل مرحوم حافظ‌الصحه علوی دست
داد از عرفاء و واصلین و کاملین قوم بود در سال ۱۳۲۷ در راه شام در مراجعت از مکه معظمه
دارفانی را وداع کردند و در جوار حضرت زینب کبری (ع) در شام آرامیدند ره

در مدح فقیه و دانشمند محترم آقای حاج سید کمال الدین نور بخش استاد معاصر فرهنگ

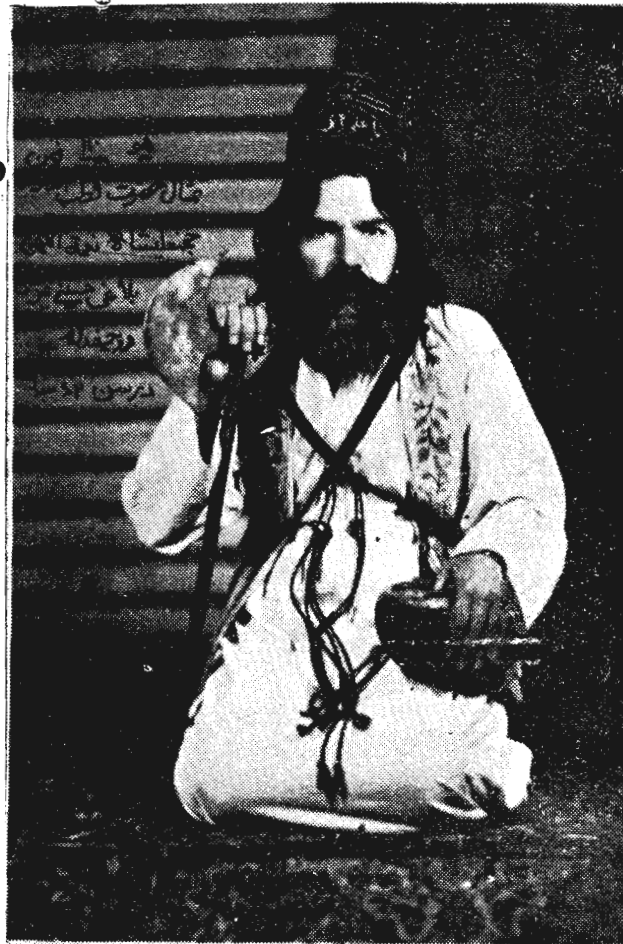
بشگر ایدل بر جلال نور بخش	در جهان نبود مثال نور بخش
گر تو خوادی تا به بینی نور حق	نور حق اندر جمال نور بخش
علم را خواهی که اندر نزد کیست	علم فقه اندر مقال نور بخش
گر تو جوئی اهل علم و هم عمل	راه حق باشد فعال نور بخش
در علوم حقّه اثنا عشر	سبز گزیده نهال نور بخش
بشنو از عالم در مدحش که اوست	حضرت سید کمال نور بخش

سید علی صاحب الزمانی



مرحوم سید علی صاحب الزمانی اصفهانی بوده و محل سکونش رشت بوده در سن
 شصت سالگی در رشت مرحوم می شود در سنه ۱۳۱۸ شمسی و این حالت میرساند که من خدا
 شناس هستم و یالینکه میگوید خدا را در امور شاهد و ناظر بدانید . البته سخن کائنات اهل الله
 همین است .

سید عبدالحججه بلاغی (حجت‌علیشاه)



متولد ۱۲۷۴ نائین (اباعن جد) از علماء و روحانین بوده‌اند صاحب آثار کثیره منجمله متالات الحنفاء دو جلد یازندگان شمس‌العرفاء که در جلد دوم آن خود را صاحب سه‌مسند میدانند یکی از مرحوم شمس‌العرفاء یکی از مرحوم ذوالریاستین یکی از آقای سید کاظم عصار و کرسی نامه‌های خود را نیز در آن کتاب ذکر کرده حقیر اظهار نظر نمی‌کنم چون مردم عصر ما خود تا حدودی بینا هستند البته مدار کی که آقای بلاغی مرشد کامل در کتب بالا ذکر فرموده با کمال دقت مطالعه خواهند فرمود و استنباط خواهند نمود ولی نگارنده بر آنست که چنانچه دو مجتهد باشند یکی عام و دیگری سید به سید اقتداء باید نمود.

سید جواد هاشمی



مرحوم سید جواد هاشمی خلف مرحوم سید هاشم از سادات صحیح النسب آثار تقوی از جبینشان پیداست از فقراء خاکسار بوده و طبق بعضی اخبار و تحقیقات ایشان وارد فقر نموده ولی علاقه به سلسله جلیله فقراء داشته هر چند سادات آن رشته اتصال خودشان برقرار است فقط از نظر ظاهر و برای تلقی ذکر و فکر باید بایکی از فقراء بیعت کنند الحاصل ایشان در سن ۷۰ سالگی در همین حسینیه معروف در شاه آباد کوچه آقا سید هاشم در سال ۱۳۲۰ شمسی برحمت ایزدی میموندند و از ایشان سه فرزند باقی است.

۱- سید شمس الدین

۲- آقا رضا

۳- آقا مرتضی هاشمی اهل منبر

جناب آقای سید عبدالحسین خسروی پزشک همدان

از سادات جلیل القدر، عالم، فاضل، حبر، تقی طبیب حاذق همدان است از علوم قدیمه و جدیده در طب و غیره بهره کافی دارند ولی مسلماً در همدان آنطور که باید و شاید از ایشان تقدیر بعمل نمی آید

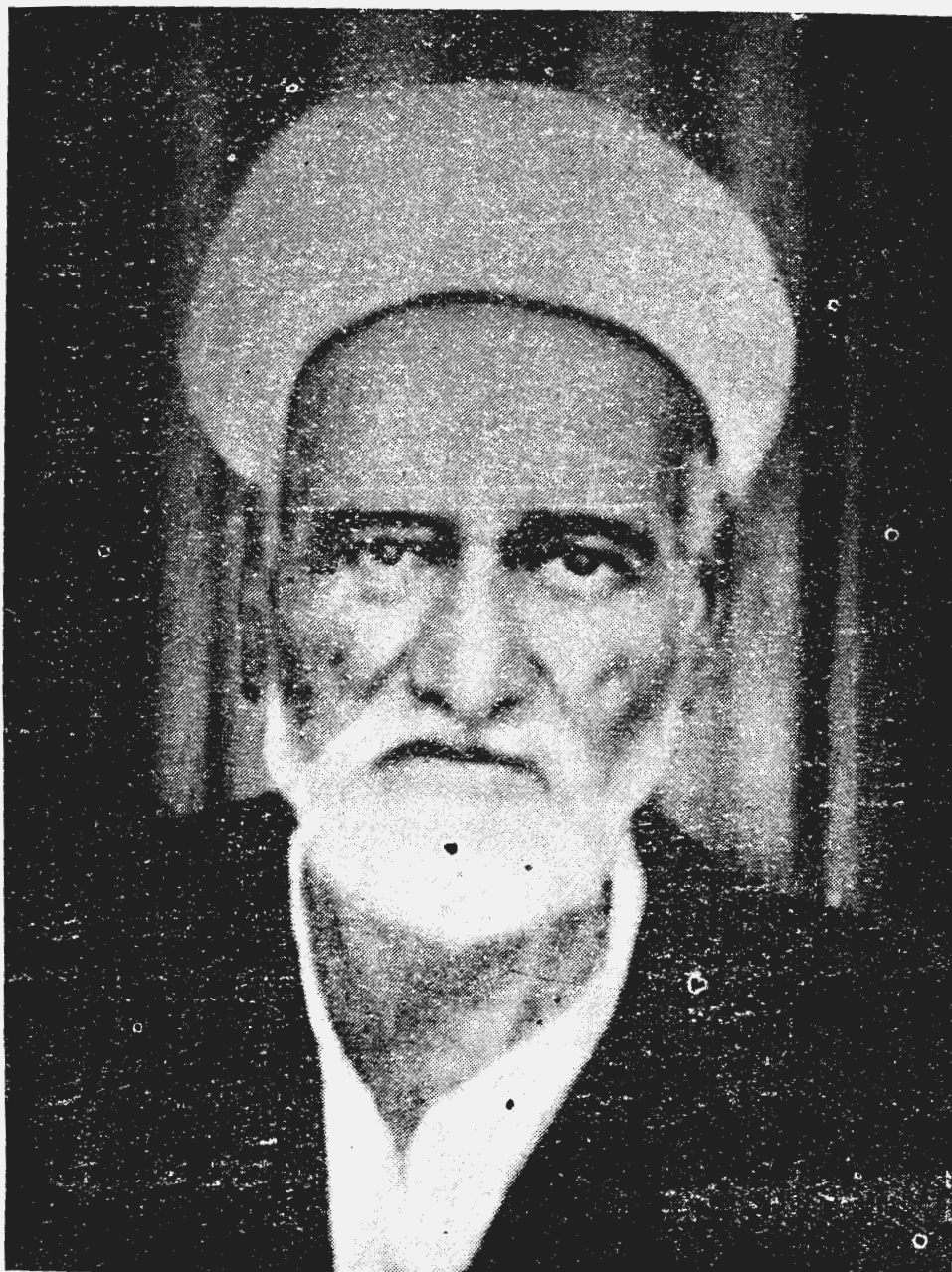
تنهانه من بخال لب مبتلا شدم بر هر که بنگری بهمین درد مبتلا است. حافظ البته ایشان کتابی در طب ابوعلی سینا نوشته اند بنام (برهان قویم) چاپ همدان و کتب متعدده در علوم متفرقه از قبیل نحو و حساب و هندسه و فقه و حواشی بر مطول و لمعه و تعلیقات بر قانون شیخ الرئیس و از شعر نیز اطلاع وافیه دارند چون در این رساله ذکر می شود از بهار ایران نشده است تیمناً بهار به ایشان را ذکر می کنم.

باز رسید از صبا مژده ز فصل بهار ساقی گلچهره خیز بیاد روی نگار
ز قرقف لاله گون قدح لبالب بیار شتاء غم را بگوی دگر نموده گذار
شمس به برج حمل ربیع را ز اعتدال
و چه نسیمی وزد سحر گهان دم بدم غنچه گل میدرد از نفس صبحدم
نسترن و یاسمن یافت وجود از عدم بلبل شوریده دل به بوستان زد قدم
خلق جهان را نگر جمله بری ز اعتلال
نرگس و صد برگ و ناز رسته هزاران هزار زهر نشیب و فراز بدامن کوهسار
بنفشه روئیده است کنار هر جویبار پریش و افشاند است چو زلف مشکین یار
باد دهد هر دمش بجانبی انتقال
شقایق واقعه خوان کرده زمین لاله زار طاقت و تاب و توان برده ز دل مرغزار
چون شکم ماهیان آبروان ز آبشار نغمه کنان بلبلان بروی هر شاخسار
از رخ هر نو گلی ژاله چکد اتصال
صنوبر و سرو کاج کشیده بر کپکشان لباس سباز از ورق بر همه اندامشان
جلوه گر اندر نظر چو قامت مهوشان کرده طبیعت عیان بر غم گردنکشان
نمونه مختصر ز قدرت لایزال
بوم و ایرانه شد سوی گلستان روان کرد ز شوق چمن ترک ره آشیان
لحن خوش عندلیب بشاخه کامران گفت چنین از ضعف بجمله اطرافیان
فخر کند بر لبید خسروی از این مقال

۲۵ رمضان ۱۳۷۷

حجة الاسلام حاج شیخ علی کوفی

مرحوم مفقود جنت مکان خلد آشیان متوفی سال ۱۳۲۵ شمسی پدر نگارنده که فقط یکی از صفات بارز او را برای نمونه ذکر می کنم که سر مشق دیگران واقع شود ان شاء الله آن مرحوم مدت سی سال در حرم مطهر حضرت امام اولیاء علی (ع) نماز نافله شب گذاشته است و همیشه اوقات خانه استیجاری می نشست و میگفت باید برای آخرت خانه ببناء نمود زیرا خانه دنیا (تخریب و ی موت صاحبها) یعنی خانه دنیا خراب میشود و صاحب آن خواهد مرد



برك عیشی بگور خویش فرست

کس نیارد ز پس تو پیش فرست

سعدی ره

شیخ محمد رجبی علویجه اصفهانی ره



از اکابر و عاظمای اصفهان بوده و اخیراً نیز در طهران در محله حشمتیه در سنه ۱۳۳۳ تا ۳۶ به امامت جماعت و ارشاد خلق اشتغال داشت

آن مرحوم بانگارانده بسیار مانوس بوده و همیشه اوقات در کلبه حقیر منبر میرفت و روزی گفت من پنجاه سال است خادم امام حسین (ع) هستم و آرزوی زیارت آنحضرت را دارم فقیر همت گماشت و تذکره سفر برای اواز شهربانی گرفتم سپس گفت فرزندى در کویت دارم که بمن نوشته صبر کنید تا عید ۱۳۳۶ شمسی من بطهران بیایم آنگاه باتفاق بکربلا برویم حقیر نامه او را خواندم و پس از چند روز آمد گفت خواب دیده‌ام که روز عاشورا است

وحضرت امام حسین (ع) بی یار و یاور وسط میدان محنت انگیز کربلا ایستاده و میفرماید (هل من ناصر ينصرني وهل من معين يعينني لخطا رجدي رسول الله ص) حقیر بایشان گفتم پس دیگر جای صبر نیست منتظر فرزندت مشوفی القور حرکت کن بسوی کربلا اونیز شنیده و حرکت کرد مدت دو ماه در اعتاب مقدسه بود در آنجا مریض شد در حال مریضی بتهران وارد شد بفاصله دوشبانه روز فوت نمود و در این بابویه مدفون گشت قبل از عزیمت وی بعراق حقیر از او خواستم که باتفاق ایشان و آقای شیخ مهدی آل علی که از اهالی نورو کجور مازندران است و ساکن طهران می باشد و از اتقیا است که قائم الیل وصائم النهار می باشد تصویری بعنوان یاد بود برداریم بهزینۀ نگارنده ایشان نیز قبول فرموده به عکاسخانه حاتمی رفتیم و عکس سه نفری برداشتیم از آن مرحوم پنج فرزند ذکورو دو اناث باقی است که دو نفر از ایشان معمو اهل منبر هستند یکی بزرگتر بنام شیخ احمد و یکی کوچکتر بنام شیخ میرزا علی است و ساکن طهران هستند و سه فرزند دیگر او یکی خیاط و دو نفر دیگر نجسار هستند آن مرحوم يك مجلس روضه ناقوس از زبان پدرش بحقیر یاد گاری داده که نوشته ام ولی بی نظیر است و در تاریخ و مقاتل ذکر از آن بنظر حقیر نرسیده است خلاصه حکایت از فضائل مولا (ع) میکند انشاء الله در کتاب (بیان الواعظین) خواهم نگاشت که اهل منبر از آن استفاده کنند.



ذوالریاستین

این تصویر مرحوم ذوالریاستین که بهترین عکس ایشان است در این کتاب درج شد که هر گاه یکی از فقراء ایشان این کتاب را ورق زند عکس مرشد خود را نیز ملاحظه کند. آن مرحوم در زندگانی خود بسیار زحمت کشید و کتابها نوشت منجمله کتاب مرآت الحق و در مشهد و کرمان و کرمانشاه و یزد و طهران خانقاه ساخت که حقیر همه آنها را دیده ام ولی اکنون تکلیف آنها هنوز روشن نیست و حتی جانشین پابرجائی ندارد آقای سید عبدالحجه بلاغی و آقای جواد نوربخش کرمانی دعوی خرقه او را دارند ولی به نظر حقیر سید سیادش مایه اجدادیش و خرقه نیز از اجدادش به ارث برده البته آقای بلاغی دعوی سه خرقه دارد یکی از مرحوم شمس العرفاء و یکی از مرحوم ذوالریاستین و یکی از آقای سید کاظم عصار که ایشان از علماء مطلع و بعضی از مریدان ایشان نام برده را علامه می خوانند.

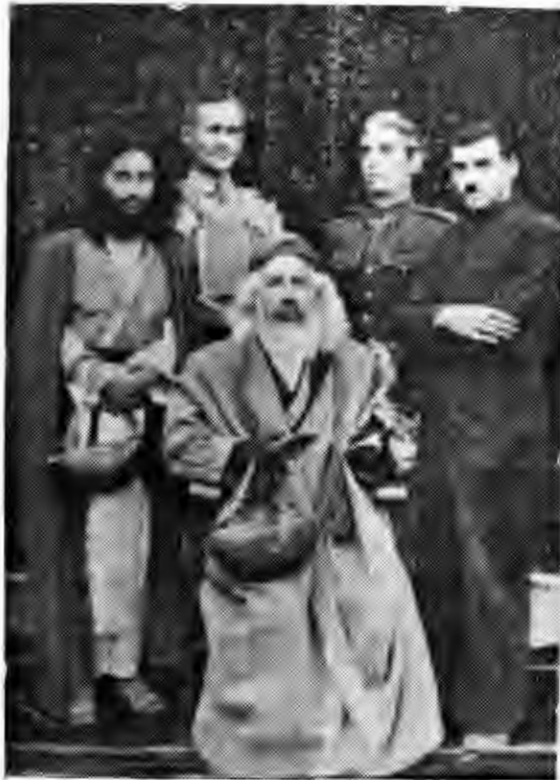
تکرار است والا با تکرار جرف إعجازی نیست و دیگر عجز در شعر بی نقطه است که هر کس مرد میدان است این گو و این میدان اصولاً حقیر. با تکرار کلمه چه در نظم و چه در نثر مخالف بوده و هستم و معنی بلاغت نیز همین است و در اشعار و گفتارم کم بنظر میرسد کلمه تکرار شده باشد و اگر هم شده نادر است (و النادر کالمعدوم).

مراسم نام علی و حق و حقیقت هو	طلسم جان و وجود مرا است هم تعوید
بغیر نام علی همدمی مرا نبود	برم همیشه از آن نام من بسی تلذید
فدای مقدم آنشاه جان و هر چه مراست	که سالها بدر آستان وی شدم تلمید
منم یگانه وجودی که عالم خوانند	نکرده در دل و جانم بغیر حق تنفید
همیشه مردم ذی جود عنایتم کردند	ز خلق سفله چه گاهی نموده ام تاخید

☆☆☆

و این یکر باعی را از علامه سمنانی معاصر و بخط خود ایشان در دفتر چه ام بیاد کار دارم تقدیم خوانندگان می نمایم که در مدح حضرة ثامن الائمه (ع) سرود و بیادگار بحقیق داد.

یا بن موسی ابن جعفر ابن محمد	انت وام الهیدی الامین والید
صاغ رب العباد خیر ضریح	لك فی طوس تحت قبة عسجد



از راست نفر اول مصومعلیشاه نداردنده

نفر دوم مرحوم سزگر دایم گرانمایه متوفی در حدود ۱۳۳۰ شمسی

نفر سوم سروان طباطبائی

نفر چهارم: حاجتعلیشاه کارمند بانک ملی وسط حضرة درویش نور علیشاه

طوسی این تصویر در سنه ۱۳۲۵ در زندان برداشته شده



از راست بچپ نفر اول سروان جمشیدنیا ابوالقاسم خان
 نفردوم مرحوم برقعلیشاه زنجانى مرید مرحوم مشهدى محمد حسن آقامراغه
 نفر سوم سرهنگ حسین فرخار رئیس سابق خطه طهران كه فعلا بازنشسته و در جنگ
 يك دست خود را فدای آب و خاک این مرز و بوم کرده است نفر ایستاده محمد حبیبی طهرانی
 متوفى ۱۳۳۵ شمسى



از راست بچپ اول سروان یوسفی رئیس سابق شهربانی بروجرد
نفر دوم مرحوم عاشقعلیشاه اصفهانی
نفر سوم سرهنگ مظاهری افسر بازنشسته شهربانی این تصویر در سال ۱۳۱۷ شمسی
در بروجرد برداشته شده است
چهار نفر ایستاده ابوالقاسم خان جمشیدنیا افسر بازنشسته ارتش

کوچك عليشاه

در سال ۱۳۲۳ شمسی در شیراز رفتم و در آنجا به فقیری از فقرای حاج مطهر علیشاه
برخورد کردم بنام خادمعلیشاه که نام شریعتش کریم بود او گفت بالای این کوه که در شمال
شهر شیراز واقع است و در غرب دروازه قران است قبر بابا کوهی است که به مرشد حافظ معروف
است و بابا کوهی نیز مرید خواجوی کرمانی و خواجو نیز مرید شیخ محمد مؤمن که در خراسان
گنبد سبز مدفون است بوده .

در هر صورت معرفی کامل نتوانم کرد زیرا فقط بر حسب استماعات حقیر این چند نفر را
به هم نسبت میدهند.

الحاصل خادمعلیشاه گفت بر سر تربت بابا کوهی يك درویشی است بنام كوچكعلیشاه
مانیزاد و راحله فراهم نموده باتفاق آندرویش از کوه بالا رفتیم و در مقبره بابا درویشی را
ملاقات نمودم که کوتاه قد ابروهایش پیوسته گیسوان سفید داشت گفت:
حضرت درویش من كوچكعلی تاسن نود سالگی تمام خاور میانه بین النهرین و روسیه را

گرددش کردم و چون سنم به نود سال رسید گفتم دیگر مردنی هستم در اینجا آمدم و اکنون سی و دو سال است که در این مکان اقامت دارم و هر هفته یکبار به شهر برای تاهین امر معاش روزهای چهارشنبه میروم و نان لواش و ماست کیسه فراهم مینمایم و به اینجا میآیم تا گنوں چند مرتبه کتابی برای مطالعه فراهم نموده ام ولی وقتی به شهر رفته ام که باز گردم آمده و کتاب را نیافته ام ندان برده بودند. البته صحبتهایی نیز کرده که دلافت بر روشنائی ضمیر او مینمود منجمله میگفت بقلان درویش گفتم به شهر مرو برق خواهد آمد ولی کوش نکرد و رفت و به برف زدگی مبتلا شد اخیراً در سال ۱۳۳۴ بتهران آمد در این جا نیز حاج مطهر علیشاه باو بدن عنایاتی نمود سپس بشیراز رفت و در همان سال خرقة تهی کرد ره

علی اصغر خان تجریشی ره



آن مرحوم از اهالی طهران و پیشکار مرحوم سپهبد ارشتی بود در زمان حیات بانگارتده دوستی داشت و به مبانی و مبادی دین حنیف اسلام بسیار معتقد بود و به آل محمد (ص) بسیار ارادت داشت.

هرگاه حقیر در منزل او میرفتم فوراً میگفت این پول را بگیر و یک مجلس روضه بخوانید در منزلش از هر غذائی بود و از هر رقمی با جات یافت میشد و همه گونه تنقلات و آجیل موجود بود با اینکه شصت سال از عمرش میگذشت و خانه شخصی در خیابان زرین نعل داشت که فعلاً همشیره های آن مرحوم در آن زندگی میکنند و از فرش های قدیم و ظروف عتیقه بسیار داشت.

میگفتم چرا زن اختیار نمی کنی میگفت زن زندگی می خواهد زن زندگانی لازم دارد در دوستی بسیار صمیمی بود بخانه همه کس میرفت و دعا میکرد و میگفت مادر بچه ها خوب است به خانواده تان مادر بچه ها بگوئید هر روز جمعه به قبرستان میرفت میگفت مرده ها هم حق دارند باید رفت و طلب مغفرت برای آنان نمود در سنه ۱۳۲۳ بانك كسالتی در گذشت ره .

جناب آقای نصرت‌الله مشکوئی



از کارمندان تحصیل کرده و لیسانسیه قدیمی وزارت فرهنگ می باشد معظم له شخصی پرهیز کار - متقی - پاک طینت و نیکو سرشت بوده و تولد آن بزرگوار در سال ۱۲۹۰ شمسی و مسقط الرأس شریفش طهران بوده والدش خلف مرحومین نجم السلطان و جد پدری مشکوة السلطنه وجد مادری آن جناب شادروان مونیق الملك بوده ره اخیراً چند سال است که در رأس اداره کل اوقاف کشور قرار دارند و سمت مدیریت کل را حائز و سال ۱۳۳۶ نیز برای مطالعه مدتی رادر کشورهای اروپائی گذرانده اند

امیدمیرود باتکاء طرزسلوك و روش متین و نیت خیر خواهانه که در این عنصر شریف وجود دارد در آینده مصدر خدمات بزرگی به ملت ایران و عالم اسلام گردند

بزرگی از رخس گردیده تابان	بود اهل حقیقت این تو میدان
هم ازاب او شریف است و هم ازمام	هم از اهل خرد هم اهل ایمان
بحق سوگند جز حق من نگویم	که دنیا را نباشد عهد و پیمان
در ایران بود ذات وی کم نظیر	بذات خداوند بخشنده مهربان
همه رفتار او آرام باشد	همه فعلش نیکو باشد به دوران
همه مجذوب خلق نیک اویند	که هم اهل عمل باشد هم احسان
امیدم که این گونه اشخاص را	شناسد قدر و بدانند هسان
خدایان کشور که اهل حقند	بدیشان نمایند حسن گمان
که اهل فضیلت بدوران کم اند	و گر هست در عزلت و در نهان
بذات عفیفش همه شب و روز	دعا می کند کوفی از دل و جان
به اصل نکویش شه سادت دهم	که حق داد دروی مرا این بیان

این قصیده ۱۴ معصوم را تیمنتاً و تبرکاً برای حلقه ذکر فقراء مینگارم که بسیار بی نظیر است

صدر نبی مصطفی آینه انوار هسو	قلب علی مرتضی گنجینه اسرار هو
صدیقه کبری حق معصومه عظمای حق	مرضیه حسنای حق معجوبه استار هو
محبوب ربانی حسن دلدار یوسف پیروهن	مرآت حسن ذوالمنن مجموعه اطوار هو
معشوق سبحانی حسین قدوسی انور عین	شمس مضیئه مشرقین آن نقطه ادوار هو
سجاد زین العابدین احمد رخو حیدر جبین	یعقوب بکاء حزین دریم زخار هو
آن بساقر علم هدا علام علم کبریا	در اک اسرار خفا زیبا گل گلزار هو
آن جعفر صادق قدم کشف استار قدم	آن ناطق خلاق دم نطق حق و گفتار هو
آن موسی کاظم لقب مجموعه علم و ادب	سلطان فرد منتجب آن ناشر آثار هو
فرزند پاک مرتضی سلطان تخت ارتضی	شاهنشاه ملک رضا درج در شهوار هو
آن منبع جود و کرم آن مطلع نور قدم	شاه جواد محترم برج مه سیار هو
فرزند دلبد تقی شاه علی ماه نقی	معصوم پاک متقی هو یار او او یار هو
شاه حسن سیمای حق لعل لبش گویای حق	آن ذا کر اسمای حق آن ناطق اذکار هو
مهدی غائب ساهجی مأمور امرش کل شیئی	امر خلاص کار وی امر وی آمد کار هو
معصوم بی کبر و ریا مرآت وجه کبریا	مشتاق عین و لامو یا آئینه رخسار هو

قاهر علیشاه بیر جندی

قاهر علیشاه از فقراء حاج مستور علیشاه کرمانی که از مشایخ حاج مطهر علیشاه است و ساکن "فعلی بغداد است می باشد نام شریعتش مهدی منوچهری است در شب پنجشنبه ۲۱ اسفند سال ۱۳۲۵ شمسی باتفاق مرشد خود حاج نور علیشاه سرابی خراسانی در خانقاه مطهریه بیرجند مهمان وی بودیم و او گفت پدری داشتم که او نیز محب فقر بوده و اشعاری سروده که یک قصیده آنرا در دفترچه یاد بود حقیر بخط خود نگاشت و یک درویش دیگر بنام منصور علیشاه در آنجا حضور داشت که او نیز قصیده از یاسری محمد ابن حسام صف رودی در مدح خاتم انبیاء (ص) بخط زیبایی خود در دفتر یاد بود حقیر مرقوم داشت اکنون قصیده مرحوم سلیمان منوچهری پدر قاهر علیشاه را ذکر میکنم

اول بنام حیدر صفدر علی علی	شیر خدا وصی بیمبر علی علی
لشگر شکن امیر غضنفر علی علی	ارکان دین امسام مظفر علی علی
هم خوابه شفیقه محشر علی علی	

اندر غدیر خم بعلی گفت مصطفی
 هستی امام رهبر و رهدار و رهنما
 منصوب من توئی ای شاه لا فتنی
 من بعد من امیر توئی ای یار با وفا
 هستی ولی خالق اکبر علی علی
 غیر از تو کیست در دوجهان شیر کردگار
 غیر از تو کیست صاحب شمشیر ذوالفقار
 در روز رزم کیست بمثل توشهریار
 غیر از تودر که کند زخیبر علی علی
 روزیکه شاه دین بتکاور شود سوار
 آید میان معرکه آن شیر کردگار
 از ظلمت غلاف کشد برق ذوالفقار
 لشکر فراز از دم شمشیر آبدار
 برهم شکن بلشگر کافر علی علی
 تیغی که بود در کف آن شاه محترم
 در قبضه اش نوشته علی قاتل ظلم
 چون ابروان عارض دلدار گشته خم
 بر کافران فراز گر میشود دو دم
 مقراض کفر تیغ دو پیکر علی علی
 در روز رزم حیدر صفدر علم کشد
 کدرا و وار تیغ دو دم دمبدم کشد
 اندر میان معرکه آن شه قدم کشد
 کفار چه اژدرو موسی بدم کشد
 شیر خدا و هژبر دولشگر علی علی
 غیر از تو کیست بنعم و داماد مصطفی
 غیر از تو کیست در دوجهان شاه لا فتنی
 غیر از تو کیست ساقی کوثر علی علی
 شاهها بکن نظر بسلیمان خسته دل
 حسن تو جلوه کرد بگلزار آب و گل
 نیکی بکر که مدعیانم شوند خجل
 جان عزیز جان منی چشم و جانندل
 جانها فدای جان تو حیدر علی علی
 شاهها بدین جلال بیا سوی کربلا
 پیکر هزار پاره ز شمشیر اشقیا
 بنگر که کشته گشت حسین توا ز جفا
 از خاک تیره رأس شریفش بنیزه ها
 تنها نه با چهار برادر علی علی
 رأسیکه بود روان گشت بر سنین
 رأسیکه بود فاطمه را نور دو عین
 رأسیکه بود نور دل سید انام
 رأسیکه گشت روانه بسوی شام
 لعل لبش چه قند مکرر علی علی
 یکشب بشهر کوفه بتمجیل و احترام
 خولی چه کرد با سر سردار خاص و عام
 اندر تنور مطبخ آذر علی علی

توفیق ایشاه طهرانی



نام شریعتش علی مرتضائی فرزند حیدر متولد ۱۲۸۲ شمسی متوفی روز جمعه ساعت یک بعد از ظهر روز ۳۷۹۷ در خانقاه مطهریه سرسره در حال غذا خوردن در حضور نگارنده حالتش دفتاً متغیر شده و بفاصله یک دقیقه جان بحق تسلیم نمود مردی بود سلیم النفس بی آزاد همیشه اوقات خود را در خانقاه بخدمت فقرا صرف می نمود بدو گفتم

اهل کجائی گفت طهرانى هستم وقتى جان میسپرد گفتم بگو یا علی
قبل از غذا خوردن صابون برای وی آوردم دستهایش را شست و حقیر آب دستش
می ریختم چون در خانقاه همه باید روی یکرنگی مشغول خدمت باشند در خانقاه کلمه عالی ودائی
بکار نمی رود و رویش از غبار بخاری سیاه شده بود قبل از غذا خوردن اصرار داشت که برود حمام
ولی اجازه ندادند نشد گفتم نهار بخورید بعد بروید حمام گفت اشتها ندارم و غذا نمیخورم
خلاصه بر سر سفره آمد نشست فقیری بوی گفت چرا صورت نشستید گفت مرده شوی
آنرا خواهد شست به کتاب غزلیات شمس غریبی و حافظ و غیره بسیار علاقه داشت سه پسر و دو
دختر در طهران از خود بجای گذاشته است والسلام

شرح عکس مقابل

از راست بچپ نفر اول صفاء علی
نفر دوم احمد خواجه نوری (سر مستعلیشاه)
نفر سوم محبتعلیشاه سرورش
نفر چهارم حاج روضان نانوا
نفر پنجم حسین خادم امام جمعه اصفهان
نفر ششم مشهود علیشاه لاهیجانی
نفر هفتم خوشحال علیشاه
نفر هشتم مصلوعلیشاه
ردیف دوم نفر اول حسن کفاش نفر دوم شوقعلیشاه نفر سوم ذاکر علیشاه
نفر چهارم مرحوم توفیقلعلیشاه
نفر پنجم شهناز علیشاه (فرزین) نفر ششم صادقعلیشاه
نفر هفتم آقامصباح
نفر هشتم اصغر گلانتر قاهر علیشاه اصفهانی
نفر نهم حضرت حاج مطهر علیشاه
نفر دهم آقای هوشنگ قیائی
نفر یازدهم احمدی میر انوار علیشاه
ردیف سوم نفر اول شاکرعلیشاه نفر دوم ناصرعلیشاه قزوینی
نفر سوم سعادتعلیشاه
نفر چهارم کودک! پسر محمد خلیفه
نفر پنجم خرم علیشاه (محمد خلیفه)
نفر ششم سرهنک پوراحمدی

این عکس در خانقاه طهران برداشته شده و این سقاخانه در اصفهان ساخته شده و با
تشریفات خاصی بطهران برای عزاداری اباعبدالله (ع) در خانقاه طهران آورده شده است
و سپس بکر بلا برده شده است در سنه ۱۳۳۱ شمسی و آقای ~~محمد~~ بانی این سقاخانه و رشو
شده است که در حدود هفت هزار تومان تمام شده و در کناره های آن اشعار صغیر حکاکی شده است

قصیده ۱۱۴ آیہ

این قصیده معروف به قصیده صدو چهارده آیه است از زبان مرشد شنیده‌ام ولی بطور مسلم این قصیده سر و پا مهر نیست و این از خطبه بیانیه حضرت امیر علیه السلام گرفته شده است که در کتاب انهار جاریه هست شعراء متأخرین نیز از این اشعار سروده‌اند منجمله صغیر اصفهانی ولی این اشعار را بعضی نسبت به وصال میدهند و بعضی به زمره درهر صورت غلو نیست زیرا گفته خود حضرت است واصل خطبه نیر سه خطبه هست که حقیر در کتب متفرقه به تواتر دیده‌ام و اگر کسی تکذیب کنند طرف دار مخالفین است .

بنده آنرا بانضمام يك مرثیه ذکر میکنم که مرثیه نیز از کسی دیگر است که معرفتی در او ندارم ولی برای آنکه می‌شود باین اشعار متصل ساخت و گریه از دوستان اباعبدالله الحسین علیه السلام گرفت خوب است و گوینده آن نیز خوشوقت خواهد شد اگر زنده هست و اگر مرده روح او شاد خواهد شد و ما نیز از ذکر چند مصیبت در پیشگاه اعلی حضرت حسینی خجل نخواهیم بود انشاء الله .

پای بند الفت تن گشته جان نازنینم
 که باندوهم عنان و گه به محنت هم قرینم
 تارها ندان ز قید قال و قیل و آن و اینم
 آنچه می بینم نخیزد جز زبان هیچ از کمینم
 بر مذاق جان نماید نیش عقرب عنگبینم
 منسکه دانائی ندارم از چه رو گردد بکینم
 توسن همت که باشد دائما در زیر زینم
 بر حریز خاکدان دنیو فانی میکنم
 همچو بوتیمار باشد سر بزیر پوستینم
 خود گرفتم کافتاب و نظم را چرخ برینم
 ذره ام یا آفتابم گوهرم یا پسا ر کینم
 با که بتوان گفت زین سان من چنان و یا چنینم
 سیلفی آری شناسد گوهر در ثمینم
 همچو صبح عید سرزد آفتابی از یمینم
 گشت روشن تیره بخت قلب بیمار حزینم
 گفت مام چرخ ملت آفتاب برج دینم
 من ولی والیم من شاه ارباب یقینم
 جانشین احمد مختار باب سین و شینم
 سید بطحا ولی حضرت جان آفرینم
 آخرین رمز از بیان احسن الفی الغالینم
 مقصد حق از بیان طاواها و یاو سینم

حالی از آسیب گردان باغم و محنت قرینم
 از خصوصت ها که دارد آسمان پیوسته بامن
 کاشگی زین خلوت تن شاه جان بیرون خرامد
 گفتم آیم چون بد نیاسود خواهم برد لیکن
 تلخ کامم بسکه از ناساز گاریهای گردون
 چرخ را گویند باشد یار دونان خصم دانا
 به کز این بیرون سرای بی بقا بیرون جهانم
 منسکه شد آرام گاهم کنگر قدس از چه معنی
 طایر قدس آشیانم اندر این ویرانه تا کی
 خود گرفتم کاسمان و عقل را مهر و منیرم
 چون مطاع خود نمودن مینیار د کس چه داند
 اهل دردی گر نباشد تا بدر دل گر آید
 اهل دردی گر به بیند طرز گفتارم بداند
 دوش جان می سوخت بر تن زاتش فکرت که نا گه
 از تجلی های نور عالم آرای جمالش
 گفتم ای خورشید رخشان از کدامین آسمانی
 من علی عالم مبداء اسرار علومم
 پیش بین عالم اسرار فوق کاف و نونم
 حیدر والاوصی حضرت ختمی مآبم
 اولین حرف از حروف ان ذوالفضل العظیمم
 آیه تنزیل بلغ لم یزل را من مرادم

بانی هفت آسمانم داور کون و مکانم
ماسوا باشد ظهورم ماورا باشد وجودم
نور بخش سیئاتم فیض بخش ممکناتم
چهارامم پنج جسم شش جهاتم هفت بابم
شمئی دیگر بیان سازم صفات خویشتم را
زوج زهرای مطهر والد شبیر و شبیر

گردش دور زمانم جنبش روی زمینم
اولیاء ذوالکرامم انبیای مرسلینم
صف نشین طیباتم سرفراز طیبینم
هشت خلدن نه رواقم طایر عرش برینم
تاشناسی به از آن و تابدانی به از اینم
من علی مرتضی قائم مقام شرع و دینم

گوینده این شعر زیر را نشناختم

پای رفعت بر نهادم از شرافت دوش احمد
آه از آن ساعت که بندم بر کمر تیغ دو پیکر
پهنه روی زمین از گام دلدل تنگ گردد
از نهیب ذوالفقارم میگریزد کوه دشمن
یا علی یاشاه مردان یا امیر المؤمنین
یا علی با این جلالت کربلا حاضر نگشتی
روز عاشورا حسین تشنه لب گفتا بعدوان
شانه ز دبر گیسوانم مادر زهرای اطهر
من اگر شاه حجازم کو علمدار رشیدم
در گذشتم از خون جوانان گرده میدم
یا حسین روز قیامت کن شفاعت شیعیان را

بارسول هاشمی در عرش یار و همنشینم
آه از آن ساعت که دلدل آید اندر زیر زمینم
چارار کان میشود پیچیده در زیر نگینم
خضم بگریزد زاسم آن سهام آتشینم
خودتوفر مودی دمدام بر شما مولای دینم
تا کنی یاری در آندم بر حسین نازنینم
کی گروه بی مروت من حسین دلغینم
پرورش داده لبانم را بشهد و عنگبینم
من اگر سبط رسوا پس چه شد نام و نشانم
قطره آبی برای اصغر شیرین زبانم
خودتوفر مودی که در محشر شفیع المذنبینم

ناصری کاشانی ره

در سال ۱۳۲۵ به کاشان رفتم در منزل یکی از دوستان مهمان بودم که يك مداحی را
نیز دعوت کرده بود آن مداح شعرهای زیادی خواند و گفت یکی از شعراء مجهول القدر
در چندی قبل مرحوم شد ولی این یک قصیده را من از او دارم که حفظ هستم و هنوز بیچاپ
نرسیده است حقیر آن را یادداشت نمودم و مقدمه آن را حذف کردم
چند در زندان تن با نعمت و محنت قرینم پاینده اغشیجان از یسار و از یمینم

۲۰ بند محذوف

شیر حق صهر پیمبر معنی اسماء حسنی
آنکه ظاهر خطبه خود فرموده در بالای منبر
من شبهه الحکوماتم من رفیع الممکناتم
من ولی کردگارم من قسیم نور و نارم
پادشاه اولیایم رهنمای انبیایم
آدم نوح شعیم عیسیم خضرم خلیلیم
رازق طفیل صغیرم راحم شیخ کبیرم
کارپرداز جهانم باعث کون و مکانم

کز مدیحش شهره در کیهان بگفت شگرتیم
من خدا را مظهر استم من نبی را جانشینم
من اسماء المؤمناتم من امیر المؤمنینم
من امیر مومنانم من صبیح ماء و طینم
پیشوای اتقیایم مقتدای مسالمینم
شیث داود و کلیم و لوط و هود و طاوسینم
جاعل بدر منیرم مرشد روح الامینم
خالق نه آسمانم بانسی هفتم زمینم

خواجه کروبیانم صانم عرش برینم
 من به ابراهیم سر لا احب الا فلینم
 من به موسی سرمیقات ثلاثین اربعینسم
 سلسبیل و کوثر و تسلیم کاس من معینم
 والضحایم هل اتی یم طواها و یاو سینم
 گاه در فرقان خطاب از دزمان المقیمینم
 آمر امر قضایم نفس خیر المرسلینم
 گاه امر الله والروحم کهی کشف الیقینم
 که ویشو گل ذی فظلم کهی حل المتینم
 که نصرت الانبیایم که بعثت المرسلینم
 معنی یوفون با النذریم شفیع المذنبینم
 که نخستین آدم استم گاه نوح اولینم
 عالم فضل الخطابیم خازن روح الامینم
 مالک مهر سلیمانم امام الواصلینسم
 مظهر اشیائیم و مرآت رب العالمینم
 گاه گلزار چنانم گاه فردوس برینم
 بیت معمرم من و قتال خیل المشرکینم
 من امیر راستانم من امام راستینم
 گاه من میزان اعمالم کهی حسن حسینم
 ترجمان سریزدانم نهال باغ دینم
 خالق ارض و سمایم بنده جان آفرینم
 بلکه ارباشد بدل شوق وصال حور و عینم

آمر صبو حیانم حاکم قدوسیانسم
 من به اسماعیل مصداق فلما اسلامایم
 من به عیسی انی عبدالله اتانی الکتابسم
 سدره طوبی و فردوس جان و بزم قدسم
 ایلیایم شیطایم مصطفایم مرتضایم
 گاه در قرآن مراد از من اورثن الکتابیم
 شرح نصر آیه انا هدیناه السبیلیم
 گاه سر نیکته السابقون السابقونم
 که مخاطب از خطاب الذین ینفقونسم
 مطلع الفجر و مضیئ الشمس ارسیت الجبالم
 که یقیمون الصلواتم گاه یوتون الزکاتم
 من انیس مؤمنینم من مبیر ظالمینسم
 قائم با القسط مصداق صراط مستقیمم
 داسی ارزین و دارای مفاتیح العیوبم
 اسم اعظم را زکاف و یاعین و صادم
 گاه عرش و کرسی و لوح و سموات العلایم
 لوح محفوظم من و مشکوات نور مصطفایم
 من انیس دوستانم من عبیر دشمنانم
 گاه من قسطان ایمانم کهی نور هدایم
 ترجمان وحی اللهم چراغ بزم قدسم
 زیب تاج ارتضی یم باب علم مصطفایم
 خسروا من ناصریم هستم کز شوق وصال



از راست بچپ

نفر اول محبت علیشاه اهوازی

نفر دوم نظم علیشاه قمی ره

نفر سوم آقای مصباح

نفر چهارم شیرعلیشاه

نفر پنجم عارف علیشاه قندهاری

نفر ششم صادقعلیشاه

نفر هفتم ناصر علیشاه

نفر بالا سر کبیرعلیشاه طهرانی

چند عکس از نگارنده در سنین مختلف



الفقر من الخلق الى الحق ومن الحق الى الحق ومن الحق الى الحق يعني فقر از خلق بسوی حق گام برداشتن است و به ریاضت و مجاهدت برداشتن که فرموده اند درویش از ۴ حال خارج نیست.

۱- ذکر ۲- فکر ۳- مراقبه ۴- حضور و درویش یعنی درویشی و گفته اند دال دینداری راه- ریاضت و رضا بودن به رضای حق و او و فواید مولی علی (ع) داشتن یاء یاد خدا بودن این شاکر بودن است.

در هر حال و من الحق الى الحق یعنی پس از اینکه مراتب مجاز و خلایق را رد کرد و بحق رسید همه افعال او حق است مگر در هر حال حق میگوید و حق می شود و بحق گام بر میدارد به همین نظر منصور حلاج گفت از الحق نه اینکه مضی بی سوادان احق میگویند منور کافر است منصور میگوید من در راه حق بالای دار او یخته شدم بواسطه اینکه حق میگویم و حق می شنیدم و حق می دیدم و از حق باز میگردم بسوی خلق برای ارشاد و هدایت خلق والسلام.



عکس مقابل در روز بیستم فروردین ۱۳۲۶ روز ازدواج نگارنده در قم برداشته شده است و کسودک اخوی نگارنده است بنام مهدی کوفی.



ردیف اول از راست بچپ

نفر اول مشهود علیشاه لاهیجانی
 نفر دوم حضرة نورعلیشاه طوسی خراسانی
 نفر سوم حضرة درویش حاج مطهرعلیشاه قطب سلسله جلیله خا کسارجلالی
 نفر چهارم صادقعلیشاه
 نفر پنجم سیفعلیشاه خراسانی
 نفر ششم محبتعلیشاه دزفولی

ردیف دوم از راست بچپ

نفر اول میر وحدتعلیشاه قزوینی
 نفر دوم دیدارعلی طهرانی
 نفر سوم مظلوم رشتی
 نفر چهارم سعادتعلیشاه طهرانی
 نفر پنجم شوقعلیشاه طهرانی
 نفر ششم میر حسامعلیشاه قزوینی
 نفر هفتم پاکعلیشاه طهرانی
 نفر هشتم ذوقعلیشاه شیرازی مرحوم
 نفر نهم مرحوم سبزعلیشاه مشهدی طوسی
 نفر دهم عارفعلیشاه
 نفر یازدهم دریا نعلیشاه



از راست بچپ نشسته - نفر اول احمدی - نفر دوم خضر - نفر سوم عبدالامیر -
 نفر چهارم کودک عباس میلانی - نفر پنجم حضرة درویش حاج مطهر علیشاه - نفر ششم زکی زاده
 نفر هفتم صولت علیشاه ساکن کن - نفر هشتم شوق علیشاه
 ردیف دوم نفر اول مطلوب علیشاه - نفر دوم ناصر علیشاه - نفر سوم لطفعلی - نفر چهارم
 شیرعلیشاه - نفر پنجم ذاکر علیشاه - نفر ششم منوچهر دهقان - نفر هفتم صادق علیشاه میلانی
 نفر هشتم آقای مصباح - نفر نهم سیاوش دهقان - نفر دهم مشهور علیشاه - نفر یازدهم سیدحجازی
 نفر دوازدهم سعاد علیشاه نفر سیزدهم کریم راننده

شرح عکس مقابل

از راست بچپ

نفر اول سرهنگ پورا احمدی
 نفر دوم شهباز علیشاه (فرزین)
 نفر سوم حضرة درویش حاج مطهر علیشاه
 نفر چهارم آقای خواجه نوری (سر مستعلیشاه)
 نفر پنجم آقای هوشنگ قیائی

ایستادگان

نفر اول شاکر علیشاه
 نفر دوم پسر خرم
 نفر سوم خرم علیشاه
 نفر چهارم آقای سمنانی رشتی پدر ذاکر علیشاه
 نفر پنجم ذاکر علیشاه
 نفر ششم شوق علیشاه
 نفر هفتم ناصر علیشاه
 نفر هشتم محبت علیشاه سروش
 نفر نهم آقامصباح
 نفر دهم در حال گلبنک سعاد علیشاه
 نفر یازدهم مرحوم توفیق علیشاه
 نفر دوازدهم اصغر کلانتر اصفهانی
 نفر سیزدهم صادقی علیشاه
 نفر چهاردهم سراج علیشاه
 نفر پانزدهم
 نفر شانزدهم مشهور علیشاه
 نفر هفدهم صفا علیشاه
 نفر هجدهم خوشحال علیشاه
 نفر نوزدهم مظلوم علیشاه
 نفر بیستم حاج رمضان نانوا
 نفر بیست و یکم علی سراج

مشکل هر دو جهان حاصل درویشان است
 عرش فرشی زیگی منزل درویشان است
 عقل در مکتب سرائل درویشان است
 روح انفاس مجرد گل درویشان است
 کار زوی دو جهان باطل درویشان است
 که مقامات فنا قابل درویشان است
 رو خرابات که سر منزل درویشان است

سر سر بسته عالم دل درویشان است
 موی ژولیده و در خاک مقیم اند ولی
 گرز تعلیم و تعلم همگی خاموشند
 گرز هیچت نیز زند بهشتی گل و خاک
 طمع هر دو جهان از دل خود بیرون کن
 بروای زاهد سالوس در این ورطه بمیر
 بهر دنیای دنی زهد فروشی تا کی



شرح عکس مقابل

اؤراست بچپ

نفر اول علیشاه پسر گوهر علیشاه

نفر دوم مونس علیشاه

نفر سوم احمدی از تجار بازار طهران

نفر چهارم کبیر علیشاه ننجی صدری

نفر پنجم ساجد علیشاه

نفر ششم

نفر هفتم روشنعلیشاه پسر شریف الهامه دشتی

نفر هشتم

نشتگان ردیف دوم

نفر اول مرحوم سید علی حکاک

نفر دوم مرحوم حاج مهرعلیشاه خراسانی صاوفی سال

۱۳۲۸ شمسی در شهری

نفر سوم آقای امیر آقا دستوری پیر حقیقت اهل

حق طهران

نفر چهارم حضرة درویش حاج مطهرعلیشاه سرسلطه

جليله خاکسار جلالی غلامعلیشاهی

نفر پنجم دکتر بکتاش (منورعلیشاه) که در صله ۷۰

شرح حال او گذشت

نفر ششم صادقعلیشاه

اشعاریکه از مرشد خود سینه بسینه پیادگار دارم منجمله اشعار مرحوم حاجب شکل ۱۷ در زندگانی شمس العرفاء که در دیوان آن مرحوم نیست

ما صوفیان بزم صفایم نی مصاف
جام و صبو بمستی ما کی دهد کفاف
بگذاشتیم لاف گذشتیم از مضاف
رندانه گو بداد من مست را معاف
هستند مرد لیک زیبا بند تا بناف
در روز رزم تیغ میکار است نی قلاف
می خود مباش در پی تفتیش درد صاف

دل صاف سینه صاف قدح صاف باده صاف
خم خانه را بگوی بمجلس در آورند
مست آمدیم و بار دگر مست میرویم
زاهد مرا زمیکده خواند سوی بهشت
مرد تمام در همه روز گار نیست
از من هنر بخواه زعریانم مخند
حاجب ادب ز ساقی مجلس نگاه دار





از راست به چپ ردیف اول: نفر اول زکی زاده مظفر علیشاه رشتی، نفر دوم منوچهر دهقان، نفر سوم سیاوش دهقان، نفر چهارم صادق علیشاه میلانی، نفر پنجم کودک عباس میلانی، نفر ششم میرزا علیشاه طهرانی، ردیف دوم: نفر اول سعادتمن علیشاه، نفر دوم شیرعلیشاه، نفر سوم استاد محمد بنیاد، نفر چهارم سید حجازی، نفر پنجم مشهور علیشاه لاهیجانی، نفر ششم احمدی محبوبعلی، نفر هفتم مطلوبعلی، نفر هشتم کریم زاننده، و سطر ردیف اول و دوم: حاج مطهر علیشاه، دست راست حاج مطهر علیشاه آقای مصباح، دست چپ آقای مصباح، ذاکر علیشاه رشتی (سمتانی)، ردیف سوم: کودک نفر اول خضر، نفر دوم سرکار عبدالامیر پسران ذوق علیشاه که در خانقاه کوفه هستند، نفر سوم شوق علیشاه.



ردیف اول از راست بچپ

۱- احسان علیشاه

۲- منورعلیشاه (دکتر بکناش)

۳- سیدجلال الدین علیشاه (آقامصباح)

ردیف دوم

۱- شاهر علیشاه

۲- هنیر علیشاه

۳- (آقای فرزین) شهباز علیشاه

۴- بهانعلیشاه ظهرانی

در وقت سوم

۱- اشوقعلیشاه

۲- مرحوم محرمعلیشاه کاشمیری که در رمل واسطربلاب مهارت تام داشت و در شهر ترشیز کنونی میزیست و در سال ۱۳۲۳ به کاشر رفته و او را ملاقات نمودم و در خانه آقای دکتر نوعی مهمان بودیم و در سال ۱۳۲۷ بطهران آمد و چندی در طهران بود و سپس به مشهد رفت و مرحوم شد ره

۳- ناصرعلیشاه قزوینی است که در طهران دوده دار خانقاه مطهریه است

نظام فقر خاکسار

نظم فقر خاکسار را هیچ يك از فقراء و اهل مسالك طریقتی ندارند فقیر خاکسار مثلاً يك سر باز وظیفه وارد فقر شده و مراحل را متدرجاً طی مینماید و فقیر خاکسار صحبت نمودن و غذا خوردن و نشستن و خواندن و خوابیدن و حرکت کردن بلکه تمام حرکات و سکناتش منوط با اجازه مرشد است و این نظم را مرحوم سیدجلالالدین هندی داده است که چهل تن و هفت تن شیراز و قطب دین حیدر که به تربت حیدریه موسوم است با او نسبت میدهند و در حیدر آباد کنیز مقبره بنام قطب دین حیدر هست که باو منتسب است و فقر خاکسار جلالی نیز باو نسبت دارد و به طریقت خاکسار جلالی نیز بواسطه غلامعلیشاه که تماشال ایشانرا در صفحه ۵۰ منعکس نمودیم و تربت او در قندهار که محل ولادت او بوده میباشد و در ایران در سال ۱۳۰۰ هجری ترویج فقر (الله و محمد و علی) میکند غلامعلی اهی اطلاق می شود و اما بر سه ۷ قدمی یا ۱۱ قدمی یعنی در بازارها و شوارع عام مدح مولی (ع) خواندن این عمل در دوره صفویه در ایران شایع شده ولی فعلاً با اجازه پروه ر شداست در هر صورت برای اکتساب معاش نبوده و منظور گدائی نیست و کشکول نیز برای آنست که اولاً بدست چیزی از کسی نگرفته باشند و بعد اگر کسی واقعاً محتاج نان شب خود باشد چیزی از آن بردارد و اگر دارد در راه مولی چیزی در آن بگذارد و این هم حکم وجوهات شرعیه را دارد و وقتی درویش محتاج بود بقدر ما محتاج خود صرف نموده و بقیه را در خانقاه صرف احتیاج فقراء مینماید والسلام



شرح عکس در پشت صفحه

از راست بچپ ۱- مرحوم مؤید شادمنند له والدہ ایشان زوجہ حضرت صفی بوده اند ۲- مرحوم حاج سید حسن خراسانی (حامی الشریعہ) ۳- رئیس السادات از فقرا مرحوم ظہیرالدولہ ۴- میرزا ابراہیم خان طہرانی مرحوم ۵- عکس مرحوم ظہیرالدولہ ۶- مرحوم شیخ سنگسری ۷- مرحوم شاہزادہ ردیف دوم ۱- درویش رسول قزوینی مرحوم درس ۱۳۱۲ شمسی ۲- فرزند رئیس السادات ۳- نوکر رئیس السادات ۴- مرحوم حاج افضل نطنزی ۵- مرحوم خرمعلی شاہ یزدی ۶- مرحوم داداش ۷- میرزا محمود سنگسری ردیف سوم ۱- شناختہ نشدہ ۲- کر بلائی محمد حسین سنگسری ۳- شیخ عوض سنگسری ۴- شناختہ نشدہ ۵- درویش ایمانعلی شاہ (محمد زنگنه) از اہالی طہران در حدود ۶۷ سال دارد و چندین سال است در سر قبر ظہیرالدولہ معتکف می باشد و از فقراء مرحوم صفی علی شاہ است این عکس در حدود سال ۱۳۱۰ شمسی برداشتہ شدہ است



در يك مجلس عقد



شرح عکس در صفحه بعد

این تصویر میرساند که شریعت و طریقت توأم بوده زهیچکدام را از هم دیگر تفکیک نمیتوان نمود این تصویر جناب صالح علیشاه کنابدی را که باجمعی از مریدان ایشان برداشته شده برای این موضوع در این کتاب درج نموده ایم که به ایشان برسانیم مادوستدار دوستان مولی (ع) هستیم به هر زبان که باشند ماروح صمیمیت، صفا، یکانگی، همیت، نوع دوستی، رفاقت، صداقت، مؤانست داریم و همه میدانیم که سرچشمه یکی است و مایمگوئیم ما گروه درویشان چون قلندران اوریم

با فقیری و اوری راحتیم و مسروریم
 هر کجا بود دیوی ما براو سلیمانیم
 هر کجا سلیمانیت ما پپای او موریم
 بر مذاق درویشان همه چه شهد شریتم
 بر دل بداندیشان همه چه نیش زنبوریم
 خلق این جهان باهم جمله جو رو ناجورند
 برخلاف ایشان ما باتما مشان جو ریم

شریعت با طریقت هست توأم
 نباشد شیعه آنکس کز طریقت
 پس از احمد بود بیعت بعیدر
 بخوان نام علی و آل او را
 اگر پیوسته باشی در عبادت
 و اگر اتفاق سازی جمله ثروت
 ندارد سود اندر نزد باری
 تو گوش دل فراکن تا بدانی
 اگرچه بی ولای شاه مردان
 ولی بساید ترا فقر جلالی
 نماید راه تو حق در وجودت
 بیان بشود عالم در حقیقت

شریعت بی طریقت نیست محکم
 ندارد بیعت و نبود منظم
 و گرنه نیست مسلم این مسلم
 توئی گر طالب اسماء اعظم
 و گرسد اربعین باشی محرم
 و گر سازی ثار دینار و درهم
 بسودن حب مولای مکرم
 خدا فرموده در قرآن مبرم
 نباشد حقه راهی در دو عالم
 که تا گردی به نزد حق معظم
 اگر در راه هو باشی مصمم
 هر آنچه حق باو بشود ملهم

خادم علیشاه اصفهانی ره



آن مرحوم مرید میرجلال نورائی بوده و چهل سال در ابن بسا بویه سر قبر مرشدش ساکن بوده و در سن هفتاد سالگی مرحوم می شود و فعلاً د ویشی بنام عشق علی خطائی سر قبر آندو درویش زندگی میکند و اخیراً سگته کرده و زبان او بسته شده و پاهایش لمس شده و ظاهراً خادم علی از فقراء نورائی بوده ولی فعلاً از نورائی ها کسی باقی نیست که يك رشته از خاکسار بشمار میرفته است و يك رشته دیگر از خاکسار سلسله معصوم شاهی است که چند نفر ادعاء قطیبت آنرا مینموده اند یکی مرحوم سید احمد نوربخش دهکردی که شرح حال او در صفحه ۸۲ گذشت و اشتباهاً تربت او که محله در کوشك یخچال حرم خانقاه خود آن مرحوم در اصفهان است تخت فولاد نوشته شد و یکی دیگر مرحوم سرمستعلی شاه طرقي

خراسانی بوده ولی فعلاً چند نفر را حقیر ملاقات نموده ام که دعوی قطبیت معصومشاهی دارند ولی حائز شرایط آن نیستند و سلطه و تسلطی در فقر ندارند یکی سروعلیشاه اصفهانی که در سال ۱۳۳۵ در اصفهان ملاقات شد در اصفهان و یکی عشقعلیشاه ترک در مشهد و چند نفر دیگر که حقیر آنها را میشناسم ولی قطبیت باید منصوص از طرف مولی (ع) طبق مدارکی و بعد منصوص و منصوب از طرف پیر و مرشد کامل که صاحب خرقه بوده باشد

هو



که مهرم را تو داری در دل خویش
زدنیا و ز دین آباد باشی
دگر بر جان پاکم تو مزین
که حق آگه بود از فاش و از راز
حقیقت میخورد نی مسنک و کیش
بدان حق گفته نبود کرد تفتیش

رخم را بنگر و نیکو بیندیش
اگر داری تو مهرم شاد باشی
و اگر نبود تو را مهری ز درویش
نهادا غیبتی سازی تو آغاز
درون را بنگردنی ظاهر ریش
بود معصوم فارغ از کم و بیش

هش

کتاب

مؤنس الشيعه

یا

جلد دوم

تحفه درویش

اثر . . . : شیخ عبدالکریم مدرسی عالم

الملقب بمعصومعلیشاه جلالی

تنزیل طهران

چاپ مطبوعاتی نیکو

بهارستان اول کوچه نظایر جنب پانز آشتیانی

در مدح امام زمان (ع)

دل بتك آمد دگر جانم بقرابت بیا	ایکه جان غرق است اندر بحر جانانت بیا
كشتی از طوفان گریزد بلعجب حالت ببین	كشتی نوحم شكست از هجر طوفانت بیا
عالم از آثار شیطانی سراسر گشت پر	جان بقریان تو وانوار رحمانت بیا
مظهر سراناله کیست غیر از حضرت	شائق دیدار صد موسی عمرانست بیا
كشته عشقیم ما عهدست اندر کوی تو	عد هزاران جان فدای تیر مژگانت بیا
عالمی بر عدل گردد از دم شمشیر تو	جنت اندر سایه شمشیر برانت بیا
واردت قرآن توئی قرآن ناطق هم توئی	ای زبانها تشنه تفسیر قرآنت بیا
مهدی موعود ما شاهنشاه کون و مکان	ای سلیمان محو جاه و عزو سلطانت بیا
عیسی مریم اگر جان بخش شد بر دیگران	جان او زنده است از انفس جانانت بیا

خادمت معصوم عالم از تو میداردامید
که شود محسوب او از يك غلامانت بیا

علی جانم علی جانم علی هو علی حق	علی ای جان جانانم علی هو علی حق
علی ذکرم علی فکرم نپنداری که من قشرم	علی دانم علی خوانم علی هو علی حق
همیندان ذکر درویشان همیندان فکر درویشان	منم مداح ایشانم علی هو علی حق
توئی دلبر توئی سرور توئی شاه قدر پرور	قضا را از تو میدانم علی هو علی حق
نباشد مرد در دوران و گر باشد تو هستی آن	توئی ای شاه مردانم علی هو علی حق
هزاران یوسف مصری تورا باشد درین وادی	تو باشی شاه شاهانم علی هو علی حق
ندارم جز علی یاری بغیر از وی هوا داری	به بزم جمله یارانم علی هو علی حق
صفا باشد مرا پیشه ندارم از کس اندیشه	صفا دارند جانانم علی هو علی حق
منم معصوم نورانی مظهر کرده روحانی	بهارش را ثنا خوانم علی هو علی حق

منم عالم که در عهد خودم جانا وفادارم
وفا دارند یارانم علی هو علی حق

در مدح حضرت امام رضا (ع)

تمام ایرانیان فخر بعالم کنید	که تاج شاهنشاهان شاه خراسان بود
هر که در ایران او کوس منیت زند	عاقبت کار او بی سر و سامان بود

هر که ز صدق و صفا خدمت ایران کند
خسرو دین شه رضا به این محمد رضا
مرشد ما نور علی چون بمطهر علی
قلندر ملک طوس بزین عالم تو کوس
دردو جهان بی شک او بوذروسلمان بود
تاج کیانی بداد که شاه ایران بود
دست ارادت بداد که اهل ایمان بود
در دو جهان یاورت امیر مردان بود

مدرسی پر گناه بر در شه در پناه
امید عفوی ز شاه که شیر یزدان بود

بخلق دو گیتی علی شهر یسار
کنم مدحت او من از جان و دل
علی شه علی مه علی یسار جانان
علی باب شاهان دین یسار زده
اطاعت به امر علی و آل او (ع)
اگر غیر از اینها تولا کنی
خدا گفته در سوره یک بقرآن
کسی گر که بعد از طریق محمد (ص)
دگر قتل وی واجب آمد ز شرع

منم عالم و نام معصوم شاه
طریقت مرا باشد از خاکسار

شاه ولایت علی نور هدایت علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
مؤمن وزاهد علی را کم و ساجد علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
صفدر میدان علی عارف یزدان علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
ساقی کوثر علی صاحب منبر علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
شاه دلاور علی شاذنغ محشر علی
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
شاه همه اولیاء ماه همه اصفیا
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
خسرو یوم غدیر سرور عرش سریر
آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
فحل سقایت علی جان بحدایت علی
قائم و قاعد علی منیر و ماجد علی
قاطع برهان علی ناطق قرآن علی
رهبر و سرور علی صهر پیمبر علی
قاتل کافر علی فاتح خیبر علی
شمس از و با ضیاء منبع علم خدا
بر همه شاهان امیر کن نظری بر فقیر

روح و روانم علی قوت جانم علی نطق و بیانم علی فاش و نهانم علی
 آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
 مرشد روح الامین علی امام مبین کاشف قرآن یقین معنی جبل متین
 آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
 فخر شجاعت علی صاحب رأیت علی باب کرامت علی بحر سخاوت علی
 آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست
 معصوم عالم بود از نور کاظم بود در عهد قائم بود در فضل ناظم بود
 آنچه بگویم علیست آنچه نگویم علیست

ترجیع بند از

ما مریدان و یار حق باشیم جملگی در جوار حق باشیم
 مجو و مجذوب او شده ایم همگی جان نثار حق باشیم
 ذکر و حمدش همیشه می گوئیم همچنین در کنار حق باشیم
 غیر از او ملجأی نمی بینیم ما همه خاکسار حق باشیم
 دست و پا کرده از پی روزی همه در انتظار حق باشیم
 حق بود در کنار مافقراء
 حق بود غمگسار مافقراء
 دلبرا دین ما علیست علی دین و آئین ما علیست علی
 خواب و بیداری و همه اوقات ذکر و آمین ما علیست علی
 حمد و سوره همیشه می خوانیم خصم ضالین ما علیست علی
 سیر آفاق در تمام جهات قباب و قومین ما علیست علی
 کاف و هاجزاء اسم اعظم است کاف و ها و سین ما علیست علی
 کربلا شاه شهیدان ساکن است کاظمین اهل حق دیرین ما علیست علی
 حق بود در کنار مافقراء
 حق بود غمگسار مافقراء

ما همه طالبان اللهم ما همه مختصان آن شاهیم
 نیست ما را مونسی جز شاه ما همه عاشقان آن ماهیم
 خاکساری طریق ما باشد همگی پیرو همان راهیم
 نور حق در ضمیر ما تابد از ضمیر وجود آگاهیم
 گاه گاهی جمال بنماید ما مراقب برای آن گاهیم
 عارفان جملگی ز ره رستند ما بدنایال شاه در راهیم

حق بود در کنار مافقراء
 حق بود غمگسار مافقراء

ما همه چاکران مولائیم
جز علی یار و یآوری نبود
غیر ذاتش بدهر نشناسیم
دیگری را بیک جوی نخریم
نرود بسر زبانمان سخنی
ما نمیریم هیچ تا انجام
در حقیقت ز اهل معنائیم
عاشق و والهیم و شیدائیم
ما گروه سعید فردائیم
محو و مجذوب ماه سیمائیم
ما بنامش همیشه گویائیم
صاحب جان و روح و برپائیم

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

نشویم از کسان بجز هو حق
هو هو لا اله الا هو
شاهد ما علی ولی الله
دل خشیم زانکه ماعلی داریم
مست دیدار حضرت یا هو
درد مندیم و طالب نفسیم
همه در این زمان بجز هو حق
نبود در زبان بجز هو حق
نیست غیرش بدان بجز هو حق
نبود در جهان بجز هو حق
نبود یار مان بجز هو حق
نیست درمانمان بجز هو حق

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

همه در زلف یار حیرانیم
در طریقیم و سالک راهیم
ده و دو اولیاء یزدانند
راضی اندر قضای حق باشیم
چونکه هستی فنا پذیر بود
هست معصوم چاکر مولی
هر نفس ما مطیع فرمانیم
پیرو گفته های شاهانیم
تابع اولیاء یزدانیم
خیر او را همیشه خواهانیم
در حقیقت همیشه خندانیم
شادیش را همیشه شادانیم

حق بود در کنار مافقراء

حق بود غمگسار مافقراء

چه دارم من در این دنیای فانی
ندارم جز یکی یار دل آرا
علی باشد مرا اندر دو عالم
علی جانم تو هستی جان جانم
علی شاهنشاه دوران توئی
عنی ای همسر زهرای اطهر
علی گویم علی جویم بدوران
علی بحر سخا کوه وقار است
علی فریادرس درهر دیار است
بگویم آشکارا تا بدانی
دل را برده و عالم ندانی
نکو یار و فادار گرانی
تو هم جسمی وهم روح روانی
نباشد چون توشه اندر جهانی
تو هستی طاهر و پاکیزه جانی
نگویم جز علی در هر بیانی
اگر تو عارفی جز وی نخوانی
زن او را صلا تا در نمایی

ناد علیاً مظهر العجائب
اگر عالم همه گردند کافر
ز کفر خویش استغفار کن تو
بشارت باد بر خلق دو عالم
اگر آید شهنشاہ زماہ
کسی در غیبت او شک ندارد
بس است اینرا که گفتم در طریقت
همه شاهان عالم را تو شاهی
دو بینان گر نظر دارند سویت
ولی چون غافلند از راه حقیقت

عجائب از علی دارد نشانی
ندارد در حقیقت يك زبانی
که ظاهر می شود شاه زمانی
که آید شاه ملک و حکم رانی
بوقتی آید آنکه بی گمانی
مگر زانی بود یا ابن زانی
بمدح تونی الکن زبانی
تویی شاهنشہ و شاه کیانی
نمی بینند جز تو چون عیانی
بگویند از فلان و از فلانی

منم معصوم عالم هم ز نورت
که جانم از فراقت گشت فانی

هو

در مدح و مناقبت امام عصر و جلالتعالی فرجه

آنکه او در این جهان بیکتاستی
مهدی هادی بود در این زمان
پیشوای زمره اهل یقین
نام نیکش میموج بامیم و دال
را سخ اندر حکم حق و پیشه اش
پشت پا يك باره بر دنیا زده
قبله گاه شیعه اثناعشر
گفته حق در مدح جدش مصطفی
گمراهان را رهبر و منجی خلق
حاوی شرع نبی (ص) باشد بدهر
نیست غائب از نظر های خرد
بار لها حق ذات فاطمه (ع)
گر کند ظاهر رخ نورانیش
صاحب العصر و امام متقین
در علوم حقه اسلامیان
عالم علم لدنی اوست او
روز و شب گر مدح ذاتش میکنه
در مه شعبان وجودش جلوه کرد

در علوم حقه او بیناستی
بر خلائق جملگی مولا ستی
دشمن بد خواه او رسوا ستی
جماعه سادات ازو پیدا ستی
علم و حلم دانش و تقوا ستی
غوطه ور در عالم معنا ستی
صف نشین عالم بالا ستی
جان او بر مؤمنین اولا ستی
جایگاهش جنت المأوا ستی
بادگار حضرة مولا ستی
غائب او از دیده اعدا ستی
حفظ بنمایش که بی پروا ستی
سید السادات بسی همستا ستی
ره نما و پیشوای ماستی
دیگرانند قطره وی دریا ستی
در سیاست یکه و تنها ستی
بهر آن باشد که او آقا ستی
لیله خامس عشر برجاستی

خسته کرده هم بریده ناف او
غیر از این حق صداقت در بیان
سال مه مادام در طهران ما
مدح گویان ثنا خانان او
روز و شب در طاقت حق لایزال
لا بود در پیشگاه خالقش
در ظهور حضرتش عالم بسی
طلعت ماهش چو بیرون آورد
قائم بالامر شاه هر دوگون
شیعه او منتظر بر مقدمش
هر دمی گوئیم بر ذاتش سلام
ذکر فضل و علم و جاه قدر او
غیبت او حکم حق مقتدر
سال عمرش گر بود بیش از هزار
این بنای آسمان بی ستون
نور سیمای شه دنیا و دین
هر که خواهد روی ماهش بنگرد
در حقیقت هر که بینی در جهان
گفت عالم در مدیح او که او
دخت پیغمبر (ص) علی راهمسر است
عالم از جاهل ندارد خشیتی
در امان حق بود هر کس که او
نظمهای این حقیر مستمند

ظاهر و پاکیزه در دنیاستی
گر نمایم خود بسی بی جاستی
ذکر و مدح حضرتش بر باستی
ساکنین قبه خضر اوستی
سجده گاهش مجدد اقصاستی
عاشق محبوب بی همناستی
از بس پیری سپس برناستی
سرنگون بس قامت اعداستی
هم ولی هم صاحب فتواستی
عاشق او در جهان شیواستی
زین فضیلتها بسی اعلاستی
فرض بر هر کس که او داناستی
روزگار منکرش چون لیل یلداستی
قدرت حق بیش از این گویاستی
هم بناء خالق الاسماستی
جلوه گر در گنبد میناستی
مایه او صلح و هم تقواستی
واله معشوق مه سیماستی
جده اش خیر النساء زهراستی
هم بتول و فاطمه عذراستی
تکیه گاهش سفرة مولاستی
دوستدار شاه دل دریاستی
نزد اهل فضل بس شیواستی

جمله اشعارم بخوان ای تیز هوش
گوهر و لعلم که چون زیباستی

در ذکر جلی اهل طریق حق

لا اله الا هو	ذکر ما زایل بود
لا اله الا هو	حق بی مثل بود
لا اله الا هو	فرد لم یزل بود
لا اله الا هو	آخر و اول بود
یار جمله شهدا	ذکر جمله عرفا
کاشف غم فقرا	ناجی همه اسرا

لا اله الا هو

دل قلدر آمده دیده ام تر آمده
یارم از در آمده غصه ام سر آمده

لا اله الا هو

نی عجب از آن دارم کین چنین بیان دارم
بارها زیان دارم در لعل جان دارم

لا اله الا هو

نی از آن نشان دارم مطلبی گران دارم
گوهری عیان دارم حاجتی نهان دارم

لا اله الا هو

ای برادران دانید جملگی برخوانید
محو جمله جانانید در طریق یارانید

لا اله الا هو

چون غلام شاهانید زیر برف و بارانید
قبل از آنکه نتوانید بر زبان همی رانید

لا اله الا هو

در مسجد و میخانه در گلشن ویرانه
بسا ساغر و پیمانه با دلبر يك دانه

لا اله الا هو

در مجلس شاهانه بسا همت مردانه
زاهد تو را فسانه عالم شده دیوانه

لا اله الا هو

یار اگر علی باشد ذکر او جلی باشد
پیر اگر ولی باشد حق از لسی باشد

لا اله الا هو

معصوم علی گفته نور ازلی سفته
زین نکته عدو خفته زنگ دل نی رفته

لا اله الا هو

ای جانشین مصطفی هو یا علی مرتضی

ای همسر خیر النساء هو یا علی مرتضی

ای حیدر صفدر علی ای خواجه قنبر علی

سلمان بود بنده تو را هو یا علی مرتضی

ای رهبر دنیا و دین ای سرور عرش برین

ای مظهر نور خدا هو یا علی مرتضی

شاهها گدایان توئیم ما بر سر خوان توئیم
 رحمی نما بر حال ما هو یا علی مرتضی
 ای آنکه گفتی لو کشف از عشق تو شد جان بکف
 ای رهنما ای مقتدا هو یا علی مرتضی
 در عین تو عارف شدن و از سر تو واقف شدن
 کوتاه بعلم ما سوا هو یا علی مرتضی
 مامست دیدار توئیم از جان هوا دار توئیم
 تا کی جفا ای دلبر او یا علی مرتضی
 یا بوالحسن یا بو تراب از هجر تو شد جان کباب
 بنما رخی بر ما شها هو یا علی مرتضی
 از عشق تو شد جان بدر بر سوی ما کن یک نظر
 از راه لطف و اعتنا هو یا علی مرتضی
 شاهها گدایان درت هستیم جانسا یا ورت
 ارفق لنا و انظر بنا هو یا علی مرتضی
 معصومم از نور علی هر لحظه گویم منجلی
 عالم شدم من بر ملا هو یا علی مرتضی

اول انشاء نام کردگار	همت شاهنشاه دلدلسوار
سیر آفاقم بدان ای شهریار	یکهزار و سیصد و هجده شمار
نیک دقت کن تو در خط نگار	
ابتدا در خاک ایران زد قدم	این غلام در گه اهل کرم
چند سالی یا که چندی بیش و کم	ملک ری گردید جان نامسکنم
پیشه ام بدمدح مولی از قرار	
نی ندانم قسمت این یا همت است	گردش دوران فانی بی حداست
عالم صد ساله طفل ابجد است	خورد سالی بر گروهی ارشداست
این چنین بود و چنین باشد مدار	
بعد از آن در خاک ایران یا عراق	با گروه خویش بودم در فراق
رندمستی داد دستم یک چراغ	دادمی نی خود پرستی را طلاق
بر کمر بستم بخدمت چند تار	
خدمت پیر مغان بودم همی	غافل از خدمت نبودم یکدمی
غیر ذکر حق نبودم همدمی	بر جراحات دلم شد مرهمی
ذکر و مکر حضرتش با افتخار	

شد بظاهر چون قلندر مظهرم بر کمر رشته و تاجی بر سرم
 گنج فقر و منتشائی در برم تا که جان باقی است محدود لبرم
 محو چشمان خمار و مست یار
 گاه نامم هست معصوم علی گاه عبود که کریم و گاه ولی
 گاه امامم بر جماعت منجلی گاه عاقد گاه طالق گاه بلی
 که بعرض منبرم باصد وقار
 نظم عالم نزد جانان گوهر است چشم امیدش بسوی دلبر است
 دلبری کان شاه روز محشر است درد و عالم تاج شاهی بر سر است
 هم بود ساقی کوثر هم قسیم نور و نار
 نام این معصوم از نام علیست کرده معصوم ز احکام علی است
 هستی معصوم از جام علیست گفته معصوم از کام علی است
 بر محمد (ص) یک درودی کن نثار

گفت و شنود علی (ع) با حسین (ع)

شاه یثرب گفت روزی با حسین میوه قلبم توئی ای نورعین
 در قیامت شافعی بر عالمین چون تو باشی مایه این نشستین
 خلق کرده حق تو را از بهر دین
 جمله مخلوق از نور تواند مالک و مملوک مأور تر اند
 جمله اسلام مزدور تواند دوزخ و فردوس معمور تواند
 کاینات از بهر تو زین نگین
 گفت آنگه حیدر گردون وقار با حسینش آتشه والا تبار
 دشمن تو ساکن دارالبوار دوستان در نعیم و خلدیار
 نور تو ساطع به چرخ هفتمین
 من ولی کردگارم ای جوان من قسیم نور و نارم اینبدان
 من شه دلدل سوارم در جهان من امیر مور و مارم این زمان
 نام دارم من امیر المؤمنین (ع)
 در جواب اب خود گفتا پسر اینکه گفتی نیک باشد ای پدر
 گر تو باشی پشت احمد را سپر جد من باشد همان نیکو سیر
 فاطمه ممام بود ای مه جبین
 گر تو باشی حیدر خلاق جو من حسینم نقطه سبحان هو
 گر تو باشی خود ولی ذات هو لیک روی من بود مرآت هو
 باشد آیات قرآن مبین
 گر تو را باشد ابوطالب پدر لیک باشم من علی را یک پسر
 گر تو داری ذوالفقاری در کمر دژه از نور من شمس و قمر
 روشن است در آسمان و در زمین

گر تو را اخ است چون عمم عقیل اخ من باشد حسن بیقال وقیل
فاطمه آنهمسر توای جلیل حضرت ذهرا است بر ذاتم کفیل
ذاکرم کوفی است بی شبه و قرین

ایضاً در ولادت امام زمان عجل الله تعالی فرجه

عجب فصلی است این فصل سرور است تو گوئی مجمع غلمان و حور است
قلوب اهل دل روشن ز نور است بدانید ای مهان وقت غرور است
منکر عید مبین ز لطف یزدان دور است
ای محمد مهدی صاحب الزمانی تو ماه عالم امکان شاه انس و جانی تو
آمر بامر حق شاه حکمرانی تو نور حضرة جبار بخت راجوانی تو
محب تو در جهان مؤید و منصور است
این محمد است و او نور احمدی دارد در جمال نیکویش نور ایزدی دارد
عالمان روحانی طفل ابجدی دارد مهدی هدایت خواه نام عسجدی دارد
در غایت کبری وی بعلم حق مأمور است
این امام عالی شأن آخرین امام است این جده اش بود زهرادر یازده امامست این
در علوم حقانی عالم تمامست این در امور یزدانی جمله را قوامست این
بنام وی این جهان مزین و معمور است
اندرین مه شعبان مظهرش هویداشد روز دشمنان او چون شبان یلدا شد
چشم دوستان او در ضمیر بیناشد نوری از وجود او در حقیر پیداشد
بر مذنبین ز احسان بخشنده و غفور است
آمد این امام حق با جمال نورانی روشن و منور ساخت این جهان ظلمانی
تا بدبود ایشان پیشوای روحانی در مدیح وی عالم الکن است اردانی
منکر باعجازش در هر دو جهان کور است

تضمین از غزل حافظ ره

شاهنشاه عالم که بود عالم و عا دل روشن ز کلامش شده هر مجلس و محفل
چون آتش سوزان شده از مهر ویش دل رهبر بسود آتشاه به خاصان و افاضل
دارای جهان نصرت دین خسرو کامل
ای آنکه دل از جمله عشاق ربوده ای آنکه خدا بر تراز این خلق نموده
مدح تو بقرآن مجیدش بسروده ای درگه اسلام پناه تو گشوده
بر روی جهان روزنه جان و تن و دل
جبریل بدرگاه تو شاهها شده خادم فرزند تو باشد بجهان حضرة قائم
جمع است بتو جمله اخلاق و مکارم تعظیم تو بر جان خرد واجب و لازم
انعام تو بر کون و مکان فایض و شامل

براه عشق تو از رخ غبار نشویم
کلی سوای جمالت دگر بیاب نبویم
غمی ز حضرت کوفی داغدار نرویم
حدیث رضوه نگویم اجمال حور نجویم
ره بهشب نبویم روان بسوی تو باشم
هزار بار به از زندگی بود مردن
هزار طعنه زاغیاریار بشنیدن
هزار بادیه سهل است باوجود تو رفتن
اگر خلاف کنم سعد یا غلام کوی تو باشم



درمدح و منقبت حضرة مولای متقیان (ع)

ای که واضح بود حقیقت تو
یا علی ای شه حق مطلق
جمله خلق جهان گرفته امان
گر زبانم بمدحتت الکن
در بهشت برین بود ساکن
آفتاب از طلوع ساکن تا
گرمشیت از آن حق باشد
حق سرشته گلت ز نور نبی (ص)
گرچه نور نبی (ص) و تو یک نور
بهر تو آمده است آیه نور
گرچه مدح تورا نبی (ص) بنمود
حسنین اند نور ربانی
جود و بخشش تورا سزدای شه
جمله قرآن زبساء تاسینش
جمله اهل خرد نموده خضوع

شاهراه است ره طریقت تو
خاکساریم در فضیلت تو
تا برافراشته زیب رأیت تو
بر همه ثابت ارجحیت تو
پیر و فاضل ولایت تو
متصاعد بود طلیعت تو
مستقر است بر مشیت تو
طینت شیعیان ز طینت تو
لیک نتوان کنم حکایت تو
دال واضح بر انوریت تو
آشکار است فساطمیت تو
روشن است عالمی ز زینت تو
بر همه شامل است عطیت تو
کرده اثبات افضلیت تو
پیش ذات بزرگ و هیبت تو

جمله اشیاء عالم امکان	کرده کرنش بر اولویت تو
جمله نیکان فارغ از باطل	گشته تسلیم امر و نیت تو
زور مندان و صاحب نیرو	کرده اقرار اشجاعت تو
آستانات محل کشف ملال	در گهت ملجأ رعیت تو
کن نظر بر مدرس عالم	چونکه عفو است از حمیت تو

بمناسبت ولادت حضرة علی(ع)

چهارده قرن است کز میلادشاه	گردش دوران گذشت از مهر و ماه
عید مولود شه دنیا و دین	رحمت شایان رب العالمین
در هزار و سیصد و هفتاد و شش	کز قمر بگذشته ای فرخ منش
روز روشن گشت بر کون و مکان	چون فروغ حسن رویش شد عیان
ماهتاب عالم آرایش کمند	بر سر جمله غلامانش فکند

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

با بیان بلیغ این اظهار	ورد ایشان بود بلبل و نهار
یا علی حب تست ایمانم	از ولای تو شاد و خندانم
حضرة مولی علی مرتضی	وصف او و الشمس دیگر و الضحی
چون قدم در عرصه کیتی فشرد	ز نك محنت از دل عالم سترد
غم و اندوه از دل ایشان زدود	قلبشان را مملو از شادی نمود

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

یا علی ای آبه عظمی حق	در تو مستغرق همه معنای حق
پیرو تو عارف و بینای حق	دوستیت جنت البأوی حق
عالم از حب توشد گویای حق	گفته او دال بر مبنای حق
شیعیان دم بدم صبح و مساء	با زبان و فصیح و با انشاء

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

از علی ایجاد شد انوار عشق	کی رود غافل پی اسرار عشق
کی شود ظاهر برش معیار عشق	آفرین بر تابع معمار عشق
عاشقانش صبح و شب بیمار عشق	پیشه هر کس نباشد کار عشق

یا علی گویم که غم زائل شود

دل بر مقصود خود نائل شود

بهر مولی (ع) خلق شد دلیل و نهار
 بهر مولی برقرار است این قرار
 انبیا (ص) را سرور است و شهریار
 اولیاء (ص) راهست صاحب اختیار
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی ایجاد شد علم و کمال
 از علی ایراد شد فعل و مقال
 از علی آباد شد غرس نهال
 از علی بر باد شد جمع ملال
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی داریم ماعز و مقام
 از علی داریم ما فخر قیام
 از علی داریم ما حسن و مرام
 از علی داریم ما علم و کلام
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 از علی داریم ما علم الکتاب
 از علی داریم ما فعل صواب
 از علی داریم ما فضل الخطاب
 از علی داریم ما فضل حجاب
 از علی جوئیم اخلاص ثواب
 از علی باشیم ایمن از عذاب
 یا علی گویم که غم زائل شود
 دل بر مقصود خود نائل شود
 ۳۵۱۱۲۸ گفته شد

شرح عکس مقابل

ردیف اول نشسته از راست عکس بچپ
 اول شوقعلیشاه (حسین علی الله کرم طهرانی)
 نفر دوم مشهود لاهیجانی احدی
 نفر سوم حضرة درویش حاج مطهر
 نفر چهارم صادقعلیشاه
 نفر پنجم سیف علیشاه خراسانی
 ایستادگان نفر اول از راست بچپ مشهودعلیشاه خراسانی
 نفر دوم مظلوم رشتی نفر سوم قاهر علی طهرانی (محمد)
 نفر چهارم سعادتعلیشاه (حسین جلالی) اهل ری
 نفر پنجم محبوب علی مرید نورعلیشاه نفر ششم میر حسام قزوینی نفر هفتم ذوقعلیشاه شیرازی
 ۸ نفر نهم پاکعلیشاه (اصغر زینل) ۱۰ ۱۱ سبزعلیشاه مرحوم



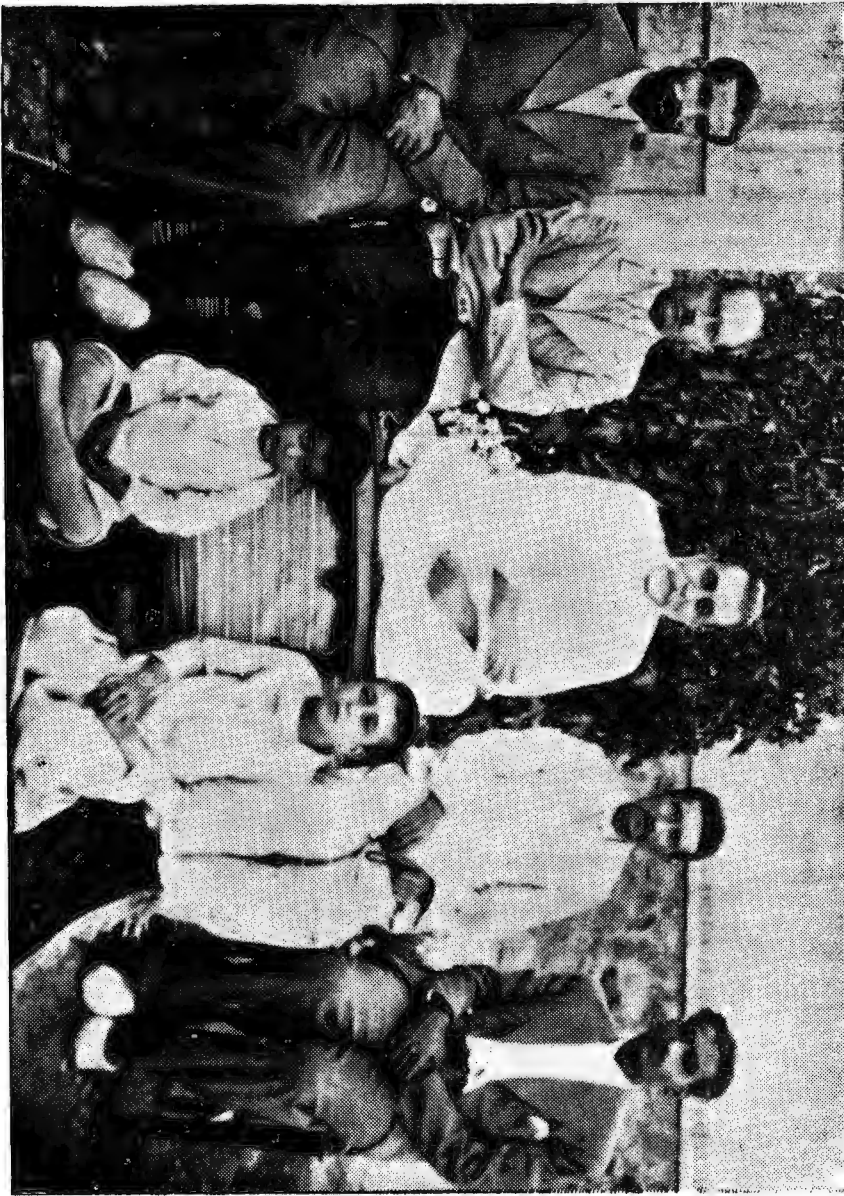
و اما مشهود علیشاه خراسانی متوفی سال ۱۳۳۰ در خانقاه کوفه حقیر وقتی در مشهد بودم بسیار با او مانوس بودم زیرا آدم بی غشی بود هر چه بود ظاهر و باطن یکی بود میگفت من قطب العارفین هستم هر چه داشت با فقراء می خورد پاك باز بود روزی میگفت من سه روز اعتصاب غذا نمودم و گفتم باید خود حضرت رضا (ع) تشریف بیاورد تا من غذا بخورم نصف شب خواب دیدم حضرت تشریف آورده و می فرماید شیر برنج بخور من هم بر خاستم و شیر برنجی زیادی خریدم و با فقراء خوردم همیشه این اشعار را میخواند

مستانه گویم یا علی رندانه گویم یا علی
 حق حق زنم هو هو کنم تا دل ترا آنسو کنم
 یا هو مدد یا هو مدد یا ضامن آهو مدد
 یا شاه دال آهو مدد
 و این اشعار را از مرحوم شاه نعمت الله ولی می خوانند
 لائنتی الا علی لاسیف الا ذوالفقار
 این سخن را از سر صدق و صفا باید زدن
 هر درختی که ندارد میوه حسب علی
 اصل و فرعش را قلم سر تا پها باید زدن

شعر گفتن کار هر شیا نیست	جز ز راه دانش و استاد نیست
فضل بنمودن بنزد اهل راز	جز برای بوذر و مقداد نیست
در میان آتش عشق نگار	پسا نهادن کار هر قواد نیست
منجی گمراه از راه ضلال	آنکسی کو خفته در بغداد نیست
گر مدرس گفت شعری بی نظیر	چون بغیر نظم خود معتاد نیست
سفتن و سرودن و پیمودنم	در طریقت ای خرد بر باد نیست
دوستانم هر زمان خندان بوند	دشمن و بد خواه من دلشاد نیست
یادگار است این سخن اندر جهان	غیر تقوی مایه در میعاد نیست
در قیامت رستگار اثنا عشر	جز بناء اهل حق بنیاد نیست
هر عمل را حق جزائی میدهد	غیر تسایم و رضا آزاد نیست
در زمانه عید ما مولود شاه	در حقیقت غیر از این اعیاد نیست
بعد مونسود نبی و آل او	غیر قائم را دگر میلاد نیست
حزب های مختلف اندر سقر	جز مسلمان فردی از افراد نیست
راه های ماضیه پسا سالفه	جز ره او تاد راهی راد نیست
گر که اهل نظم باشی نیکدان	شعر من انشاء میباشد ولی انشاد نیست
لطف حق شامل بر احوالم شده	شعرهایم جز ز اصل مایه از اجداد نیست
گفته عالم بود روشن که او	حق همی گوید سخن چه او نقاد نیست
هر که خواند شعر من ثابت کند	صدق در گفتار باشد کذب رایراد نیست
این مدرس چاکر مولا علی است	واضح آمد این سخن کو پیرو شداد نیست
بارها کن خلاصش از عذاب	طاعت آتش ندارد چونکه او حداد نیست

معجز شعرم تویی تکرار دان

غیر از این حرفی دگر ایراد نیست



از راست بچپ
 نفر اول آقای بصیری
 نفر دوم آقای مجید
 نفر سوم وسط آقای حاج دادش کرمانشاهی (منتشار)

نفر چهارم آقای غریب
نفر پنجم آقای باصر علی نعمت‌اللهی
کودک دست راست خادم علی فرزند حاج دادش
کودک دست چپ ناصر فرزند آقای بصیری

(حاج دادش نعمت‌اللهی) آن مرحوم از مشایخ مرحوم صفی علیشاه بود و در کرمانشاه خانقاهی بنام اخوت داشت مدیر روزنامه در کرمانشاه نیز بود در سال ۱۳۲۵ وقتی بیکه معظمه مشرف می‌شود و همه اعمال حج را بجا می‌آورد همراهانش می‌گویند حاج آقا چرا بار سفر مراجعت نمی‌بندی می‌گوید فعلاً می‌خواهم همین مکان شریف باشم و روز دیگر حالش متغیر و فوت می‌کند در مدینه منوره بیخاکش می‌سپارند ره.



از راست بچپ
نفر اول آقای کاشانی از ققرای حاج مطهر/ در مشهد ساکن است
نفر دوم حاج نور علیشاه طوسی
نفر سوم حاج مطهر علیشاه
نفر چهارم شوقعلیشاه
نفر پنجم مشهود علیشاه لاهیجانی
نفر ششم سیف علیشاه
نفر نهمته محبت از اهالی اهواز



پیر مرد وسط کلک علیشاه متوفی ۱۳۱۲ دوده دار مرحوم حاج ناصر علیشاه نورائی
جلالی که در طهران می زیست متوفی ۱۳۰۰ شمسی ازاها لمی کرمان

ایستادگان

نفر دوم مرحوم محبوب علیشاه از اهالی شیراز بوده و در کرمانشاهان موحدانه می زیسته متوفی ۱۳۱۹ شمسی از طرف حاج بهار علیشاه شیخ بوده است نفر نشسته دست زیر چانه گرفته مرحوم حاج منورعلیشاه مؤید زاده متوفی ۱۳۴۶ قمری نفر آخر که دست به لب گرفته معجون علیشاه کیلانی است که در سال ۱۳۲۲ شمسی در شاهی با او ملاقات نمودم و تعریف کرد که من در عنفوان جوانی دارای عمویی بودم در رشت که او غنی بود و دختری داشت که بواسطه فقر ما بمن نمیداد ولی چون ما همدیگر را دوست داشتیم با هم به جنگل رفتیم و چندین سال در جنگل مازندران علف و سبزه می خوردیم تا اینکه بدن ما موهای سبز روئید پس بیرون آمدم و فعلا چندین سال است که در این سامان بسر می بریم بحقیق گفت از کجا می آئی گفتم از ری گفت بکجا میروی گفتم بطوس گفت علاقه به این دنیا داری گفتم خیر گفت یا علی برویم بسوی مشهد حقیر نیز گفتم یا علی و حرکت نمودیم بیرون شهر رسیدیم بمنزل آن درویش بیرون در گفت حق ، يك ضعیفه بیرون آمد گفت بر حق و خلاصه مطلب زوجه او نیز در لباس فقر بود و خری داشتند که گفت با این حیوان هفت سفر به خراسان رفتیم ده سفر به کربلا رفتیم ۱۴ سفر به زاده داود طهران رفتیم و هفتصد تلیس جمع نموده بودم که اراده داشتم با بیابانی که همسر او بود برویم خراسان که بیابانی مریض شد و خرج مریضی او نمودم اگر بخواهم از صفای او و عشق و حال او تعریف کنم در این مختصر نمی گنجد ایشان انوار حقند که در گوشه و کنار مملکت بسر میبرند .



از راست بچپ

نفر اول آقا اولیاء طهرانی ملقب به میر تسلیم علیشاه

نفر دوم صادقعلیشاه

نفر سوم پاکعلیشاه طهرانی مرحوم در سال ۱۳۳۵ شمسی .



مرحوم غلام علی شاه هندی که عکس ایشان در صفحه ۵۰ درج نمودیم

در سال ۱۳۲۰ قمری به ایران می آید وقتی به کرمان میرسد میرزا شیدا نامی در کرمان بوده که سرسلسله درویشهای عجم بوده است و در رسم طریقت دارای حدی و سدی بوده و سد می بسته اند که در آن مشاعره و سخنوری می نموده اند و دارای مریدان زیادی بوده است گاهی که غلام علی شاه وارد میشود در حدود سد کشیده در زمین او گام می گذارد درسد اول میرزا شیدا خبردارش میکند که سد بسته شده است و باید شعری بخوانی و از سد داخل شوی البته شیدا ضمن این سخن چون غلام علی شاه بجای رشته گرد تاج خود زنجیرهای طلا بسته بوده و تمام پیکر او بطلا و جواهر مزین بوده از قبیل در بالای تاج و سنک تسلیمی که در گردن می اندازند و سنک قناعت که در بالای شیر قلاب کمر بند قرار میدهند و غیره طمع ورزیده خیال داشته که غلام علی شاه را محکوم و جواهرات را از او ستاند ولی غلام علی شاه وقتی از سد سوم عبور می کند شیدا نهیب و پر خاش میکند که ای درویش کجا میزوی مگر نیندانی سداست وقتی درویش منتقل میشود با عصائی که در دست داشته اشاره می کند که (چپ رو) یعنی رد شو یک مرتبه میرزا شیدا و مریدان وی بر روی یکدیگر فرو میریزند و غلام علی شاه تمام اثاثیه ای که آنان دکان خود قرار داده بودند جمع آوری نموده و بر روی آنها قراز می گیرد و مشغول قلبان کشیدن میشود پس از ساعتی شیدا سر بر میدارد و می بیند که غلام علی شاه مشغول قلبان کشیدن است فی الفور می رود و بزرگان آن شهر را جمع آوری نموده و خبر دار کرده از واقعه و همه را برای شفاعت نزد غلام علی شاه می آورد پس از التجاء درویش اثاثیه او را پس می دهد و شیدا درخواست تشریف میکند درویش با انکشت خود پیشانی اش می نویسد :

لازمی زود بخراسان وقتی مراجعت می کند شیدا سبید نفرمید درست کرده بود وقتی آن مرحوم می بیند که شیدا صداقت نشان می دهد درویش روی لای بیشانیش دست کشیده و حقیقتاً او را ارشاد می نماید از آن تاریخ به بعد سلسله غلام علیشاهی در ایران معروف مشهور می شود.

هر کس که نکوست خوبی فطرت از اوست
روزگارم سخت آمد تا که بسا
گاه غم گاهی تعب گاهی ملال
گاه درهای سعادت باز در هر موردی
چشم را بگشا و گوشت را فیرا
بنده مانند عالمه دائر مدحش
بنده دارای ثروت بنده دارای محنت
بنده مانند معشوقی که دارد حسن خلق
پیشه اش الطاف بر هر مستیکین
تا میسر باشدش بذل و سخا
گر مدرس بی نوا و بی غذا است
او ندارد غیر مولسی مکتبی
حنا کی از ذات خرد خصلت از اوست
درد و رنج و نعمت و محنت از اوست
گاه وجود و گاه عیش و گاه هم عشرت از اوست
گاه بندد تا رساند هر روز حمت از اوست
بین که هر مصنوع را زینت از اوست
غور کن هر ماخلق را ز کروم مدحت از اوست
بنده دازای جود و بنده صولت از اوست
عزتش داده خدائی که همه عزت از اوست
مایه اش مال خدائی که همه منت از اوست
هیچ نماید دریشی که ورا همت از اوست
جرمش آتشاه دارد که همه حرمت از اوست
گر چه هر لطفی و هر مکنت از اوست
کی بود از غیر خالق خشیتمی
چونکه هر خوفی و هر خشیت از اوست

در خواص میوه ها

خوردن کشمش ترا زیبا کند
خوردن انگور در فصل بهار
عمر جاویدان ترا بخشد همی
قلب و جسمت را بسی نیرو دهد
سیب و به باشد شفای هر مرض
میوه ها را هر یکی خاصیتی است
از غسل جانا ترا سازم خبر
آب لیمو هست واجب بر همه
چونکه واجب همت جانا این سبب
شیر باشد مایه هر زندگی
شلغم و بطیخ و سبزی و هویج
و از مرض ها جمله بی پروا کند
جان و روح را بسی رعنا کند
دشمنانت را بجز رسوا کند
از تو محو بلغم و صفرا کند
مردگان را شاید او احیا کند
لیک نبود آنچه را خرما کند
روح بخشد خسته را بر پا کند
چشم و ذل را او بسی بینا کند
کوفتی بر خوردنش غوغا کند
هر چه باشد شیر پابر جا کند
مستعد احشاء و هم امعاء کند

جمله را گفتم من از روی حدیث
هر که خواند از جان دعا بر ما کند



توحید علی‌شاه نام شریعتش رحیم از اهالی نهاوند بزرگ شده کاظمین (ع) فعلا
شیخ طریقت جلالی است و در خانقاه مطهریه در اصفهان سر تربت عارف کامل مولا نا
علی ابن سهل اصفهانی مأمور ارشاد است.

یاد ایامی که با هم آشنا بودیم ما
هم خیال و هم صغیر و هم نوا بودیم ما
بود راه فکر ما در عالم معنی یکی
چون دو دست از آشنائی یکصدا بودیم ما
دوری منزل حجاب دوستی ما نبوده
داشتیم از هم خبر در هر کجا بودیم ما
اختر ما سعد بود و روزگار ما سعید
از نواسنجان يك بستان سرا بودیم ما
چون دو برگ سبز کز یکدانه سر بیرون کند
یکدل و یکروی در نشو نما بودیم ما
بود راه و رسم ما در مذهب حقه یکی
گنر چه پیش صورت ظاهر جدا بودیم ما
مشى ما مندوب بود ملبس ما اقتصاد
روز و شب در هر نفس اندر دعا بودیم ما
غیر روی مرشد پاکیزه دل در دل نبود
بهر دیسدار رخیش مجو لقا بودیم ما

حاجب و دربان نباشد نزد اخوان فقیر
 در طریقت جملگی اهل وفا بودیم ما
 گر که ما در دوره مولی (ع) بودیم اهل ولا
 از شرافتها کنون در کبریا بسودیم ما
 کاش هم در کربلا بودیم یاو اولیاً
 تا که اکنون از شرف نزد خدا بودیم ما
 دم فرو بر بند عالم از وفا صحبت بدار
 چونکه در روز ازل اهل صفا بودیم ما



مرحوم حاج مظلوم علیشاه اصفهانی متوفی ۱۳۳۴ شمسی از مشایخ طریقت خاکسار بود و مدتی که حقیر در ریاضت بودم با او در خواجه اباصلت هروی در مشهد بسر میبردیم فقیر وارسته بود و پیشه اش سوزن فقر بود یعنی تاج و چننه و وصله های فقر سوزن میزد که فعلاً نمونه های او میان فقره خاکسار موجود است .

در مرثیه جهة فرزندم عبدالسلام

ناگهان از طرف حی مجید	چه بلائسی بمن زار رسید
من ندانم که چه تقصیرم بود	که به يك لحظه روانم لغزید
بیست و دوم از رجب روزی شوم	که چنین روز بدی بود فرید
صبح آن روز برون گشتم و شاد	ظهر در خانه برفتم به امید

دیدم آن نور دو چشم خواب است
 ناله ام سر زد و افغانم رفت
 جمله خلق سماء و ارضین
 جبرئیل آمد و گفت ای غمگین
 قطره بود بعمه-ان پیوست
 نام او عبدالسلام از نام حق
 روح او رفت بجنات النعی-م
 در میان آب غلطید و برفت
 عمر او بود دو سال و دو سه ماه
 در هزار و سیصد و بیست و نیم
 بارلله-ا بحق نیکان

که از این منظره جسم غلطید
 به سماع همه آفاق رسید
 چشمه‌اشان زین مصیبت گریید
 طفل تو جام شهادت نوشید
 ذره ای بود بخورشید رسید
 زین گلستان حق از گلپاچید
 چون که او بود زخوبان و سعید
 غسل کرد و جانب عرش پرید
 که ز تن جامه عرش بدرید
 کین بلا یا که قضا گشت بدید
 در گذر از گنه و جرم عبید

زین مصیبت دل عالم خون شد

جامه صبر وی از تن بدرید

مرثیه برای دخترم صدیقه خاتون

داد باری دختری سال جدید
 صدیقه مضافاً بخاتون بد او
 سپس گشت ناخوش همان ماهرو
 پزشکان چندی به-سر علاج
 ولی چون ز حکمت ندارند بهره
 می وصل خورد و برفت از جهان
 بشد عالم از هجر او دل کباب

که بر او نام نهادم به امید
 بن-ساز و محبت همی پرورید
 شگرف آنکه خیری ز عمرش ندید
 طبابت نمودند عهدی مدید
 بکشتند او را بطور شدید
 ز انتظار عالم بشد نا بدید
 بخلد برین او شتابان دوید

سیصد و سی و سه شمس بود

که سوی جنت فردوس پرید

بلعجب هائی که من در عشق مولا دیده‌ام
 هست مولا حیدر و سلطان عشق
 صد هزاران مرغ دیدم آشیان در کوی او
 سید و شیخ و نقیب و قدسیان
 عاشقان در گهش هستند جمله اهل دل
 آستان در گهش بالاتر از عرش علا
 بر همه خلق خدا قسمت کند او رزق را
 من که باشم تا بگویم در مدیحش نقطه
 جمله گفتم که دانی نیستم من قشروار
 روسیاه در گهش معصوم عالم را بدان

در میان فندق غوغا دیده‌ام
 دل چه فندق عشق را دریای غوغا دیده‌ام
 جمله‌گی در کوی عشقش محو و شیدا دیده‌ام
 جمله در خدمت ز درگه تا به بالا دیده‌ام
 ذا کران او چه هارون و چه موسی دیده‌ام
 جمع درویشان براهش بی سر و پا دیده‌ام
 چون پدر بر کودکان بی نواها دیده‌ام
 چونکه کرده حق مدیحش صد جمله هادیده‌ام
 در مدیح حضرتش چندین ورقها دیده‌ام
 ذکر و فکرش روز شب در مدح مولا دیده‌ام



میر توفیق علیشاه قزوینی که شرح حال او در صفحه ۶۷ گذشت و نفر معمم آقای
شیخ عبدالمنتظر مقدسیان طهرانی است که فعلا واعظ بشمار میروند.



ضیاء علیشاه نام شریعتش هاشم علی از اهالی طهران چراغی آقای فرزین است

احوالات زمان گوینده

از آنروزی که ما را آفریدن
 میان اهل دنیا جمله یکسر
 زدند قرعه بنام خلق گیتی
 شهی و خسروی تقسیم کردند
 همه نا بخردان گشتند فاضل
 گروهی را که نبود دانش و فضل
 گروهی سیکل و دیلم برگرفتند
 گروهی فاقد احساس ذاتی
 گروهی رنج برده مانده محروم
 گروهی با فراست با فضیلت
 گروهی فاقد ایمان بودند
 گروهی مثل من معجون و شیدا
 بهر کس رتیۀ قائل شدند
 بکه گویم که هر گفتن نشاید
 بهر کس راز دل کردن قبیح است
 من محروم مانده از مزایا
 بقول شاعر زیبا قریحه
 بسی لا مذهب و بی دین و خونخوار
 ز نعمتهای نیکوی الهی
 ولی این داعی محروم و مانده
 نباید کرد اظهار حیساتی
 بسی از کار خود گشتند نادم
 گروهی منزوی گشتند و ساکت
 گروهی در نجف در دامن علم
 مدرس گشتن و عالم بدوران
 در این کشور کجا باشندیناهی
 ز اوضاع زمان دارم تساسف
 نباشد راه و رسم زندگانی
 خطاب من به آن عالی مقامی است
 ز روی صدق برخوان این قصیده
 یکی ران ملخ از ریزه موری است
 زیاده باعث تصدیع گردد

بمن جان شکیبائی دیدن
 مرا از فقر و فاقه برگزیدن
 مرا از آن میان بیرون کشیدن
 بمن بیکاره گی را بخشویدن
 ز شیادی به حشمتها رسیدن
 بکرسی ریاستها پریدن
 گروهی درس دانشگاه دیدن
 صفاتی را برای خود خریدن
 گروهی بی تعب بالا جفیدن
 بسی ناقوس یا مولی شنیدن
 بدرگاه پلیدان بگسرویدن
 پی لیلی سوی صحرا دویدن
 مرا جام صبوری بسر چشیدن
 نباید اهل دردی بشنویدن
 نباید بیش از این جامه دریدن
 نباید زین گلستان بهره چیدن
 ز جو گندم نباید بدرویدن
 به سر حد رشادتها رسیدن
 بخردند و چریدند و لمیدن
 نباید زین لذائذها چشیدن
 در این کشور که جمله آرمیدن
 بسی انگشت حسرت برگزیدن
 لباس زهد و تقوی را خریدن
 عجب شاه مردان پسروریدن
 ولی در گوشه طهران خزیدن
 که اظهار نیازی آوریدن
 که نبود کس بدرد دل رسیدن
 بزرگی رافقط سر رخ کشیدن
 که حق داده باو گوش شنیدن
 که در نظمش بسی زحمت کشیدن
 به نزد شه سلیمان آوریدن
 خمش عالم دعائی آوریدن

ز بهر شیخ باشد بس گوارا
 بکنج حشمتیه آرمیدن

هو

زنده ام من تا ابد هرگز نمیرم من فقیرم جز تو دلبر در حقیقت بر نگیرم من فقیرم
ساکن اندر کوی یارم فارغ از شهر و دیارم بیش نیکن جهان جمله حقیرم من فقیرم
نیستم از اهل کبر و نری ریا و خود پرستی گرچه پیش صورت ظاهر کبیرم من فقیرم
کی زنم دم از خودی و از وجود و از هوا چونکه نزد اهل دل پست و صغیرم من فقیرم
نام من معصوم گشت از بیگناهی ای عزیزان گرچه بیمار ند خلق از های پوی را ز فقیرم من فقیرم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله (ص) یا اباذر اغتنم خمساً قبل خمس شباك قبل هرمك
ای اباذر پنج چیز را بر پنج چیز غنیمت شمار (۱) جوانیت را پیش از پیریت
غنیمت دان بهار نو جوانی مشغول غافل در این دنیای فانی
که مولاهم بفرمودار بخوانی بیاید به ز روزت روز ثانی
وصحتك قبل سقمك (۲) تندرستیت را پیش از بیماریت
دگر جانت اگر باشد سلامت تو قدر آن بدان پیش از ندامت
بفرموده خدای با کرامت ز بیماران نخواهم من شهامت
وغناك قبل فقرك (۳) دارائیت را پیش از ناداریت
اگر باشی تو دارا و توانا اگر هستی خردمند و تودانا
کنی بخشایش و انفاق جانا بماند بهر فردایت همانا
وفراغك قبل شغلك (۴) آسودگیت را پیش از گرفتاریت
بود آسودگی لطف خداوند ز بهر شکر این نعمت کمر بند
گویی باشد ز بهر مؤمنان بند بی دنیا توئی تا کی تا چند
وحيوتك قبل موتك (۵) زندگیت را پیش از مردگیت
غنیمت بشمار این عمر گرامی شنو از درج پیغمبر (ص) کلامی
بده بر جان پاك او سلامی ز مرگت تا ندادندت پیامی
حدیثی را بیان بنمود عالم به گفتار پیمبر گشت ناظم
یکی از اذاکران ذات قائم (ص) یکی از مخلصان جد کاظم (ص)

شقیق بلخی ره میگوید هفتصد عالم را پرسیدم از پنج چیز همه يك جواب دادند
۱- خردمند کیست؟ ج خردمند آنست که دنیا را دوست ندارد ۲- توانگر کیست؟ ج کسی که
بقسمت خدای راضی باشد ۳- زیرك کیست؟ ج کسیست که دنیا او را فریب ندهد ۴- درویش
کیست؟ ج درویش آنست که دردش حب زبادت نباشد ۵- بخیل کیست ج بخیل آنست
که حق مال خدای را ندهد نگارنده گوید پیچ سؤالی که شقیق ره نمود بسیار از نظر تذهیب
اخلاق مفید است و مطالب گران بها است از این روی فقیر آنرا بنظم در آوردم

شقیق بلخی آن پیر خردمند بداده بهر دانایان بسی پند
بود آن شیخ راه حق پرستان بود سرخیل درویشان و مستان
سهو الر که دم از هفتصد خردمند بدادندم جوابی جمله دلبد

بگفتم کیست دانا تر ز خلقان
که نبود در دلش حبی ز دنیا
بگفتم آن توانگر کیست برگو
بگفتم هر آنکس هست راضی
بگفتم کیست کیس یا که زیرک
کسی باشد که مغرورش نسازد
پرسیدم که درویشان کیانند
بفرمودند آنکس درد دلش نیست
پرسیدم بخیل از چه بخیل است
بفرمودند آنکس مال حق را
بخواننده بگوید عالم از دل
اگر بسا شاه مردان راه داری

بگفتم علی آن شاه مردان
شود اطلاق بر این شخص دانا
که بشناسم ورا در شهر نیکو
بتقسیم کسی کو هست قاضی
بگفتم چنین میدان تو بی شک
به زیبائی دنیا دل نبازد
که ایشان را ندیدم من همانند
هوای ملک و دولت ددرش نیست
ثبوت بخلوی از چه دلیل است
نپردازد حقوق اهل حق را
تو خود زین پنج بندم بدمگسل
بیامد زین صفتها بردباری

شرح عکس صفحه ۶۹ طبق شماره

- ۱ شاهزاده عباسقلی خان جهانوردی
- ۲ میرزا نصرالله
- ۳ سید ضیاء مداح
- ۴ میرزا ابراهیم خان عضو وزارت خارجه
- ۵ دکتر عبدالله خان
- ۶ احمد قدیر
- ۷ شیخ ابراهیم - حسین شیفته
- ۸ میرزا تقی خان بصیر
- ۹ آقا رسول بهبهانی
- ۱۰ آقا خان فدا
- ۱ صاحب وزارت داخله
- ۱۲ یحیی خان متوفی یا میرزا اکبر رنجه
- ۱۳ ۱۴ ملا عباس
- ۱۵ سید عبدالباقی همدانی
- ۱۶ حاج مطهر علی شاه سر سلسله جلالی
- ۱۷ مرحوم شمس العرفاء ره
- ۱۸ مرحوم جناب پیر اهل حق
- ۱۹ آقا شیخ باقر معزالدوله
- ۲۰ سلطان حسین خان نظمیه
- ۲۱ برادر نایب چلوئی
- ۲۲ سید علم دار

- ۲۳ میرزا علی خان دوده دار
- ۲۴ محمود قهوه آور
- ۲۵ محمد شه گذار
- ۲۶ حاج نایب منزل دار
- ۲۷ شیخ مصلح
- ۲۸ محمد علی شاه کرد حاجی نایب
- ۲۹ ۳۰ غلام سفارت
- ۳۱ - ۳۲
- ۳۳ - ۳۴ علی صاحب جمع
- ۳۵ سدیدالملک
- ۳۵ حاج مستور علی کرمانی
- ۳۷ عمو حسین
- ۳۸ مشهدی محمد رضا میراب رضائی
- ۴۰ درویش بلبل هندی
- ۴۲ تقی خان امین الدوله
- ۴۳ نجات
- ۴۴ اکبر صادق نقاش
- ۴۵ محمد علی خان وزارت دارائی
- ۴۶ تیمورخان دعا نویس
- ۴۷ جلال بخشی پسر آقا کمال بزاز
- ۴۸ سید عباس پشت سر حاج مطهر علی شاه



غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۱۱	۲۸	بعذا به	بافواههم
۱۳	۷	انا	ان
۱۶	۲	یکسبه دهین	یکسبه رهین
۱۶	۱۸	اقتدار	اقتداء
۱۷	۶	عم ما	عن ما
۱۷	۲۷	بیقیکم	بیقیکم
۱۹	۱۲	بومثدا	یومثدا
۲۱	۱۴	نمیشود	نمیشد
۲۳	۳	در	از
۲۴	۱۴	الذین	الذی
۲۵	۲	نصباً	نسباً
۲۶	۱	بهضن	بفصن
۲۶	۲	ثم	ثم الف عام
۲۶	۱۵	تحلیل	تهلیل
۲۶	۱۶	تحلیل	تهلیل
۳۰	۹	الحق	الخلق
۳۸	۱۲	شدپیس	تدلیس

اخطار

این کتاب که دارای ۱۵۲ صفحه می باشد و محتوی ۳۷ قطعه عکس انفرادی و ۳۶ قطعه دستجمعی است هر جلد از این کتاب که مهور بهر شخصی نگارنده در همین صفحه نباشد تصحیح نشده و از درجه اعتبار ساقط و مجعول بوده و جاعل آن مورد تعقیب در محاکم صالحه قرار خواهد گرفت

عبدالله بن عباس